

الرحمن الرحيم

تذکرہ سیدنا ابوالفضل عزیز

جلد اول

سید محمد حسین راجی



تبیین با نور قرآن جلد اول

- نویسنده: سید محمد حسین راجی
- تهیه و تنظیم: عبدالرسول کشمیری و محسن فوجی •• صفحه آرا: محمد صادق صالحی
- ویراستار: واحد خواهران اندیشکده راهبردی سعادت
- طرح جلد: سید حسین میرحسینی •• خط روی جلد: استاد حسین قائمی
- ناشر: ویراستاران (با حمایت و همکاری سازمان تبلیغات اسلامی)
- نوبت چاپ: اول، بهار ۱۴۰۱ •• شمارگان: ۵۰۰۰
- شابک جلد اول: ۹۷۸۶۲۲۹۷۶۱۱۹۹ •• شابک دوره: ۹۷۸۶۲۲۹۴۶۳۵۰۵



شماره تلفن مرکز پخش: ۰۹۳۵۶۳۵۰۷۲۳

<http://soada.ir>

حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۱۱ ... مقدمه

بخش اول

چیستی و اهمیت جهاد تبیین

...

۱۷ ... جهاد تبیین

۱۹ ... ضرورت جهاد تبیین

بخش دوم

لوازم جهاد تبیین

فصل اول

۲۹ ... جهاد اکبر

۳۳ ... تقوا سلاح اصلی در جهاد اکبر

۳۴ ۱. تقوا در امور فردی

۳۴ تقوا در سبک زندگی

۳۵ بهترین راه برای باتقوا شدن

۳۷ اقسام گناهان از جهت آثار

۴۱ ۲. تقوا در امور اجتماعی

..... ۴۲	تقوا، مانع مکر و فریب در سیاست
..... ۴۳	تقوای امام خمینی <small>رحمته الله علیه</small>
..... ۴۵	تقوای مقام معظم رهبری <small>رحمته الله علیه</small>
..... ۴۶	تقوای جمهوری اسلامی
..... ۴۹	راه‌های به دست آوردن تقوا
..... ۵۰	از جعفر کوچولو تا شیخ الاسلام

فصل دوم

۵۱ ... دشمن شناسی

..... ۵۶	راه‌های شناخت دشمن
..... ۵۶	۱. اختلاف و تفرقه
..... ۵۸	۲. استفاده از شعارهای عوام‌پسند
..... ۵۸	۳. پیمان شکنی
..... ۶۰	۴. ایجاد شبهه
..... ۶۰	۵. استفاده ابزاری از مقدسات
..... ۶۱	۶. ایجاد ناامیدی
..... ۶۱	۷. گسترش بی‌بندوباری
..... ۶۱	نتیجه‌گیری



فصل سوم

۶۳ ... مجاهدت و استقامت

..... ۶۶	جهاد در لغت
..... ۶۷	جهاد همراه با سختی
..... ۶۸	تفاوت صبر با استقامت
..... ۶۹	استقامت در تبیین:
..... ۶۹	۱. در برابر تمسخر دیگران:
..... ۷۱	۲. در برابر فشارها و تهدیدات دشمن:

فصل چهارم

۷۳ ... بصیرت

..... ۷۶	اهمیت بصیرت
----------	-------------

... معنای بصیرت	۷۶
... جنگ‌های امام علی <small>علیه السلام</small>	۷۸
... موانع کسب بصیرت	۸۰
... ۱. بی‌تقوایی	۸۰
... ۲. غفلت	۸۵
... ۳. نبود اولویت‌سنجی	۸۷
... ۴. جهالت	۹۱
... ۵. لجاجت	۹۲
... ۶. دنیاطلبی	۹۴

فصل پنجم

۹۷ ... ایثار و شهادت‌طلبی

... تعریف ایثار	۱۰۰
... ایثار اهل بیت <small>علیهم السلام</small>	۱۰۱
... سه روز روزه	۱۰۱
... تعجب خدا از ایثار یک خانواده	۱۰۳
... مصادیق ایثار	۱۰۴
... انواع ایثار	۱۰۴
... ایثار مال	۱۰۴
... سهمیه	۱۰۶
... اورکت	۱۰۶
... دستور به کارگزینی	۱۰۶
... روحانی ایثارگر	۱۰۷
... از ایثار «مال» تا ایثار «جان»	۱۰۸
... ایثار جان	۱۰۹
... ایثار آتش‌نشان	۱۰۹
... خوابیدن روی سیم‌خاردار	۱۰۹
... آثار و فواید ایثار	۱۱۰
... رضایت خداوند	۱۱۰
... برکت در زندگی	۱۱۱
... برکتی عجیب به واسطه یک ایثار	۱۱۲



..... عزت	۱۱۳
... اوج ایثار در کربلا	۱۱۳
... شهادت طلبی و ایثار جان	۱۱۴
... و در آخر...	۱۱۶

فصل ششم

۱۱۷ ... وحدت با خودی و مقابله با دشمن اصلی

... ایجاد وحدت در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی	۱۲۲
..... صلح امام حسن <small>علیه السلام</small>	۱۲۳
..... مشاوره دادن امام سجاد <small>علیه السلام</small> به خلفا	۱۲۳
... تشخیص اولویت	۱۲۵
..... دشمن اصلی را بشناس	۱۲۵
..... تدبیر میرزای شیرازی	۱۲۶
... دشمن اصلی و دشمن فرعی زمانه	۱۲۷
..... دشمن اصلی زمانه	۱۲۷
..... دشمن فرعی زمانه	۱۲۸
..... بازی در زمین دشمن	۱۲۸

فصل هفتم

۱۳۱ ... شجاعت

..... ویژگی‌های افراد شجاع	۱۳۵
..... ۱. مبارزه با نفس	۱۳۵
..... ۲. شجاعت در بیان حق	۱۳۸
..... ۳. شجاعت در برابر دشمن	۱۴۰
..... هزینه سنگین «ترس»	۱۵۱

فصل هشتم

۱۵۳ ... خوش اخلاقی

... مدل تبیینی پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>	۱۵۷
..... خوش اخلاقی علما	۱۵۸
..... از شکنجه اسراء ایرانی تا شهادت	۱۵۸



۱۶۱ حدیثی منحصر به فرد

۱۶۲ بداخلاقی در خانه

فصل نهم

۱۶۷ ... مردم‌داری

۱۷۰ داستانی از خدمت‌رسانی در قرآن

۱۷۲ مردم‌داری شهداء

۱۷۳ مردم‌دوستی یک پزشک

۱۷۶ خلاصه تمام دین در این جمله

فصل دهم

۱۷۹ ... غیرت دینی

۱۸۲ ... اهمیت غیرت

۱۸۴ ... تحسین غیرت دینی در قرآن

۱۸۸ ... نمونه‌هایی از غیرت دینی

۱۸۸ کوکتل مولوتوف

۱۸۹ پزشک یهودی

۱۹۰ غیرت امام خمینی رضی الله عنه به معصومین علیهم السلام

۱۹۲ غیرت دینی در پاسخ به اعلی‌حضرت

۱۹۳ سه عالم در مقام دفاع از حریم شیعه

۱۹۴ الغدیر حاصل غیرت دینی

۱۹۴ بی‌غیرتی شاه

۱۹۵ غیرت دینی در برخورد با رئیس ساواک

۱۹۵ عکس‌العملی در برابر توهین به حضرت زهرا علیها السلام

۱۹۶ شهید غیرت

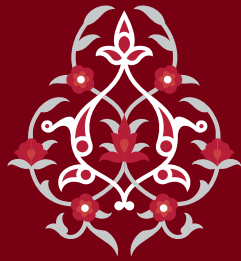
۱۹۷ بوکسور با غیرت

فهرست منابع

۲۰۱ ... منابع

۲۰۸ منابع اینترنتی







مقدمه

خداوند در کنار نور فطرت و عقل، نور قرآن را برای انسان‌ها قرار داده است، نوری که خود روشن است و برای غیر خود نیز روشن‌گری می‌نماید، تحریف‌ها را تبیین؛ پنهانیها را نمایان؛ حقایق را آشکار؛ اباطیل را برکنار؛ شبهه‌ها را برطرف؛ بیراهه رفتگان را راهنمایی و آن‌هایی را که راه هدایت را در پیش گرفته‌اند بر هدایتشان می‌افزاید.

قرآن با آمدنش همه ابعاد زندگی بشر را متحول و بشریت را از انحرافات جاهلیت در پرتو اصلاحات اسلام نجات داد و از تاریکی‌ها رهایشان نمود.

قرآن راه نجات بشریت را در جای جای خود مطرح کرده، اما افسوس که انسان‌ها فراموش کرده‌اند که خیر و برکت در روی آوری و اجرای احکام و فرامین حیات بخش قرآن است، چنانکه خداوند در این باره می‌فرماید:

﴿وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ فَاتَّبِعُوهُ وَاتَّقُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾^۱

«این قرآن کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده ایم، پس از آن پیروی کنید و از مخالفت با آن بپرهیزید تا مورد رحمت خداوند قرار بگیرید»

پس برای نجات بشریت از تباہی و عقب ماندگی و فروپاشی، هیچ راهی غیر از
مراجعه و تدبر به قرآن وجود ندارد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرمایند:

«و تفقهوا فیہ فانہ ربیع القلوب»

در قرآن بیندیشید که بهار قلب هاست.^۱

از این رو باید گفت که یکی از مهم ترین وظایف انسان ها، اندیشیدن در امور
قرآن است و قطعا مبلغ دین باید با «تبیین معارف قرآن» بذر دستورهای نورانی
قرآن را در مزرعه دل ها بکارد تا رشد و نمو کند و سرانجام میوه قرآن را برای
غذای روح برگیرد و قوت قلب ها را در پرتو برکات قرآنی، بیمه نماید و چنین
بهره برداری جز از راه انس حقیقی با قرآن به دست نخواهد آمد.

حال؛ قرآن خود را «کتاب تبیین» معرفی کرده و می فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲

«و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که تبیین کننده همه چیز است»

و هدف خود را «تبیین برای امت ها» مطرح می کند:

﴿قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ أَنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۳

«ما آیات را برای شما تبیین کردیم اگر بیندیشید»



۱. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲. نحل، ۸۹.

۳. آل عمران، ۱۱۸.

تبيين همواره پراهمیت بوده، اما در عصر حاضر اهمیت بیشتری پیدا کرده است تا جایی که رهبر حکیم انقلاب رحمته الله علیه «فرمان جهاد تبیین» را صادر کرده و آن را «فریضه‌ای قطعی و فوری» نامیده‌اند. ایشان می‌فرمایند:

«امروز یک سیاست قطعی رسانه‌های معاند جمهوری اسلامی و معاند اسلام این است که واقعیتها را تحریف کنند، و مشغولند؛ دائم دارند کار تحویل می‌دهند در تحریف واقعیتها و دروغ‌پردازی؛ ... از پیشرفته‌ها، از نقاط مثبت، نقاط قوت، مطلقاً نشانه‌ای در این مجموعه‌ی امپراتوری رسانه‌ای غرب شما مشاهده نمی‌کنید؛ کتمان حقایق. متقابلاً اگر یک نقطه ضعیفی وجود دارد - که البته وجود دارد؛ هیچ کشوری و هیچ نظامی بدون نقطه ضعف نیست - یک نقطه ضعف کوچک را صد برابر بزرگ میکنند و نشان می‌دهند؛ این یک کار عجیبی است که امروز انجام می‌گیرد. به همین جهت است که «جهاد تبیین» یک فریضه است. «جهاد تبیین» یک فریضه‌ی قطعی و یک فریضه‌ی فوری است و هر کسی که میتواند [باید اقدام کند]...»^۱



حال که قرآن کتاب تبیین است، و جهاد تبیین نیز فریضه‌ای قطعی و فوری؛ بسیار مناسب است که مباحث تبیینی از قرآن برای مردم بیان شود.

در کتاب حاضر ۳۰ موضوع تبیینی با الهام از ۳۰ آیه از ۳۰ جزء قرآن انتخاب شده که به صورت بسیار مختصر به برخی از مهم‌ترین مسائل تبیینی اشاره می‌کند.

نکته‌ای که بیان آن بسیار ضروری است این است که متن این کتاب جمع‌آوری شده از آثار مختلف حجت الاسلام راجی می‌باشد که در ابتدای هر فصل، در پاورقی به آن اثر، اشاره شده است، لذا پیشاپیش از عدم هم‌خوانی برخی از فصول با هم، عذرخواهی نموده و برای رفع برخی از ابهامات، ۲ جدول در آخر

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار فرماندهان و کارکنان نیروی هوایی و پدافند هوایی ارتش

کتاب آمده که جهت فهم منظومه بحث، بسیار مهم و موثر است.

در پایان از همه عزیزانی که در گردآوری این اثر تلاش کرده‌اند - از جمله حجج اسلام کشمیری، جنتی و فوجی - کمال تشکر و قدردانی را داشته و امید است که این قطره، در اقیانوس ظهور تاثیرگذار باشد.

اندیشکده راهبردی سعدها

میلاد با سعادت حجت بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الیک

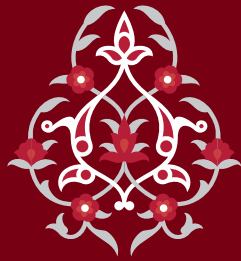
۲۷ اسفند ۱۴۰۰

حرم مطهر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام



بخش اول

چیستی و اهمیت
جهاد تبیین

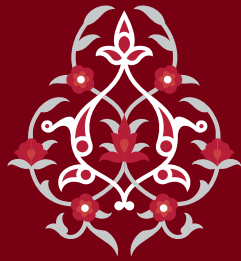


هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَيِّدِنَا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَى
وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِّلْمُسْلِمِينَ ﴿٨٩﴾ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

...

جهاد تبیین^۱

۱. این فصل، از کتاب «اصول اقتدار» اثر حجت الاسلام راجی استخراج شده است.





ضرورت جهاد تبیین

امروزه یکی از مهم‌ترین ابزار دشمن ابزار تغییر واقعیت‌هاست. به این صورت که اقدامات بزرگ جمهوری اسلامی را کوچک، و ضعف‌های کوچک را بزرگ نشان می‌دهد. لذا رهبر معظم انقلاب علیه‌السلام نیز فرمودند:

«به نظر من مهم‌ترین چالش کشور ما یک چالش ذهنی است»^۱.

برای مقابله با این اقدام دشمن امروز جهاد تبیین لازم است. جهاد به معنی این است که بینیم دشمن از کجا پیشروی می‌کند و ما نیز در همان جهت به مقابله با او برخیزیم. در این جنگ شناختی باید دید که دشمن برای تغییر و انحراف ذهن ما چه چیزی را هدف قرار داده است.

امروز دشمن آرمان‌ها و اصول بنیادین و همچنین اقدامات آشکار نظام را تحریف می‌کند؛ دوران سراسر ضعف پهلوی را بزرگ می‌کند؛ دستاوردها رو کوچک نشان می‌دهد و در صدد القای این مطلب است که ریشه مشکلات کشور به خاطر گفتمان انقلاب اسلامی و ایستادگی در مقابل آمریکا و استکبارستیزی و به خاطر عدم ارتباط با آمریکا است. رفع این گره‌های ذهنی و پاسخ به این تحریف‌ها، نیاز

۱. بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی، ۱۳۹۷/۰۱/۰۱.

ضروری به تبیین دارد.

قرآن کریم نیز در برخی از آیات هدف خودش را چنین چیزی معرفی می‌کند:

﴿نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَ
بُشْرَىٰ لِّلْمُسْلِمِينَ﴾^۱؛

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و
بشارت برای مسلمانان است!

قرآن، تبیین کننده است. تبیین یعنی روشن کردن؛ قرآن مثل خورشید، می ماند،
روی چیزی بیفتد آن را روشن می کند.

مقام معظم رهبری، جهاد تبیین را، یک جهاد قطعی، فوری و وظیفه همگانی
دانستند. در جهاد تبیین دو گام اساسی داریم یکی اینکه ما چگونه تبیین کنیم؟
دیگری اینکه ما باید چه چیزی را تبیین کنیم؟

ما فکر می کنیم همه چیز روشن است، نیاز به تبیین ندارد در حالی که بسیاری
از حقایق است که برای شما روشن شده است، برای بسیاری از افراد جامعه،
مطلب روشن نیست. نقطه مقابله تبیین، تاریکی است. نظام سلطه، از تاریک
بودن اذهان و دل ها بیشترین استفاده را می کند.

ما برای جهاد تبیین، نیاز به قرآن داریم. جامعه که با قرآن آشنا باشد، روشن
می شود و دیگر نمی توان این جامعه را فریب داد. اسیر غرب و شرق کرد. ما
باید برای جهاد تبیین، آستین بالا بزنیم اول خودمان روشن شویم، هم ذهن و
هم دلمان؛ بعد شروع کنیم به روشنگری در جامعه.

جهاد تبیین، مجاهده دائمی اولیای الهی در طول تاریخ بوده است. به عنوان نمونه
حضرت زهرا علیها السلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، به تبیین وضعیت و شرایط و دفاع



از امام زمان خود می‌پرداختند؛ ایشان حتی اسلام و جایگاه امیرالمؤمنین علیه السلام را با رفتن به منزل صحابه نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله تبیین و با گفت‌وگو و خطبه خوانی در بین زنان مدینه این مهم را دنبال می‌کردند. یا زینب کبری علیها السلام مأموریت تبیین جریان حق، در ایام بعد از شهادت ابی عبدالله علیه السلام را بر عهده داشتند. بنابراین، جریان تبیین یک جریان خیلی مهم و مقدس و منتسب به اهل بیت علیهم السلام و حتی انبیاء الهی است و اگر کسی امروز نتواند این مهم را به خوبی انجام دهد در مدینه هم اگر می‌بود نمی‌توانست از جریان حق به خوبی دفاع کند!

امامان هدایت، ارزش زیادی برای تبیین قائل بوده و همواره یاران و اصحاب خود را نسبت به حراست از مکتب تشویق می‌کردند. از امام حسن عسکری علیه السلام نقل شده^۱ است:



مردی هدیه‌ای به رسم ارمان به خدمت امام حسن مجتبی علیه السلام آورد. حضرت کسی که هدیه آورده بود را بین دو پاداش مخیر نمود. آن حضرت فرمود: «در مقابل هدیه‌ای که برایم آورده‌ای، آیا مایل هستی بیست هزار درهم به تو ببخشم؟ یا بایی از علم و عرفان به جهت کرم و احسان برایت باز کنم که به وسیله‌ی آن علم استدلالی بر فلان ناصبی لجوج که در روستای تو ساکن است پیروز شوی و ضعفا و مساکین علم و معرفت اهل آن روستا را از گرفتار شدن در دام انحراف او نجات بدهی؟» آن مؤمن گفت: «من کلمه‌ای که به وسیله‌ی آن بتوانم بر تمام دشمنان خداوند بزرگ غلبه کنم را انتخاب می‌کنم.» امام علیه السلام فرمود: «انتخاب خوبی انجام دادی!» سپس حضرت آن دانش استدلالی را به آن مرد آموخت و بیست هزار درهم را نیز به او بخشید. بعد از آن که مرد از خدمت امام به نزد آن ناصبی لجوج رفت، با استدلال قوی، ناصبی را مغلوب کرد و روسیاه نمود. پس از مدتی آن مرد خدمت امام مجتبی علیه السلام مشرف شد. آن حضرت فرمود: «ای بنده خدا، هیچ کس مثل تو سود به دست نیاورد و هیچ کس از دوستان خاندان ما معامله‌ای پر سودتر از معامله‌ی تو انجام نداد؛ زیرا

۱. احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۱۹، ح ۱۶ به نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام، ص ۳۴۶.

بحارالأنوار، ج ۲، ص ۸۰.

برای تو در این سود و معامله چند نوع منافع از روی حساب و کتاب حاصل شد: اول، دوستی و محبت خداوند. دوم، محبت پیامبر اکرم ﷺ و علی عَلِيٍّ. سوم، محبت اولاد طیبین و طاهرین از خاندان این دو بزرگوار. چهارم، دوستی ملائکه مقرب خداوند بزرگ. پنجم، دوستی برادران مؤمن تو از شیعیان ائمه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. بله به وسیله‌ی این عمل به عدد هر مؤمن و کافر، کسب خیری کردی که هر یک از آن‌ها هزار مرتبه از دنیا و آنچه در آن است برتر است. پس گوارا باد تو را، گوارا باد تو را.^۱

همچنین کاری که علما در طول تاریخ تشیع انجام می‌دادند نیز جهاد تبیین بود. یعنی هر زمانی که گره‌ای در ذهن مردم به وجود می‌آمد، علما ورود کرده و آن گره را باز و آن شبهه را برطرف می‌کردند. علما می‌دیدند چه مسئله‌ای مردم را از دین خارج می‌کند، ورود کرده و آن شبهه را تبیین می‌کردند. امروز نیز یکی از مهم‌ترین گره‌های ذهنی، شبهات در حوزه انقلاب اسلامی است، عملکرد برخی از مسئولین و هجمه همه جانبه دشمن، در ذهن برخی از مردم این مطلب را قرار داده که «ایران، ضعیف‌ترین کشور دنیا است» در حالی که با کمی مطالعه و دقت در اطراف به قدرتمندی جمهوری اسلامی پی خواهیم برد. پس امروز وظیفه علما، روحانیون، اساتید، نخبگان و همه مردم آگاه و بصیر «جهاد تبیینی» است. جهادی که اگر در طول دوران بعد از آغاز غیبت ولی عصر عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى اتفاق نمی‌افتاد، امروز نامی از تشیع باقی نمانده بود.

۱. قال له: أَيُّهَا أَحَبُّ إِلَيْكَ؟ ان أرد عليك بدوها عشرين ضعفا، عشرين ألف درهم أو أفتح لك بابا من العلم تفهر فلانا الناصبي في قريتك تنقذ به ضعفاء أهل قريتك؟ ان أحسنت الاختيار جمعت لك الأميين، و ان أسأت الاختيار، خيرتك لتأخذ أيهما شئت. فقال: يابن رسول الله فتولاني في قهري لذلك الناصب، و استنقاذي لأولئك الضعفاء من يده، قدرة عشرون ألف درهم؟ قال عليه السلام: بل أكثر من الدنيا عشرين ألف ألف مرة! فقال: يابن رسول الله فكيف أختار الأذن! بل أختار الأفضل: الكلمة التي أقهر بها عدو الله، و اذوده عن أولياء الله. فقال الحسن بن علي عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: قد أحسنت الاختيار. و علمه الكلمة و أعطاه عشرين ألف درهم، فذهب فأفحم الرجل، فاتصل خيره به عليه السلام فقال له اذ حضره: يا عبدالله! ما يريح أحد مثل رجلك، و لا اكتسب أحد من الأوداء مثل ما اكتسبت: اكتسبت مودة الله أولاد، و مودة محمد صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علي عليه السلام ثانيا، و مودة الطيبين من ألهمنا ثالثا، و مودة ملائكة الله تعالى [المقربين] رابعا، و مودة اخوانك المؤمنين خامسا، و اكتسبت بعدد كل مؤمن و كافر ما هو أفضل من الدنيا ألف مرة، فهنيئا لك هنيئا.

علامه امینی رحمته الله علیه شنید عده‌ای می‌گویند: «حدیث غدیری که تا به حال برای ما نقل شده است، سندیت ندارد.» علامه امینی رحمته الله علیه عمرش را صرف نوشتن کتاب «الغدیر» کرد، تا پس از آن کسی نتواند چنین حرفی بزند. در واقع ارزش کار علامه از دو جهت است:

تبیین مسئله غدیر و اتقان‌سازی روایی و نقلی این اتفاق بزرگ

توجه کردن به افکار مردم زمان خود و برطرف کردن گره ذهنی آن‌ها

تبیین مسائلی که به گره ذهنی مردم تبدیل شده است، تا این حد اهمیت دارد که شخصی مثل علامه امینی رحمته الله علیه همه زندگی خود را صرف این کار می‌کند.

نمونه دیگری از جهاد تبیینی علما، با تألیف آثاری درخور توجه، در رد و پاسخگویی ادعاها و شبهات، پاسخگویی سه عالم بزرگ، مرحوم آقا بزرگ تهرانی رحمته الله علیه و سید حسن صدر رحمته الله علیه و محمد حسین کاشف الغطاء رحمته الله علیه به ادعای جرجی زیدان است.



جرجی زیدان در کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیة» سخنی بدین مضمون گفته است که: «شیعه طایفه‌ای بود کوچک و آثار قابل اعتنایی نداشت و اکنون شیعه‌ای در دنیا وجود ندارد.» بعد از اذعان این ادعا توسط زیدان، سه تن از علما در صدد رفع این ادعا برآمدند و قرار گذاشتند هر یک در باب معرفی شیعه کاری را بر عهده گیرند؛ علامه سید حسن صدر درباره حرکت علمی شیعه و نشان دادن سهم آنان در تأسیس و تکمیل علوم اسلامی تحقیق کرد که ثمره کار ایشان کتاب «تأسیس الشيعة لفنون الاسلام» شد. علامه شیخ محمد حسین کاشف الغطاء کتاب «تاریخ آداب اللغة» جرجی زیدان را نقد کرد و بر هر چهار جلد آن نقدی جامع و علمی نوشت، شیخ آقا بزرگ متعهد شد فهرستی برای تألیفات شیعه بنویسد و کتاب «الذریعة الی تصانیف الشيعة» را فراهم آورد. [ایشان مجموعه ۲۵ جلدی که در آن بیش از ۵۳ هزار کتاب تالیفی و ترجمه از علمای شیعه در موضوع‌های گوناگون معرفی شده است، تالیف کردند].^۱



نمونه‌های مشابه به این، دقیقاً همان کاری است که امروز به آن نیاز است و باید انجام شود. برای رفع گره‌های ذهنی مردم باید تلاش کرد و همان‌طور که گذشت، امروز مهم‌ترین چالش ذهنی این است که نظام جمهوری اسلامی در این سال‌ها ناکارآمد بوده است؛ فلذا اگر کسی امروز در زمینه اقتدار و امیدآفرینی ناشی از قدرت واقعی کشور، ملت را روشن کرده و تبیین کند، جهادی بزرگ انجام داده است.

متأسفانه دشمن به یک نکته راهبردی دست پیدا کرده است و آن فعال کردن جریان ناامیدی و حس ضعف و شکست است. یعنی مردم ایران فکر کنند بدبخت‌ترین ملت‌ها و ضعیف‌ترین ملت‌ها هستند و انقلاب اسلامی و نظام اسلامی آن‌ها را به این فلاکت انداخته است؛ در حالی که نه فلاکتی است و نه بدبختی! اتفاقاً عزت، قدرت و سعادت نصیب ملت ایران شده است؛ اما دشمن با رسانه قوی خود، وارونه‌نمایی می‌کند و یکی از کلیدی‌ترین مفاهیمی که دشمن با آن مردم را زمین‌گیر می‌کند، اللقاء حس ضعیف بودن و نداشتن قدرت است؛ جالب‌ترین که برای قدرتمند شدن، آمریکا را فرشته نجات معرفی می‌کند، در حالی که امروز نه ایران در موضع ضعف ۴۰ سال پیش است و نه آمریکا در قدرت آن دوران.

دشمن مشخصاً در پی القای دو مضمون است:

- ادامه انقلاب، بن‌بست است.
 - تنها راه نجات، دست برداشتن از آرمان‌های انقلاب و روی آوردن به آمریکا است.
- ارادهٔ جدی دشمن در اللقاء ناتوانی به جایی رسیده است که در برخی از افراد، تحت تاثیر القاهای ذهنی کاذب دشمن، اقدامات برآمده از روی ضعف کشورهای دیگر را تحسین می‌کنند اما قوی‌ترین اقدامات کشورشان را بیان نمی‌کنند.

به عنوان مثال، فرض کنید ماهواره‌ای به نام ما به فضا پرتاب می‌شد که کشور دیگری مثل آمریکا آن را طراحی کرده بود، انگلیس آن را ساخته بود و ژاپن هم پرتاب موفق آن را انجام می‌داد و ما فقط پول آن را می‌پرداختیم؛ آیا این نشانه

قدرت ما تلقی می‌شد یا ضعف ما؟! نشانه اقتدار ما محسوب می‌شد یا سوءاستفاده از سرمایه و سرزمین ما؟! قطعاً دومی؛ یعنی نشانه ضعف و سوءاستفاده است. اما جالب است بدانید رسانه‌هایی که مأموریت ناامیدسازی مردم و به استضعاف کشاندن ملت ایران را دارند، این جریان را نشانه‌ی اقتدار امارات معرفی و اظهار کردند که ببینید ایرانی‌ها چقدر از امارات کمتر اند که نتوانستند چنین کاری را تاکنون انجام بدهند؛ آنهم ماهواره‌ای که نه امارات طراحی کرده بود و نه ساخته بود و نه پرتاب. در صورتیکه ما سال‌هاست ماهواره به فضا فرستاده‌ایم. حتی جزء معدود کشورهای دنیا هستیم که به فضا موجود زنده فرستادیم و برگرداندیم. آیا کسی احساس قدرت کرد؟!

در حالی که یکی از مقامات حوزه هوافضای ایران، می‌گوید:^۱

ماهواره امید در مدار قرار گرفت و ارتباط کاملی با ایستگاه زمینی برقرار کرد. بعد از آن صحبت‌های مقابل ما هم کاملاً عوض شد و گفتند: «دیگر موشک‌های ایران تا اسرائیل می‌رسد.» سازمان ملل چند روز بعد، در وین نشستی با عنوان استفاده صلح‌آمیز از فناوری فضایی به نام کوپس برگزار کرد. در آن نشست برخورد کشورها با ما دیدنی بود؛ حتی نماینده عربستان آمد و به شانه من زد که شما افتخار اسلام هستید. خیلی از کشورها می‌گفتند برای دانشمندان ما هم دوره می‌گذارید؟ ما هم هیچ کدام را رد نمی‌کردیم. قرار شد ما ماهواره مشترک با سایر کشورها بسازیم و آن‌ها به سرعت به توان جمهوری اسلامی ایمان آوردند. همه این‌ها در حالی است که در دنیا فقط پانزده کشور، ماهواره می‌سازند و اجازه اضافه شدن کشور دیگری خصوصاً کشوری همچون ایران را نمی‌دهند. حتی از خرید قطعات و تجهیزاتی که دارای استاندارد فضایی است، به شدت جلوگیری می‌کردند.^۲

این مظلومیت جمهوری اسلامی است که چه کار خوبی انجام بدهد و چه کار بدی انجام بدهد، به هر حال متهم و محکوم به خطاست.

۱. رضا تقی پور، وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات دولت وقت.

۲. امواج اراده‌ها (گوشه‌ای از اراده و توان ایرانی به سمت خودکفایی و پیشرفت)، گردآوری و تدوین

میلااد حبیبی و پژمان عرب، ص ۲۶۹.





نمونه‌های مظلومیت جمهوری اسلامی بسیار است. در داخل و خارج هر که می‌رسد ضربه ای به این نظام می‌زند.

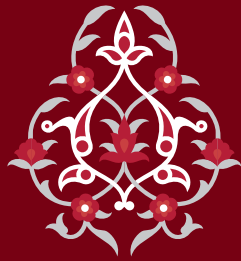
به عنوان مثال، ماجرای کشتن حدوداً ۲۰ سگ ولگردی که به مردم حمله کرده بودند. این اقدام تبدیل به سوژه خبری برای رسانه‌ها شده بود، تا جمهوری اسلامی را به زیر پا گذاشتن حقوق حیوانات و ... متهم کنند. اعتراضات دسته جمعی گسترده‌ای در سطح شهرها و حومه‌های فراوانی در فضای مجازی علیه ایران، صورت گرفت در حالی که این اقدام به دستور سازمان بهداشت جهانی (WHO) به دلیل جلوگیری از شیوع بیماری آن‌ها در همه دنیا است. این موضوع تا حدی پیش رفت که ترامپ، رئیس جمهور وقت آمریکا، نسبت به این اقدام ایران را محکوم کرد و چندین تحریم به تحریم‌های ایران اضافه شد.

یکی از نمونه‌های حمله سگ‌های ولگرد به مردم بی گناه، مربوط به شاهین شهر اصفهان بود که سگ‌ها به جوانی که خود از مدافعین حقوق حیوانات بود حمله کرده و او را تکه تکه کردند، اما تعدادی از همشهریان او بجای عزاداری برای این جوان، برای سگ‌ها عزا گرفته و شروع به فحاشی به جمهوری اسلامی کردند. اما رفتار دوگانه مدافعان حقوق حیوانات چند روز بعد در ماجرای کشتن شترها در استرالیا خود را نشان داد. به گزارش یورونیوز در سال ۲۰۲۰، استرالیا، ۵۰۰۰ شتر را از ترس آنکه به مناطق شهرنشین بر اثر خشک سالی حمله کنند، به رگبار بست و هیچ جنجال خبری و یا حتی کوچک‌ترین اعتراضی نسبت به این اقدام رخ نداد. نمونه‌هایی از این دست بسیار است که از آن عبور می‌کنیم.

و ما موظف هستیم که برای مقابله با این ترسند دشمن، قدرت و اقتدارمان را برای مردم تبیین کنیم.

بخش دوم

لوازم جهاد تبیین



وَيَكَانَهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ﴿٨٢﴾ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا

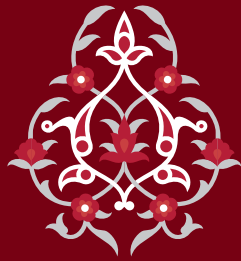
لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

﴿٨٣﴾ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا

فصل اول

جهاد اکبر^۱

۱. این فصل، از سخنرانی حجت الاسلام راجی با موضوع «اصول جامعه قرآنی» استخراج شده است.





جهاد تبیین همانند سایر اقسام جهاد احتیاج به لوازمی دارد که به آن خواهیم پرداخت، اما مهم‌ترین آن لوازم جهاد اکبر و مقابله با نفس است. جهادی که با نیت رضای خدا انجام می‌شود، اگر با رعایت دستورات خداوند متعال همراه نباشد اعتباری ندارد. رعایت تقوا و ناظر دانستن خدا اصل ضروری و اولیه هر اقدامی دینی از جمله جهاد است.

انسان نمی‌تواند پا روی ارزش‌های دینی و الهی بگذارد و مدعی جهاد فی سبیل‌الله نیز باشد. در جهاد نظامی نیز اگر انسان پا روی قوانین الهی بگذارد و تقوا را رعایت نکند ارزشی ندارد.

تقوا یعنی برای رسیدن به اهداف خود از نردبان حرام بالا نرویم. در جهاد تبیین نیز تقوا یعنی مراقب باشیم در دام دروغ، تهمت، غیبت و سایر محرّمات نیفتیم.

تقوا طرح دین برای آبادی جامعه و آزادی بشر است. خداوند متعال در قرآن کریم نیز نتیجه و سود را در نهایت به نفع متقین می‌داند:

﴿تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجَعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ
وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۱

(آری،) این سرای آخرت را (تنها) برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت و نتیجه به نفع متقین است.

تقوا یعنی مراقبت، و این مراقبت بدون جهاد ممکن نیست. اگر جهاد نظامی، جهاد اصغر است، اگر جهاد سیاسی جهاد کبیر است، جهاد با نفس، جهاد اکبر است.

گروهی از جنگ بر می‌گشتند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آنان فرمودند:

«مَرْحَبًا بِقَوْمٍ قَضَوْا الْجِهَادَ الْأَصْغَرَ وَبَقِيَ عَلَيْهِمُ الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ»

فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا الْجِهَادُ الْأَكْبَرُ قَالَ جِهَادُ النَّفْسِ^۱

مرحبا به گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند و تکلیف جهاد اکبر همچنان بر دوش آن‌هاست. آنان گفتند: «یا رسول الله، جهاد اکبر چیست؟» فرمود: «جهاد با نفس»

این روایت، اولین روایت در باب جهاد با نفس در کتاب وسائل الشیعه است.

آیت الله بهجت درباره مطالعه کتاب «جهاد با نفس» می‌فرمود:

«هر روز یک حدیث از کتاب جهاد النفس وسائل الشیعه را مطالعه کنید و سعی نمایید به آن عمل کنید. بعد از یک سال خواهید دید که حتماً عوض شده‌اید؛ مانند دارویی که انسان مصرف کند و بعد از مدتی احساس بهبودی می‌کند.»^۲

وسائل الشیعه کتابی فقهی است. شیخ حر عاملی روایات فقهی را در آن جمع کرده، اما ایشان به باب جهاد که می‌رسد، سلیقه‌ای عالی را به خرج می‌دهد و جهاد با نفس را هم می‌آورد. روایات این باب، ترجمه شده است و در کتابی با نام «جهاد با نفس» موجود است.

نکته مهم و جالب توجه این است که وقتی ایشان روایات جهاد نظامی را مطرح

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، ج ۱۵، ص ۱۶۱.

۲. جهاد با نفس، ترجمه علی افراسیابی، ص ۱.



می‌فرماید، ۳۰۷ روایت در ۷۲ باب می‌آورند اما برای جهاد با نفس ۹۱۸ روایت در ۱۰۱ باب آمده است؛ که این نشان از اهمیت جهاد با نفس می‌باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ﴾^۱

کسی که جهاد و تلاش کند، برای خود جهاد می‌کند.

منظور از این جهاد، جهاد اکبر و یا همان جهاد با نفس است.

مجاهدان حقیقی و یاران واقعی معصومین علیهم‌السلام اهل جهاد با نفس بودند. کربلا صحنه مبارزه با نفس و جهاد با نفس بود. عاشورا نقطه‌ای است که تمام جهادها در آن جمع شده است. جهاد اخلاقی یاران اباعبدالله علیه‌السلام این است که قبلش آلوده نبودند و در جریان کربلا هم به دیگر گناهان آلوده نشدند. آن‌ها توانستند با نفسشان مبارزه کنند و لیاقت پیدا کردند در کنار امامشان به شهادت برسند.

تقوا سلاح اصلی در جهاد اکبر

بدون شک تقوا بارزترین صفت یک مجاهد عرصه تبیین است و این جهادگر باید تقوا را در تمام امور زندگی و تبلیغ و تبیین خود اصل اساسی قرار دهد، اگر تقوا باشد، تبیین اثر داشته و دیگر خصلت‌های پسندیده نیز می‌تواند در انسان شکل گیرد و اگر نباشد، ارکان ایمان انسان به خطر می‌افتد. تقوا اسم مصدر از ریشه «وَقَى»، در لغت به معنای پرهیز، حفاظت و مراقبت شدید است. تقوا صفتی است که انسان را از گناه و نافرمانی خداوند متعال بازمی‌دارد و بر طاعت و بندگی او برمی‌انگیزد. تقوا، رعایت «حدود و ضوابط» شرعی است؛



یعنی انسان در مقابل حرام خود را حفظ کند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا﴾^۱

(آنها حدود خداست، پس به آنها نزدیک نشوید).

تقوا یعنی اگر کار پنهان شخص آشکار شد، از خدا و مردم خجالت نکشد. آیت‌الله مجتهدی تهرانی رحمته‌الله‌علیه می‌فرمودند:

«تقوا یعنی اگر یک هفته مخفیانه از همه کارهای ما فیلم گرفتند و گفتند اعمال هفته گذشته‌ات در تلویزیون پخش شده، ناراحت نشویم.»^۲

۱. تقوادر امور فردی

اولین مصداق تقوا در امور فردی این است که انسان در زندگی روزمره خود تقوا داشته باشد و در تمام امور شخصی مانند ازدواج، کار، معاشرت، سبک زندگی و ... همواره متذکر این نکته باشد که خداوند حکیم ناظر بر اعمال اوست.

تقوادر سبک زندگی

انسان مؤمن تنها در موارد خاص باتقوا نیست، بلکه در همه زندگی تقوا را رعایت می‌کند؛ مثلاً اینکه انسان فقط ظاهر اسلام را در مراسم عروسی رعایت کند، دلیلی بر متقی بودن او نیست. درست است که عروسی نباید مکان گناه باشد و در آن حرامی صورت نگیرد، ولی آیا در انتخاب جهیزیه، مهریه و سبک زندگی و تجمل‌گرایی نیز رضایت خداوند کریم مورد توجه قرار گرفته است؟ چه بسا مواردی که عروس و داماد هر دو از خانواده‌های مقید به آداب شرعی باشند، ولی در هنگام ازدواج، با توجیهاات بسیار، امور حرام را در زندگی خود وارد می‌کنند! چه بسا تنها ملاک یک خانواده در ازدواج، مدرک تحصیلی و



۱. بقره، ۱۸۷.

۲. خبرگزاری میزان، کد خبر: ۳۶۳۸۸۰.

توانایی مالی داماد باشد و هیچ توجهی به دین و ایمان شخص نداشته باشند! آیا این روش و منشی بود که اهل بیت علیهم السلام توصیه کرده‌اند؟ از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است: «هر که با زنی برای مال او ازدواج کند، خداوند او را به مال وی واگذار می‌کند و هر که با او برای زیبایی او ازدواج نماید، در او چیزی را که خوشایند او نیست، خواهد دید و هر که با وی برای دین او ازدواج کند، خداوند تمامی این مزایا را برای او جمع می‌کند»^۱.

در گذشته پدر و مادر به دختر خود می‌گفتند: «دخترم! با لباس سفید می‌روی و با لباس سفید هم برمی‌گردد؛ یعنی با لباس عروس رفتی و با لباس سفید کفن برمی‌گردد!» اکنون برای برخی از والدین، ازدواج به مثابه یک تجارت است و به دخترانشان می‌گویند: «مهریه‌ات را بالا بگیر، زیرا به احتمال زیاد طلاق خواهی گرفت. سعی کن در این جریان، تجارت پرسودی کنی!»

حال اگر تقوا حاکم بر روح و جان یک زندگی باشد، ملاک ازدواج فرزند، ایمان و دین و اخلاق داماد خواهد بود، نه اینکه آیا داماد به دانشگاه رفته است؟ آیا خانه از خودش دارد؟ آیا می‌تواند دخترمان را به سفر خارجی ببرد؟ و ...

بهترین راه برای باتقوا شدن

اگر کسی بخواهد در زندگی خود تقوا داشته باشد و به خیل متقین پیوندد، از کجا باید شروع کند؟ امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از بهترین و به‌نوعی کامل‌ترین منظومه از ویژگی‌های افراد متقی را در کتاب نهج البلاغه معرفی کرده‌اند. خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه که به خطبه متقین و یا همام معروف است، ویژگی‌های متقین را شرح می‌دهد.

«یکی از دوستان و شیعیان امیرمؤمنان علیه السلام به نام همّام، از ایشان خواست پرهیزگاران را توصیف کند. او از امیرالمؤمنین علیه السلام در خواست کرد که پرهیزگاران





را آن‌گونه توصیف کند که او بتواند تصور دقیق و صحیحی از آن‌ها داشته باشد. امام علیه السلام که در مرحله اول نمی‌خواست چنین توصیفی داشته باشد، به همام فرمود: «ای همام، از خدا بترس و نیکوکار باش؛ همان‌طور که در قرآن کریم آمده است: همانا خدا با کسانی است که پرهیزگار و نیکوکارند»؛^۱ اما همام از این پاسخ قانع نشد و به امام علیه السلام اصرار کرد که پرهیزگاران را برایش توصیف کند. امام علیه السلام که اصرار همام را دید، این خطبه را ایراد فرمود. برخی عنوان کرده‌اند که حضرت در این خطبه حدود ۱۰۵ صفت از پرهیزگاران را بیان کرده‌اند.^۲ همام از شنیدن این اوصاف تاب نیاورد و هنوز سخن امام علیه السلام به انتها نرسیده بود که ناله‌ای زد و بی‌هوش شد و در همان بی‌هوشی از دنیا رفت».

بخشی از خطبه متقین (خطبه ۱۹۳ نهج البلاغه) به این شرح می‌باشد:

﴿فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ. مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ وَ
مَلَبِسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ وَ مَشِيمُهُمُ التَّوَّاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ هُمْ. نُزِلَتْ
أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ، كَالَّتِي نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ ... ۳﴾

پرهیزکاران در این دنیا صاحب فضایل هستند. گفتارشان راست، لباسشان میانه‌روی و راه رفتنشان، تواضع و فروتنی است. چشمان خویش را از آنچه خداوند بر آنان حرام کرده، فرو نهاده‌اند و گوش‌های خود را وقف شنیدن علم و دانشی کرده‌اند که برای آنان سودمند است. حال آنان در بلا همچون حالشان در آسایش و رفاه است ...».

اوصافی که مولا علی علیه السلام برای پارسایان بیان فرموده‌اند، نقطه اوج کمال برای اشخاص است، اما گام نخست برای خودسازی و تهذیب نفس چیست؟ حضرت آیت‌الله بهجت رحمته الله علیه در جواب این سؤال که «تصمیم به سیر و سلوک دارم،

۱. سوره نحل، ۱۲۸.

۲. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۶، ص ۳۶۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳.

چه کنم؟ می‌گویند: «ترک معصیت برای تمام عمر کافی و وافی است، اگرچه هزارسال باشد»^۱. در این مرحله باید واجبات الهی را به اندازه‌ای که علم داریم، انجام داده و محرمات الهی را نیز به اندازه علم مان ترک کنیم. این مسئله باعث می‌شود خداوند علوم جدیدی به ما عطا کند و به این وسیله، در سیر و سلوک خود رشد پیدا کنیم.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«الْعَمَلُ السَّيِّئُ أَسْرَعُ فِي صَاحِبِهِ مِنَ السَّكِينِ فِي اللَّحْمِ»

(سرعت اثرگذاشتن گناه در انسان از سرعت اثرگذاری کارد در گوشت بیشتر است).^۲

اینکه فردی گناهی مرتکب شود، تنها اثرات اخروی برای او در پی ندارد، بلکه بخشی از عذاب او عقب ماندن از مسیر رشد بندگی است. برای شیطان، واپس ماندن انسان از مسیر رشد و کمال کم از گمراهی او ندارد. شیطان طمع نابودی انسان را دارد. کسانی که امروز از فاسدترین افراد روزگار هستند، روزی از یک گناه کوچک شروع کردند. آنان تخم مرغ دزدانی بودند که شیطان با خدعه و فریب، آنها را امروز به شترزدان عصر تبدیل نموده است.

اقسام گناهان از جهت آثار

در حدیثی از حضرت علی علیه السلام وارد شده است:

«وَاللَّهِ مَا تَزَعُ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ نَعَمَاءَ، إِلَّا يَدْ تُوبٍ اجْتَرَّ حَوْهَا»^۳

(سوگند به خدا، هیچ نعمتی از مردمی گرفته نمی‌شود، مگر به علت گناه آنها).

۱. به سوی محبوب (دستورالعمل‌ها و راهنمایی‌های حضرت آیت الله بهجت رحمته الله علیه)، ص ۵۸.

۲. اصول الکافی، ج ۲، ص ۲۷۲.

۳. دیلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۵۰.



گناهان از جهت نحوه اثری که بر جای می‌گذارند، باهم تفاوت دارند. شاید به همین دلیل است که پیشوای پارسیان، امیرالمؤمنان علی علیه السلام در دعای کمیل به این مسئله نظر داشته و می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصَمَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي
الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقَمَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ
الْبَعَثَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ
لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ الْبَلَاءَ. اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ
وَكُلَّ خَطِيئَةٍ أَخْطَأْتُهَا»^۱

(خدایا، بیامرزش برای من آن گناهانی را که پرده حرمت را می‌برد. خدایا، بیامرزش برای من آن گناهانی را که کیفرها را فرو می‌بارند. خدایا، بیامرزش برایم گناهانی را که نعمت‌ها را دگرگون می‌سازند. خدایا، بیامرزش برایم آن گناهانی را که دعا را بازمی‌دارند. خدایا، بیامرزش برایم گناهانی که بلا را نازل می‌کند. خدایا، بیامرزش برایم همه گناهانی را که مرتکب شدم و تمام خطاهایی را که به آنها آلوده گشتم).

ارتباط بلاها و مصیبت‌ها با گناه و معصیت، به‌گونه‌ای است که قرآن کریم هر پیشامدی را که برای انسان رخ دهد، بر اثر گناه دانسته و می‌فرماید:

«وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فِيمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ
يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ»^۲

(هر چه بلا و مصیبت که به شما برسد، به دلیل اعمالی است که انجام داده‌اید و بسیاری از آنها را نیز خداوند عفو می‌کند).

از مجموع آموزه‌های دینی اعم از آیات و روایات استفاده می‌شود که گناه، نقش مهم و مؤثری در نزول بلا دارد؛ به عنوان نمونه، امام صادق علیه السلام فرمود:

۱. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، ج ۲، ص ۸۴۴.

۲. سوره شوری، آیه ۳۰.



«حَيَاةُ دَوَابِّ الْبَحْرِ بِالْمَطَرِ، فَإِذَا كَفَّتِ الْمَطَرُ، ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي
الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَذَلِكَ إِذَا كَثُرَتِ الذُّنُوبُ وَالْمَعَاصِي»^۱

(زندگی موجودات دریا بر اثر باران است، هنگامی که باران نیارد، هم خشکی‌ها
و هم دریاها به فساد و نابودی کشیده می‌شوند و این هنگامی است که گناهان
فراوان شود).

روایات فوق نمونه‌هایی از روایاتی بود که به صورت کلی به بیان عواقب
گناه می‌پردازد، اما در تعدادی از روایات، به آثار و پیامدهای برخی از گناهان
به صورت خاص اشاره شده است که در این فرصت به یک نمونه از آن‌ها اشاره
می‌شود.

امام سجاد علیه السلام در حدیثی که از ابو خالد کابلی روایت شده است، گناهان را به
چند دسته تقسیم می‌کند:

۱. گناهانی که موجب تغییر نعمت الهی می‌شوند و عبارتند از: ظلم بر مردم، کار خیری
را که به آن عادت کرده یا عمل معروفی را ترک کند، کفران نعمت و ترک شکر.
۲. گناهانی که پشیمانی بر جای می‌گذارند و عبارتند از: کشتن کسی که قتلش حرام
است، ترک صله رحم - در صورتی که قادر به آن باشد، نماز را نخواند تا وقتش
بگذرد، ترک وصیت و ردّ مظالم، ندادن زکات تا زمانی که مرگ فرا برسد و زبان
بسته گردد.
۳. گناهانی که نعمت را از بین می‌برند و عبارتند از: معصیت کردن انسان خداشناس،
گردنکشی بر مردم و مسخره کردن و ریشخند نمودن آنان.
۴. گناهانی که بهره و نصیب انسان (از فیوضات الهی) را دفع می‌نمایند و عبارتند از:
اظهار فقر و احتیاج نمودن، خوابیدن در وقت نماز عشاء و نماز صبح، خوابیدن
و آن دو را به جای نیاوردن، نعمت‌های الهی را کوچک شمردن. از خداوند عزیز
و جلیل شکایت کردن.





۵. گناہانی کہ پردہ عصمت را می‌درزد و عبارتند از: شراب‌خواری، قماربازی، انجام دادن کاری کہ مردم را (از روی گناه) بخنداند، سخن بیهوده، شوخی کردن، ذکر عیب‌های مردم، معاشرت با کسانی کہ عقاید و اعمالشان مشکوک است.
۶. گناہانی کہ موجب نزول بلا می‌شوند و عبارتند از: یاری نکردن کسی کہ دادرس می‌طلبد، کمک نکردن مظلوم، امر به معروف و نہی از منکر را ضایع نمودن.
۷. گناہانی کہ موجب پیروزی دشمنان می‌شوند و عبارتند از: آشکارا ظلم نمودن، علنی مرتکب گناه شدن، حرام را حلال شمردن، در برابر نیکان سرکشی نمودن، از اشرار و بدان اطاعت کردن.
۸. گناہانی کہ موجب تعجیل مرگ می‌گردند و عبارتند از: قطع رحم نمودن، قسم ناحق خوردن، سخن دروغ گفتن، زنا کردن، راه‌های مسلمانان را بستن، به ناحق ادعای رهبری داشتن.
۹. گناہانی کہ موجب قطع امید می‌گردند و عبارتند از: مایوس شدن از لطف خداوند، ناامید گشتن از رحمت خدا، به غیر خداوند متعال تکیه کردن، وعده‌های الهی را دروغ پنداشتن.
۱۰. گناہانی کہ آسمان را تیره می‌سازند (و موجب سلب قدرت تشخیص حق از باطل می‌گردند) و عبارتند از: جادوگری، پیشگویی و مانند آن.
۱۱. گناہانی کہ موجب پردہ‌داری می‌گردند و عبارتند از: قرض کردن با این نیت کہ آن را نپردازد، در مخارج زندگی زیادہ روی نمودن، در پرداخت مخارج زندگی خانوادہ و فرزندان و نزدیکان بخل ورزیدن، بداخلاقی، کم‌طاقتی، بی‌قراری، تنبلی، دین‌داران را خوار دانستن.
۱۲. گناہانی کہ موجب عدم استجابت دعا می‌شوند و عبارتند از: در باطن نیت بد داشتن، پلید بودن، دورویی و نفاق با برادران دینی، تصدیق نکردن برادران دینی با ترک اجابت، نمازهای واجب را به تأخیر انداختن تا وقتشان بگذرد.^۱

۲. تقوا در امور اجتماعی

آن بخش از تقوا که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، تقوا در بُعد اجتماعی آن است. تقوای اجتماعی اهمیت ویژه‌ای در رشد و تعالی یک جامعه دارد. مردمی که خواهان رشد اجتماعی هستند، باید در مراحل مختلف از قبیل انتخابات، فعالیت‌های اقتصادی، فعالیت‌های فرهنگی و ... تقوا را رعایت کنند. به عنوان مثال تا هنگامی که مردم روحیه منفعت‌طلبی شخصی داشته باشند و در مواقع کمبود، شروع به احتکار اجناس و کالاهای مختلف کنند، هیچ‌گاه اقتصاد آنها رشد و توسعه نخواهد یافت.

یکی از موارد مهم در رعایت تقوای اجتماعی، مسئله انتخابات است. اگر نامزدهای یک انتخابات، رفتاری نابهنجار داشته باشند، طرفداران آنان نیز رفتاری خارج از تقوا و قوانین حاکم بر جامعه خواهند داشت. حوادث سال ۸۸ خود گواهی بر بی‌تقوایی اجتماعی است که در کشور توسط عده معدودی اتفاق افتاد. در کوران انقلاب اسلامی نیز بی‌تقوایی رهبران سیاسی باعث بروز اختلافات و تنش‌های زیادی گردید. رهبران گروهک‌های مختلف که بعضاً سودای قدرت و ثروت داشتند، با دست‌مایه قرار دادن روحیه انقلابی و سیاسی مردم، به ویژه جوانان، با تزریق تفکر مسموم خود به پیروان خویش، قشر عظیمی از ایشان را منحرف کردند. در این زمینه مقام معظم رهبری علیه‌السلام می‌گویند:

«یک وقتی در دوران طاغوت و در بعضی از سلول‌های زندان‌های دشوار و هولناک آن رژیم که زندانی‌های گوناگونی در آنجا زندانی بودند. از زندانی‌های مسلمان و با تفکر اسلامی، تا بعضی که با گرایش‌های حزبی و ایدئولوژی‌های گوناگونی که به هر حال اسمش اسلامی بود. از آنها شنیده بودیم. شاید خود من بدون واسطه هم شنیده بودم، اگر دیگران هم شنیده بودند که نقل می‌کردند. که بعضی از اینها می‌گفتند: چقدر می‌گویید «حی علی الصلوة»، بگویید «حی علی الجهاد». فضای مبارزه، این تفکر و این نگاه را به مسائل به وجود آورده که دائم چسبیده‌اید به صلوة و مرتب می‌گویید «حی علی الصلوة، حی علی الصلوة»،



خوب بگویند «حی علی الجهاد» و مردم را به جهاد فرا بخوانید. اما تجربه‌های روزگار نشان داد که بی‌اعتنایی به نماز، چه بر سر یک انسان و چه بر سر جهاد انسان‌ها می‌آورد! هم جهاد را تعطیل می‌کند، هم جهت مبارزه را از جهاد بودن خارج می‌کند و به مبارزه برای قدرت و برای هوای نفس تبدیل می‌کند. آن چیزی که مبارزه یک انسان و چالش یک امت را رنگ جهاد و معنای جهاد می‌بخشد، همان توجه به خداست، که قوامش به نماز است.^۱

تقوا، مانع مکر و فریب در سیاست

شرط اساسی اسلام برای انجام هر امری، رعایت تقواست؛ برای مثال در هنگام فوت خلیفه دوم، عده‌ای در شورای شش نفره نزد حضرت علی علیه السلام آمده و گفتند: «اگر این شروط را قبول کنید، خلیفه می‌شوید: عمل به قرآن، عمل به سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و عمل به سنت خلیفه اول و دوم.» حضرت علی علیه السلام فرمودند: «من به قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل می‌کنم، اما بقیه را به اجتهاد خود عمل می‌کنم.» گفتند: «فایده‌ای ندارد.» امام علی علیه السلام چون قله تقوا هستند، هیچ‌گاه به دلیل تأمین منافع، حدود الهی را رد نخواهند کرد و این در حالی است که شاید اطرافیان حضرت با خود می‌گفتند که اگر حضرت قبول می‌کردند و دروغ مصلحتی می‌گفتند، بهتر بود.

مقام معظم رهبری دامت برکاته در این باره می‌فرمایند:

«بحثی که در اطراف آن چند نکته‌ای عرض خواهم کرد، بحث سلوک سیاسی امیرالمؤمنین علیه السلام است ... در این سیاست‌ورزی، امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از خصوصیاتش این است: از مکر و فریب دور است. در جمله‌ای از حضرت نقل شده است که: «لولا التقی، لکنت ادهی العرب»؛^۲ اگر تقوا دست و پای مرا نمی‌بست، از همه آحاد و مکاران عرب، مکر و حيله را بهتر بلد بودم. یک جای دیگر در مقام

۱. بیانات در دیدار دست‌اندرکاران ستاد اقامه نماز، مورخ ۱۳۸۵/۰۶/۲۷.

۲. اصول الکافی، ج ۸، ص ۱۸؛ و تحف العقول، ص ۹۲؛ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۸؛ و بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۸۲.

مقایسه معاویه با خودش. چون معاویه به دهاء و مکر در حکومت معروف بود، به حسب آنچه که نقل شده، فرمود: «**وَاللَّهِ مَا مَعَاوِيَةَ بَأْدَى مَنِيٍّ**»؛^۱ معاویه از من زرنگ‌تر نیست، اما علی علیه السلام چه کند؟ وقتی بنای بر رعایت تقوا و رعایت اخلاق دارد، دست و زبانش بسته است. روش امیرالمؤمنین علیه السلام این است. تقوا که نبود، دست و زبان انسان باز است؛ می‌تواند همه چیز بگوید. خلاف واقع می‌تواند بگوید، تهمت می‌تواند بزند، دروغ به مردم می‌تواند بگوید، نقض تعهدات می‌تواند بکند، دل‌بستگی به دشمنان صراط مستقیم می‌تواند پیدا کند. وقتی تقوا نبود، این جوری است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: من سیاست را با تقوا انتخاب کردم؛ با تقوا اختیار کردم. این است که در روش امیرالمؤمنین علیه السلام مکاری و حيله‌گری و کارهای کثیف و این چیزها وجود ندارد؛ پاکیزه است.^۲

تقوای امام خمینی رحمة الله عليه

امام خمینی رحمة الله عليه همانند اجداد طاهرين خود، همواره تقوای الهی را رعایت می‌نمود. نماز اول وقت ایشان در طول عمرشان هیچ‌گاه ترک نشد. نماز شب ایشان در سخت‌ترین شرایط نیز ترک نشده بود.

مدتی که امام در پاریس، نوفل لوشاتو، اقامت کردند، روزی گروهی آمریکایی آمده بودند تا مصاحبه‌ای با ایشان انجام دهند. این مصاحبه قرار بود مستقیماً پخش شود. اگر این عمل صورت می‌گرفت، بالطبع سایر کشورهای اروپایی نیز چنین کاری را انجام می‌دادند. این اقدام می‌توانست برای نشان دادن مواضع و حرکت انقلاب بسیار مؤثر بوده و گامی مهم در پیشبرد نهضت مردمی برداشته شود. اتفاقاً روز جمعه بود. امام رحمة الله عليه در آن لحظه فرمودند: «حالا وقت انجام مستحبات (غسل جمعه) است. وقت مصاحبه نیست». بعد از اینکه مستحبات

۱. خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه، از سخنان آن حضرت درباره معاویه است که فرمود: «به خدا قسم، معاویه زیرک‌تر از من نیست، ولی او خیانت می‌ورزد و گناه می‌کند؛ و اگر غدر و مکر نکوهیده نبود، من از زیرک‌ترین مردمان بودم، ولی هر نیرنگی معصیت است و هر معصیتی نوعی کفر است؛ و هر نیرنگ‌بازی را در قیامت نشانه‌ای است که به آن شناخته می‌شود. سوگند به خدا که من با مکر و حيله غافلگیر نمی‌شوم و با شدت و سختی ناتوان نمی‌گردم».

۲. خطبه‌های نماز جمعه تهران، مورخ ۱۳۸۸/۶/۲۰.



روز جمعه را به جا آوردند، فرمودند: «حالا برای مصاحبه آماده‌ام.» امام انقلاب هیچ‌گاه امور دینی را قابل معاوضه با سایر رفتارها نمی‌دید.^۱

امام راحل رحمته الله علیه با صحیفه سجاده‌ای انس داشت. وقتی ایشان را به ترکیه تبعید کردند، نامه‌ای به خانواده‌اش می‌نویسند و بعد از سفارش به صبر، درخواست می‌کنند که صحیفه را به آنکارا بفرستند. حاج احمد آقا، فرزند امام خمینی رحمته الله علیه، می‌گوید:

«امام رحمته الله علیه به قدری با مفاتیح مأنوس بودند که هر چند ماه یک بار مفاتیح ایشان پاره می‌شد و ما به ناچار مفاتیحشان را صحافی یا مجدداً برای ایشان تهیه می‌کردیم».^۲

همچنین نقل است که امام رحمته الله علیه اهتمام بسیار شدیدی بر روی اعمال مستحبی ایام سال داشتند.

«اواخر سال ۶۷ روزی به اتاق آقا وارد شدم. دیدم خیلی اوقاتشان تلخ است. من اوقات تلخی ایشان را که دیدم، قدری ساکت نشستم. آقا به من گفتند: «آن مفاتیح را به من بده». بلند شدم و مفاتیح را آوردم. دستکش دست ایشان بود و ورق زدن هم برایشان سخت بود. چون اوقاتشان تلخ بود، هی ورق می‌زدند؛ ولی آنجایی را که می‌خواستند، پیدا نمی‌کردند. یک ساعت به مغرب مانده بود. به من گفتند: «من تا حالا خیال می‌کردم امروز آخر رجب است و تا حالا اعمال روز آخر ماه رجب را انجام می‌دادم. حالا فهمیدم که اول شعبان شده و نمی‌دانم اصلاً باید چه کار کنم». تازه من فهمیدم عصبانیت ایشان به خاطر این است که از صبح تا حالا اعمال و دعاهای ماه رجب را می‌خوانده‌اند و حالا که روزنامه آمده، متوجه شده‌اند که اول ماه شعبان است و ماه رجب ۲۹ روز بوده، نه سی روز. آقا هی ورق می‌زدند تا پیدا کردند و به من فرمودند: «این مناجات شعبانیه را بخوانید، خیلی چیزهای عالی در آن هست». بعد آماده شدند که دعا را بخوانند».^۳

۱. سرگذشت‌های ویژه حضرت امام خمینی رحمته الله علیه، ج ۴، ص ۳۰ به نقل از خانم دباغ.

۲. روزنامه اطلاعات، ش ۲۱۸۲۲، ص ۱۴.

۳. برداشت‌هایی از سیره امام خمینی رحمته الله علیه، ج ۳، ص ۱۰۵ (به نقل از آقای بروجردی). و حالات معنوی، به کوشش غلام علی رجایی، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۵.

تقوای مقام معظم رهبری رحمته الله

مقام معظم رهبری رحمته الله به تأسی از بنیان‌گذار انقلاب اسلامی همواره خود را در محضر الهی متصور می‌شوند. بزرگان و اشخاص متعددی در وصف تعبد و زهد و تقوای حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رحمته الله سخن گفته‌اند.

علامه عظیم‌الشأن حضرت آیت‌الله حسن‌زاده آملی رحمته الله در برابر مقام معظم رهبری دو زانو نشسته و ایشان را مولا خطاب می‌کند. رهبری ناراحت شده و به علامه می‌فرماید: این کار را نکنید! علامه حسن‌زاده می‌فرماید: اگر یک مکروه از شما سراغ داشتم، این کار را نمی‌کردم.^۱ ایشان در جای دیگر فرموده‌اند: گوش‌تان به دهان رهبر باشد، چون ایشان گوششان به فرمان حضرت خاتم‌انبیاء است.^۲

در بعد تقوای سیاسی نیز بهترین شاهد مثال، رفتار و واکنش ایشان در حوادث و رخدادهای مختلف است. ایشان به هیچ‌وجه حدود و مرزهای اخلاق و تقوای را نمی‌شکنند. در جریان فاجعه‌ی منامقام معظم رهبری رحمته الله فرمودند:

«ما احترام همسایه را رعایت می‌کنیم. ما رأفت و برادری اسلامی را متوجه می‌شویم؛ اما اگر عربستان بخواهد به همین رفتارش ادامه بدهد، برخورد ایران سخت و خشن است. ایران قدرتمند است، اما این امور را رعایت می‌کند».^۳

همچنین درباره عملکرد و تقوای مقام معظم رهبری رحمته الله در دوران ریاست جمهوری ایشان، خاطرات گوناگونی از افراد مختلف نقل شده است.

«حضرت آیت‌الله خامنه‌ای رحمته الله در دوران ریاست جمهوری خود و در پی دعوت رسمی دولت زیمبابوه، به آن کشور سفر کردند. همیشه قبل از سفر، محل و چگونگی ضیافت را کنترل می‌کردیم. افرادی که محل را کنترل کردند، اطلاع دادند که میزبان قصد دارد بر سر میز غذا، مشروبات الکلی هم بگذارد؛

۱. احمدی‌خواه، علی، جلوه‌آفتاب، ص ۱۱۱.

۲. همان.

۳. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه، مورخ ۱۳۷۰/۰۶/۲۷.



البته بین خودشان و به شما کاری ندارند.

ایشان فرمودند: اگر مشروبات الکلی سر میز باشد، ما به ضیافت نمی‌آییم. میزبان گفت که این تشریفات ماست و ما هم این تحمیل شما را نمی‌پذیریم. ایشان هم در شام حاضر نشدند. به آنها برخورد و در رسانه‌های غربی هم سروصدای بسیاری به پا شد. رسانه‌های غربی از روی دشمنی این خبر را منعکس کردند، اما غافل از اینکه شرکت نکردن ایشان در میان مسلمانان مایه مباهات بود. اگر می‌دانستند که با این کار وجهه حکومت اسلامی و رییس‌جمهور ایران که در آن زمان آیت‌الله خامنه‌ای دامت‌برکاته بودند، بالاتر می‌رود؛ هرگز این کار را نمی‌کردند.

غربی‌ها تلاش می‌کردند که از ایران چهره‌ای ضدتمدن و غیرمتمدن در جهان غرب تصویر کنند و البته ما ناراحت نیستیم که مثلاً چون مشروب نمی‌نوشیم، متمدن نیستیم. نکته مهم این است که میان مسلمانان روح تازه‌ای دمیده شد و عجیب است که صاحبان قدرت در جهان اسلام می‌توانند حکم خداوند را حتی در موقعیت‌های دشوار، مثل ضیافت زیمبابوه اجرا کنند و از ملامت هیچ ملامت‌کننده‌ای نهراسند.^۱

تقوای جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی مقتدر و مظلوم است، همان‌گونه که حکومت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مقتدرترین و مظلوم‌ترین حکومت تاریخ بود. جمهوری اسلامی به نوعی نسخه کوچک شده حکومت علوی است و مسیری که طی می‌کند، تداوم یافته مسیر مولای متقیان است. رأفت جمهوری اسلامی ایران تنها بُعد بیرونی ندارد و شامل داخل نیز می‌شود. در ادامه نمونه‌هایی از برخورد رؤفانه اسلامی تشریح خواهد شد.

برخوردی که نظام جمهوری اسلامی با سران فتنه ۸۸ کرد؛ برخورد با منافقانی که از سازمان مجاهدین خلق جدا شدند و از گذشته‌شان توبه کردند و برخورد

۱. حرفی از هزاران (مجموعه مقاله‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، گفت‌وگوها و خاطرات دکتر علی‌اکبر ولایتی)، ص ۴۵۷.

با برخی از اعضای گروهک‌های تروریستی، مانند زنی که در حادثهٔ اخیر زاهدان و شهادت پاسداران نقش داشت؛ گوشه‌ای از این برخورد رثوفانه است. گذشت و رأفت جمهوری ناشی از اسلامی بودن آن است. در هیچ نقطه از دنیا مشابه این رفتار وجود ندارد.

نظام اسلامی به مناسبت اعیاد مختلف ملی و مذهبی، تعداد کثیری از محکومین سیاسی و غیرسیاسی را مورد عفو و بخشش قرار می‌دهد. در جریان فتنه ۸۸ نیز بر همگان مبرهن است که حکم افرادی که علناً به مبارزه و آشوب علیه کشور اقدام کنند چیست، اما برخورد کریمانه نظام و مصلحت‌اندیشی درباره آن، باعث شده تا از محاکمه سران فتنه فعلاً خودداری شود. این خودداری به معنای فراموش کردن جرم آن‌ها نبوده و تنها بنا به مصلحت، به زمان دیگری موکول شده است.

می‌توان برای بررسی رأفت جمهوری اسلامی در قبال حوادث سال ۸۸، این کشور را با سایر کشورهای دنیا مقایسه نمود.

برای مثال در کشور ترکیه در سال ۲۰۱۶ یک کودتای نافرجام اتفاق افتاد. دولت وقت ترکیه پس از کودتا، ۳۰ استاندار (از ۸۱ استان در کل)، ۲۷۴۵ قاضی و دادستان (توأم با ضبط دارایی نقدی، خانه و املاک ایشان به نفع دولت)، ۱۷۵۵ رییس و معاون رییس دانشگاه، ۴۹۲ نفر از کانون مذاهب، ۳۰۰ کارمند وزارت امور اجتماعی، ۲۷۵ کارمند دفتر ریاست جمهوری، ۲۵۴ کارمند وزارت ورزش و جوانان، ۱۸۴ کارمند وزارت اقتصاد، ۱۸۰ کارمند اطلاعاتی، ۲۱۷۰۰ معلم غیردولتی، ۱۵۲۰۰ معلم و کارمند وزارت فرهنگ، ۱۳۰۰ کارمند وزارت کار و ۹۰۰۰ کارمند وزارت داخله را اخراج کرد و تمامی آکادمیسین‌ها را تا اطلاع ثانوی ممنوع‌الخروج اعلام نمود. دولت ترکیه تا تاریخ ۲۹ ژوئیه ۲۰۱۶، بیش از ۱۸۰۰۰ نفر را دستگیر و زندانی کرده که از این تعداد ۷۵۰۰ نفر ارتشی و ۱۴۰ نفر قاضی دیوان عالی کشور هستند. در تاریخ ۲۶ ژوئیه ۲۰۱۶ دولت حکم جلب و حبس ۴۲ روزنامه‌نگار معروف را صادر کرد. همچنین دولت ترکیه تا تاریخ ۲۹ ژوئیه





۲۰۱۶ گذرنامه بیش از پنجاه هزار نفر را باطل کرد تا نتوانند کشور را ترک کنند.^۱ جمهوری اسلامی به پیروی از مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام که در جنگ جمل، یکی از سران فتنه را که در مقابل امام علیه السلام ایستاده بود، مورد عفو قرار دادند؛ تنها اقدامی که برای سران فتنه در نظر گرفت، حصر خانگی بود.

منافقانی که در سال ۶۷ و قبل تر از آن در زندان توبه کردند، همه آزاد شدند. حتی در زمان اعدام‌های سال ۶۷، امام رحمته الله علیه فرمودند: هرکدام از اینها به صورت زبانی هم که توبه کردند، عفویشان کنید. هزاران نفر از منافقین تواب در سال ۶۷ عفو شدند. اینها بخشی از مصادیق رعایت تقوا در نظام جمهوری اسلامی است.

سردار رشید اسلام شهید حاج قاسم سلیمانی رحمته الله علیه نقل می‌کند:

«سال‌ها به دنبال یکی از اشرار بزرگ سیستان و بلوچستان بودیم. این شرور، هم در مسئله قاچاق مواد مخدر فعالیت زیادی داشت و هم تعداد زیادی از پاسداران را به شهادت رسانده بود. بالاخره توانستیم با روش‌های پیچیده اطلاعاتی او را به منطقه خاصی برای مذاکره دعوت کنیم. پس از ورود او و همراهانش به آنجا، دستگیرشان کردیم و به زندان انداختیم. خیلی خوشحال بودیم. او کسی بود که می‌توانست حکم قضایی‌اش مثلاً پنجاه بار اعدام باشد. در جلسه‌ای که خدمت مقام معظم رهبری رحمته الله علیه رسیده بودیم، این مسئله را مطرح کردم و خبر دستگیری و شرح ماقع را به ایشان گفتم و منتظر عکس‌العمل مثبت و خوشحالی ایشان بودم. رهبر معظم انقلاب رحمته الله علیه بلافاصله فرمودند: «همین الان بگویند آزادش کنند!» من بدون چون و چرا زنگ زد و دستور آزادی آن شرور را دادم. بلافاصله با تعجب بسیار زیاد پرسیدم: «آقا! چرا؟! من اصلاً متوجه نمی‌شوم که چرا باید این کار را می‌کردم؟ چرا دستور دادید آزادش کنیم؟» رهبری گفتند: «مگر نمی‌گویی دعوتش کردیم؟ دستور اسلام است که اگر از کسی دعوت می‌کنی و مهمان توست؛ حتی اگر قاتل پدرت هم باشد، حق نداری او را آزار دهی». من بعد از این جمله خُشکم زد و البته

۱. روزنامه آلمانی زود دویچه تسایتونگ (Süddeutsche Zeitung)، مورخ ۲۸ ژانویه ۲۰۱۶.

ایشان فرمودند: «حتماً دستگیرش کنید». چندی بعد ما هم در یک عملیات سخت دیگر دستگیرش کردیم»^۱.

دکتر سعید جلیلی که در حوادث فتنه ۸۸ دبیر شورای عالی امنیت ملی بود، خاطره دیگری را از برخورد اسلامی و ولایی مقام معظم رهبری دامت برکاته نقل می‌کند که جالب توجه است. ایشان تعریف می‌کند:

«در حوادث عاشورا که در تهران اتفاق افتاد، افرادی دستگیر شدند؛ اما طبیعی است که در این دستگیری‌ها ممکن است آدم‌های بی‌گناه و گناهکار مخلوط باشند. بعد از چند روز که گذشت، پرسیدیم: «چه شد؟» گفتند: «تفکیک اینها سخت است و نمی‌دانیم چه کسانی بی‌گناه و چه کسانی گناهکار هستند؟ ۲۲ بهمن را هم در پیش داریم و اگر اینها را آزاد کنیم، ممکن است در ۲۲ بهمن همین آشوب‌ها را به راه بیندازند.» با یک نگاه مدیریت بحران، با شکل غربی، باید اینها را نگه می‌داشتند تا ۲۲ بهمن بگذرد؛ اما نگاه ولی فقیه عادل متفاوت است. ایشان فرمودند: «اگر احتمال می‌دهید حتی یکی از اینها هم بی‌گناه است، هر ۱۰۰ نفر باید آزاد شوند». آقا فرمودند: «شما حق ندارید حتی یک بی‌گناه را نگه دارید». شاید کسی که کارشناس امنیتی باشد، بگوید: «نه؛ اما نگاه دینی این است»^۲.

این‌ها نمونه‌های روشنی از رعایت تقوا به‌ویژه در امور اجتماعی است. تقوا یکی از مهم‌ترین جاذبه‌های جمهوری اسلامی در دنیایی است که سردمدارانش به‌بدترین شیوه، اصول اولیه اخلاقی را زیر پا می‌گذارند.

راه‌های به‌دست آوردن تقوا

اگر انسان بخواهد به تقوا برسد، فقط یک راه دارد و آن خودسازی است.

۱. منظومه جهاد از همین نویسنده، (به نقل از شبکه اطلاع‌رسانی دانا، شناسه خبر: ۳۷۲۳۶).

۲. منظومه جهاد، (به نقل از بخشی از سخنرانی دکتر سعید جلیلی در جمع طلاب مدرسه معصومیه علیه السلام قم، دی‌ماه ۱۳۹۴، منتشر شده در خبرگزاری فارس).



قبل از آنکه انسان به مسئولیتی برسد، باید هر شب اعمال خود را محاسبه کند تا اگر به مسئولیتی رسید، خدمت را فراموش نکند و صد البته بعد از مسئولیت نیز استمرار در محاسبه اعمال، واجب است.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند:

«حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا، وَزِنُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُوزَنُوا»؛^۱

تُوزَنُوا»؛^۱

به اعمالتان رسیدگی کنید، قبل از آنکه به اعمال شما رسیدگی کنند، و وزن کنید اعمالتان را، پیش از آنکه برایتان وزن کنند.

این یعنی ما باید کارهای هر روز خود را حساب کنیم و ببینم امروز در چه اموری کم کاری کرده ایم و فردا دیگر در آنجا کم نگذاریم.

از جعفر کوچولو تا شیخ الاسلام

شیخ جعفر کاشف الغطاء، از علمای بزرگ شیعه، شب که فرا می رسید، هنگام خواب به محاسبه اعمالش می پرداخت و گاهی خطاب به خود می گفت: «در کوچکی تو را (جعفر کوچولو) می گفتند، سپس (جعفر) شدی، و پس از آن (شیخ جعفر) و سپس (شیخ الاسلام)، پس تا کی خدا را معصیت می کنی و این نعمت را سپاس نمی گویی؟!»^۲

پس تقوا و جهاد با نفس، اصلی مهم برای جهادگران تبیین است تا خدای ناکرده به گناهایی مانند دروغ و غیبت؛ جاه طلبی و مقام خواهی؛ ریا و حب نفس؛ و دیگر گناهان کشیده نشوند.



۱. محاسبه النفس، ج ۲، ص ۱۳؛ شرح مصباح الشریعة، ترجمه عبد الرزاق گیلانی، ص ۵۱۳.

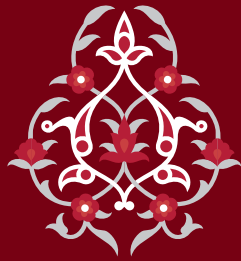
۲. اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۰۱؛ فقههای نامدار شیعه، عبد الرحیم عقیقی بخشایشی.

وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي
لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّى نَعْلَمَ

فصل دوم

دشمن شناسی^۱

۱. این فصل، از سخنرانی حجت الاسلام راجی با موضوع «اصول جامعه قرآنی» استخراج شده است.





اولین خبری که خدا به انسان در این دنیا داد چه بود؟ این خبر و آگاهی باید مهم ترین و اصلی ترین خبر باشد. اولین خبری که خدا به آدم بعد از خلقت انسان داد، دشمن شناسی است. خدا به حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ و همسرش فرمود که شیطان دشمن شما است از او برحذر باشید. انتخاب خدا، انتخاب دقیقی است. از میان هزار آگاهی به انسان، یک خبر مهم را انتخاب کرد؛ آن خبر مهم دشمن شناسی است.

سربازی را در جنگ تصور کنید که بدون اطلاع از اوضاع جبهه خودی و دشمن در داخل سنگر قرار دارد. اگر چنین فردی بخواهد تیراندازی کند ممکن است به تصور دشمن، به دوستان خود تیراندازی کند. لذا شناخت دشمن اصل شرکت در هر جهادی خصوصا جهاد تبیین است.

همانطور که در بحث تشخیص دشمن اصلی گفته می شود، تشخیص دقیق دشمن و جهت دشمنی، لازمه مقابله با آن است.

در روایتی از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده است که فرمودند:

«إِنَّ بَنِي أُمَّيَّةَ أَظْلَمُوا لِلنَّاسِ تَعْلِيمَ الْإِيمَانِ وَ لَمْ يُظَلِّفُوا تَعْلِيمَ الشِّرْكِ لِكَيْ إِذَا حَمَلُوهُمْ عَلَيْهِمْ لَمْ يَعْرِفُوهُ»^۱

همانا بنی امیه برای مردم تعلیم ایمان را آزاد گذاشت و تعلیم شرک را آزاد نگذاشت. بخاطر اینکه اگر مردم را بر شرک وادار کرد آن را نشناسند.

۱. الکافی، ثقة الاسلام کلینی، ج ۲، ص ۴۱۵؛ بحار الأنوار، مجلسی، ج ۱۲، ص ۳۷۵.



این که نتوانیم دشمن را درست تشخیص دهیم، خود، هدف دشمن است. باید دشمن و فریب‌ها و قدم‌های او را بشناسیم تا در جهاد تبیین اقدامات موثر را انجام دهیم.

بنابر برخی از روایات، یک سوم آیات قرآن، موضوعش دشمن‌شناسی است که اهمیت موضوع را نشان می‌دهد. یکی از آیاتی که خداوند متعال، آموزش دشمن‌شناسی می‌دهد، این آیه کریمه است که خداوند متعال به پیغمبرش می‌فرماید:

﴿وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾^۱

اگر ما بخواهیم آنها را به تو نشان می‌دهیم تا آنان را با قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند می‌توانی آنها را از طرز سخنانشان بشناسی؛ و خداوند اعمال شمارا می‌داند!

خطاب این آیه در واقع به ماست. خدا می‌فرماید بنده من! من بخواهم دشمن را نشان بدهم، می‌توانم ولی تو باید بشناسی؛ دشمن‌شناسی کار تو است. معمولا دشمن در لباس دوست وارد می‌شود و لذا تشخیص او سخت است. دشمن‌شناسی را باید جدی گرفت، خصوصا دشمنان داخلی را.

روایتی از امام صادق علیه السلام یا امام کاظم علیه السلام نقل می‌شود که اصول زندگی را مشخص می‌کند:

﴿وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ أَوْهْنَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِيَةَ أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَالثَّلَاثَةَ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعَةَ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ﴾^۲

همه علوم را در چهار چیز پیدا کردم: ۱. خدای خود را بشناسی؛ ۲. بدانی چگونه خلق شده‌ای؛ ۳. بدانی اراده خدا از خلقت تو چه بوده است؛ ۴. بدانی چه چیزی تو را از دین خارج می‌کند.

۱. محمد، ۳۰.

۲. ابوالفتح کراچکی، کنز الفوائد، ج ۱، ص ۲۱۹.

پس کل علوم در چهار محور خلاصه می‌شود: خداشناسی، خودشناسی، وظیفه‌شناسی و دشمن‌شناسی.

اولین ضربه‌ای که به آدم عَلَيْهِ السَّلَام وارد شد، ناشی از دشمن‌شناسی بود که باعث شد از بهشت اخراج شود. این نکته‌ای اساسی است که انسان دشمن خود را بشناسد؛ جهادگران تبیین باید هم دشمن را درست بشناسند و هم آن را برای مردم تبیین کنند. برخی از بزرگان به نکته‌ی ظریفی اشاره می‌کنند که شاید انسان در ابتدای خلقت به بهشت رفت تا خداوند برای او این تذکر مهم را یاد آوری کند که ای آدم! تو و نسلت باید مراقب باشید، چون دشمن دارید؛ چنان‌که در قرآن می‌فرماید:

﴿فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا﴾^۱

(پس شیطان آن‌ها را فریب داد.)

و در آیه‌ای دیگر آمده است:

﴿قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾^۲

(به عزت تو سوگند که همه‌ی انسان‌ها را گمراه خواهم ساخت.)

این کلاس دشمن‌شناسی بود که خداوند برای انسان برگزار کرد. اگر آن کلاس برگزار نمی‌شد، هیچ‌گاه انسان به ماهیت ابلیس و شیاطین پی نمی‌برد. این داستان مصداقی شد برای آدم و فرزندان آدم که بدانند ابلیسی وجود دارد که انسان‌ها را فریب می‌دهد.

اما در تمام جهادها خصوصاً جهاد تبیین باید دشمن را درست و دقیق شناخت. در بسیاری از مواقع دشمنی دشمن، از چهره‌اش مشخص نمی‌شود؛ به‌ویژه اگر منافق باشد که اصلاً نمی‌توان او را شناخت. پس باید راه‌های شناخت دشمن را دانست:

۱. بقره، ۳۶.

۲. ص، ۸۲.



راه‌های شناخت دشمن

۱. اختلاف و تفرقه

اولین راه تشخیص دشمن این است که به اختلاف، تفرقه و دشمنی دعوت می‌کند:

﴿الشَّيْطَانُ أَنْ يُوَفِّعَ بَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ﴾^۱

(شیطان قصد دارد در میان شما عداوت و دشمنی برانگیزد.)

هر جا صدای تفرقه‌ای بلند شود، باید بدانید که دشمن در آنجا کاری انجام داده است. انبیای الهی و ائمه بزرگوار علیهم‌السلام به وحدت دعوت می‌کردند؛ اما شیاطین عالم و دشمنان دائم به تفرقه دعوت می‌کنند.

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا﴾^۲

(فرعون در سرزمین مصر برتری جویی کرد و بین مردم تفرقه انداخت.)

کار فرعون این بود که بین مردم تفرقه می‌انداخت و حکومت می‌کرد. در دوران‌های مختلف، سلاطین نیز همین کار را انجام می‌دادند. سلاطین قاجار و سلاطین پهلوی، کسانی بودند که بین مردم تفرقه می‌انداختند تا بتوانند حکومت کنند. یکی از کارهای دشمن همیشه این بوده است که از کوچک‌ترین مسائل تا حکومت‌داری تفرقه‌اندازی کند. امروز هم دشمن سعی دارد که در بین امت اسلام تفرقه بیندازد. اگر شیعه و سنی امت واحد باشند، دیگر دشمنان نمی‌توانند در مقابل اسلام بایستند؛ به همین دلیل یکی از شگردهای دشمن این است که بین شیعه و سنی، عرب و عجم، کرد و لر و... تفرقه و دعوا بیندازد. در اوایل انقلاب نیز هر قومی از گوشه‌ای ندا داد که می‌خواهد



۱. مائده، ۹۱.

۲. قصص، ۴.

خودمختار شود. امام خمینی رحمته الله علیه با بصیرتی خاص جلو این تفرقه‌ها را گرفت.

زمان شاه قاجار بود، حکومت عثمانی، بزرگ‌ترین حکومت اسلامی در جهان به شمار می‌آمد، که پایتخت این حکومت، استانبول ترکیه بود. در کنار سفارت حکومت عثمانی در تهران، مسجد کوچکی وجود داشت. امام جماعت آن مسجد یا یکی از نمازخوان‌های آن مسجد می‌گفت که روزه‌خوانی را دیدم، هر روز صبح به مسجد می‌آید و روزه می‌خواند و در پایان، خلیفه‌اول و دوم را لعنت می‌دهد و روزه‌اش را تمام می‌کند. روزی به او گفتم: «تو چه داعی داری که هر روز همین روزه را بخوانی و همان ناسزاگویی را تکرار کنی؟! [با توجه به اینکه افراد سفارت و تبعه آن سفارت، به آن مسجد برای نماز می‌آمدند.] مگر روزه دیگری نمی‌دانی؟!» او در پاسخ گفت: «روضة دیگر می‌دانم، ولی من یک نفر بانی دارم روزی پنج تومان [به پول آن زمان] به من می‌دهد و می‌گوید همین روزه را با این کیفیت بخوان.»



من پیگیری کردم. دیدم بانی یک کاسب است و مغازه دارد. جریان را به او گفتم. او گفت: «شخصی روزی ده تومان به من می‌دهد، تا در آن مسجد چنین روزه‌ای خوانده شود، پنج تومان آن را به آن روزه‌خوان می‌دهم، و پنج تومان آن را خودم برمی‌دارم.» باز من جریان را پیگیری کردم. سرانجام معلوم شد که از طرف سفارت انگلستان روزی ۲۵ تومان برای این روزه‌خوانی مخصوص [برای ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی و سپس ایران و حکومت عثمانی] داده می‌شود، که پس از طی مراحل و دست‌به‌دست شدن، پنج تومان برای آن روزه‌خوان بیچاره می‌ماند.^۱

حضرت علی علیه السلام خود منادی وحدت بودند:

در جریان شورای شش نفره، ابن عباس به حضرت علی علیه السلام عرض کرد: «در این شورا شرکت نکنید. شورایی که خلیفه دوم تشکیل داده، از اصل باطل است. مشخص است که شما رأی نمی‌آورید.» حضرت علی علیه السلام حرف ابن عباس را تأیید کردند، اما فرمودند: «من دوست ندارم در اسلام اختلاف به وجود بیاید.»

۱. غلامرضا نیشابوری، داستان‌ها و حکایت‌های مسجد، ص ۹۴.

۲. استفاده از شعارهای عوام‌پسند

دومین راه تشخیص دشمن این است که همیشه از شعارهای عوام‌پسند استفاده می‌کند. دشمن هیچ‌گاه به‌طور مستقیم وارد عمل نمی‌شود؛ از جنگ جمل که پیراهن عثمان را بر نیزه زدند تا جنگ صفین که قرآن بر سر نیزه کردند و بعد شعار دادند: «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» (حکم مخصوص خداست). حضرت علی علیه السلام در جواب این شعار فرمودند:

«كَلِمَةُ حَقِّ بِيْرَادٍ بِهَا بَاطِلٌ»^۱

(سخن حقی است که معنی باطلی از آن اراده شده است.)

امروز هم آمریکا شعارهای عوام‌پسند حمایت از حقوق بشر سر می‌دهد؛ اما بمب‌اتم می‌سازد. ادعای دفاع از حقوق زن دارد؛ در حالی که ماهیت زن را تغییر داده است. بزرگ‌ترین ظلم به زن در همین قرن اخیر و به‌اسم دفاع از حقوق زن انجام می‌شود. حدود ۶۶ درصد کارگران دنیا زن هستند و ۵۰ درصد محصولات غذایی را زنان تولید می‌کنند؛ اما از ثروت دنیا فقط ۱۰ درصد سهم می‌برند. آیا این دفاع از حقوق زن است؟! شعار برابری زن و مرد را فقط برای زمان کار فریاد می‌زنند؛ ولی در حقوق رعایت نمی‌کنند. سرمایه‌داران بزرگ عالم در پشت شعارهای عوام‌پسندانه‌شان، زن را موجودی مطیع و ارزان قیمت می‌دانند؛ ولی اسلام اصلاً این طرز تفکر را قبول ندارد و برای زن ارزش و جایگاه والایی قائل است.

۳. پیمان شکنی

سومین ویژگی دشمن، پیمان شکنی است. از همان ابتدای خلقت، ابلیس آدم و حوا علیهم السلام را فریب داد و گفت که اگر از میوه آن درخت بخورند، جاودان می‌شوند و بعد سوگند یاد کرد که من خیرخواه شما هستم؛ اما ایشان بعد از



رانده شدن از بهشت فهمیدند که سخنان شیطان، دروغی بیش نبوده است. شیاطین عالم همیشه این‌گونه پیمان شکسته‌اند. ماجرای نیرنگ شیاطینی عمروعاص در جنگ صفین نیز، گواه این مدعاست:

صبح دوازدهم یا سیزدهم صفر سال ۳۸ هجری لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام مهیای جنگ شدند. اما عمروعاص حيله کرد و دستور داد تا قرآن‌ها را بر نیزه کنند. در صفوف جلو لشکر کفر، ورق‌هایی از قرآن بر نیزه زدند و در صفوف بعدی، هرکس هرچه داشت، بر سر نیزه کرد! آنان فریاد می‌زدند: «**لا حکم الا لله**». منافقانی مانند اشعث بن قیس، با تضعیف روحیه لشکر حضرت، آنان را به اختیار حکمین ترغیب کردند. هرچه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند که این نیرنگ است و من کلام الله ناطق هستم، نتیجه نداد. سرانجام قرار شد هر لشکر حکمی از جانب خود معین کند تا هر دو طرف رأی آن‌ها را بپذیرند.

معاویه عمروعاص را معرفی کرد و امیرالمؤمنین فرمودند: «اگر ناچار هستیم، عبدالله بن عباس؛ و الا مالک اشتر نخعی حکم باشد.»

اشعث و جماعت قراء و حافظین که بعدها جزو خوارج شدند، به هیچ‌کدام از این دو راضی نشدند و گفتند: «فقط عبدالله بن قیس!» یعنی ابوموسی اشعری. نفاق منافقین نتیجه داد و ابوموسی و عمروعاص در «دومة الجندل» که قلعه‌ای است بین مدینه و شام جمع شدند و با توجه به عداوتی که هر دو به اهل بیت علیهم السلام به خصوص امیرالمؤمنین داشتند، با مکر و حيله عمروعاص، حضرت را به ظاهر عزل کردند.

بدین ترتیب فردای آن روز، ابوموسی به عمروعاص در بین جمعیت گفت: «تو بایست و معاویه را از امارت خلع کن تا من هم علی بن ابی طالب را خلع کنم.» عمروعاص گفت: «من هرگز بر تو که عامل ابوبکر و عمر بوده‌ای و در ایمان و هجرت بر من تقدم داشته‌ای، سبقت نمی‌گیرم!» ابن عباس گفت: «ابوموسی! پسر نابغه تو را فریب ندهد!» ولی او به گفته ابن عباس گوش نداد و ایستاد و انگشتر از دست بیرون کرد و گفت: «من علی و معاویه را از خلافت عزل کردم.» سپس ساکت شد.





عمرو عاص ملعون ایستاد و گفت: «مردم شنیدید که ابوموسی، علی را از خلافت عزل کرد. من هم او را از خلافت عزل کرده و آن را برای معاویه بن ابی سفیان ثابت می‌کنم که سزاوارتر است و من به عنوان منصوب کردن معاویه، انگشتر به دست می‌کنم.»^۱

اعتماد به دشمن، حماقتی است که از اول انقلاب تا امروز نیز ضربات سهمگینی بر پیکر انقلاب وارد کرده است.

۴. ایجاد شبهه

یکی دیگر از کارهای دشمن این است که شبهه پراکنی کند؛ مثلاً امروزه در فضای مجازی، چند هزار شبهه وجود دارد و هر روز بر تعداد شبهات اضافه می‌شود. هر اتفاقی که در جمهوری اسلامی می‌افتد، چه خوب و چه بد، ده‌ها شبهه به دنبال آن درست می‌شود که مقابله با آن جهاد همه جانبه تبیین نیاز دارد.

۵. استفاده ابزاری از مقدسات

افراد فاسد هر جا که بتوانند، از مقدسات سوء استفاده می‌کنند. اگر موقعیت بطلبد، قرآن سر نیزه می‌کنند. اگر لازم باشد، شعار خط امام سر می‌دهند. آنجایی که لازم است یقه ببندند و ریش بگذارند، این کار را می‌کنند؛ اما اگر حکومت عوض شود، کروات می‌زنند و ریششان را می‌تراشند و... این‌ها استفاده ابزاری از دین است.

معروف است که اموال یکی از بازیگران زن قبل از انقلاب را توقیف کردند. یکی از افراد به او گفت: «راضی هستی داخل خانهات نماز بخوانیم؟» زن نگاهی کرد و گفت: «جوان، اگر از قبل انقلاب نماز می‌خواندی، من راضی‌ام؛ ولی اگر به خاطر عوض شدن حکومت و گرفتن پست نماز می‌خوانی، راضی نیستم!»
ریاکاری فاتحه دین را می‌خواند. می‌بینی فرد ذره‌ای به اسلام و انقلاب اعتقاد

۱. عبدالحسین نیشابوری، تقویم شیعه، ص ۴۲ و ۴۳.

ندارد، اهل اختلاس و حقوق نجومی است؛ اما چفیه می‌اندازد و درباره شهدا صحبت می‌کند.

۶. ایجاد ناامیدی

دشمن مردم را طوری مایوس می‌کند که از اصلاح کشور دست بکشند و به دنبال راهی باشند که از ایران بروند. به همین دلیل است که مقام معظم رهبری نزدیک به هفتاد بار در سخنرانی‌هایشان این آیه را خوانده‌اند:

﴿وَلْيُنْصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ﴾

(خداوند به آنانی که دینش را کمک کنند، یاری می‌کند.)

که بسیار امیدوار کننده است.

۷. گسترش بی‌بندوباری

دشمنان اسلام با ایجاد شبکه‌های ماهواره‌ای و انواع دیگر شبکه‌های هرزه‌نگاری هزینه‌های کلانی می‌کنند که بتواند جوانان را به بی‌بندوباری و فساد بکشانند.

نتیجه‌گیری

این هشت ویژگی که بیان شد، از نشانه‌های دشمن است. اعتماد به دشمن ضربات سنگینی بر پیکر اسلام و مسلمانان وارد می‌سازد. یکی از بزرگ‌ترین عبرت‌های تاریخ، اعتماد یاران مختار به دشمن بود.

وقتی مختار وارد میدان شد، به سپاهش گفت: «جمعیت شما بیشتر از جمعیت سپاه مصعب بن زبیر است و اگر با شعار یا لثارات الحسین بجنگیم، پیروز می‌شویم.» سپاهیان به او گفتند: «ما این کار را نمی‌کنیم، دشمن به ما امان داده است!» با این حیلۀ دشمن، اصحاب مختار او را تنها گذاشتند و به محض



اینکه مختار به شهادت رسید، مصعب سر از تن همه آن‌ها جدا کرد. در تاریخ آمده است که حدود هفت هزار نفر را گردن زدند.

این نتیجه اعتماد به دشمن است. اعتماد به دشمن، به خصوص دشمنی که عصاره همه خباثت‌های معاویہ‌ها، فرعون‌ها، نمرودها و مأمون‌هاست و امروز در مقابل ما قد علم کرده، خیلی ساده‌اندیشی و حماقت است.

کلید بحث نفوذ توسط شیطان، در بهشت زده شد و اوج این بحث با شکل‌گیری حکومت اسلامی توسط یهودیان به وقوع پیوست. قرآن کریم بارها و بارها نمونه‌هایی از نفوذ را در بین افراد بیان می‌کند؛ از نفوذ سامری تا نفوذ در بلعم باعورا. از نفوذ در منزل حضرت لوط تا نفوذ در جنگ احد و....

نفوذ یک جریان کاملاً نرم و آرام است؛ بنابراین یکی از بهترین راه‌های ضربه زدن و از پا در آوردن اسلام ناب می‌باشد. به همین منظور، دشمنان اسلام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بعد از شکست‌های متوالی در زمینه‌های مختلف، به بحث نفوذ روی آوردند تا از این طریق، انقلاب مردمی ایران را تضعیف کنند!

رهبر فرزانه انقلاب علیه السلام در این باره می‌فرمایند:

«الآن هم شروع کرده‌اند و برنامه‌ریزی کرده‌اند برای نفوذ. انواع و اقسام طرق را من محاسبه می‌کردم با خودم، دیدم شاید حدود ده راه مهم را برای نفوذ در کشور پیدا کرده‌اند و دارند عمل می‌کنند؛ همین حالا دارند عمل می‌کنند...»^۱

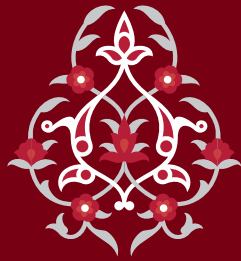
۱. بیانات در دیدار رئیس و اعضای مجلس خبرگان رهبری، ۱۳۹۴/۱۲/۲۰
<https://farsi.khamenei.ir/speech-content?id=32587>

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ
الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ

فصل سوم

مجاهدت و استقامت^۱

۱. این فصل، از کتاب «منظومه جهاد» اثر حجت الاسلام راجی استخراج شده است.





جهاد همواره با سختی و مشقت همراه هست. از طرفی نفس انسان به دنبال راحتی و رفاه است. لذا با دستورات و وظایف سخت با اکراه برخورد می‌کند و دوست دارد از زیر بار آن شانه خالی کند.

در طول تاریخ نیز هر زمان که در شیپور جهاد دمیده شده است، افراد زیادی شانه خالی کرده اند و تنها کسانی در عرصه باقی مانده اند که اهل مجاهده و استقامت بودند. جهاد تبیین نیز هم به مجاهدت و تلاش بسیار احتیاج دارد؛ از مطالعه و تفکر زیاد و طاقت فرسا تا ایستادگی در برابر ناملایمات. و هم باید در این مسیر استمرار عمل داشت تا به اهداف خود دست یافت.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید کسانی که گفتند خدا، مربی و رب ما هست. بعد استقامت کردند، ملائکه بر آنها نازل می‌شوند و به آنها می‌گویند نترسید و غمگین مباشید، و بشارت باد بر شما به آن بهشتی که به شما وعده داده شده است.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ
الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ
تُوعَدُونَ﴾

در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند

فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند] هان بیم مدارید و غمین مباشید و
به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید

جامعه توحیدی، فقط نمی‌گوید خدا مربی ما هست. مهم‌ترین عملیات بعد از پذیرش توحید، استقامت جامعه است. جامعه که استقامت کرد، نه می‌توان آن جامعه را ترساند، نه می‌توان آن جامعه را عقب راند، این جامعه با استقامت، قوی می‌شود. تمام بحران‌ها، تمرین‌های خدا برای استحکام جامعه است به شرط استقامت و پایداری.

تبیین، نیازمند سختی کشیدن و جهاد کردن دارد

جهاد در لغت

ریشه‌ی لغوی جهاد، «جهد» است. جهد به معنی کوشش و تلاش است. به تلاش همراه با سختی، جهاد گفته می‌شود. اگر بخواهیم در یک کلمه جهاد را معنا کنیم، به آن «مبارزه» می‌گوییم. در آموزه‌های دینی ما، جهاد یعنی مبارزه برای یک هدف والا و مقدس. هر چیزی جهاد محسوب نمی‌شود. ممکن است در امور نظامی، داعش هم اهل مبارزه و کوشش باشد اما ما آن را جهاد نمی‌دانیم چون خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿جَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

جهاد باید در راه خدا باشد. پس جهد و کوششی را جهاد می‌گویند که برای یک هدف والا و مقدس باشد.^۱

۱. مقام معظم رهبری در تعریف جهاد می‌فرمایند: «جهاد یعنی مبارزه. در زبان فارسی جنگ و ستیزه‌گری معنای مبارزه را نمی‌دهد. می‌گویی من دارم مبارزه می‌کنم: مبارزه‌ی علمی می‌کنم، مبارزه‌ی اجتماعی می‌کنم، مبارزه‌ی سیاسی می‌کنم، مبارزه‌ی مسلحانه می‌کنم، همه‌ی این‌ها مبارزه است و معنا دارد. مبارزه یعنی تلاش پرنیرو در مقابل یک مانع، یا یک دشمن». بیانات در دیدار اعضای هیئت دولت، ۱۳۸۳/۴/۱۷.



جهاد همراه با سختی

کار بدون تلاش و سختی، جهاد نیست؛ جهاد حتماً سختی دارد. دلالت التزامی جهاد، تحمل سختی است. مقام معظم رهبری دامت برکاته جهاد را این‌گونه تعبیر می‌کنند:

«در جاده‌ی آسفالته انسان پایش را روی گاز بگذارد و با باک پر از بنزین سفر کند این را مبارزه نمی‌گویند؛ مبارزه آنجایی است که انسان با مانعی برخورد کند که این مانع در جبهه‌های انسانی می‌شود دشمن، و در جبهه‌های طبیعی می‌شود موانع طبیعی. اگر انسان با این موانع درگیر شود و سعی کند آن‌ها را از میان بردارد این می‌شود مبارزه»^۱.

آن جهادی که در ذهن ما هست -که جهاد نظامی باشد- هم بدون سختی کشیدن به دست نمی‌آید. در هشت سال دفاع مقدس، رزمندگان سختی‌های فراوانی کشیدند.

حسین کیانی تعریف می‌کند: «بچه‌ها خسته اما پرشور، کارشان را ادامه می‌دادند. سه هزار کیسه شن را باید آماده کرده و به خط انتقال می‌دادیم. به دلیل وضعیت خاص زمین، نیسان تا حد معینی می‌توانست جلو بیاید. کیسه‌ها را بعد از پر کردن، دست‌به‌دست از آب عبور می‌دادیم تا پشت نیسان چیده شود. نیمه‌های شب داخل نخلستان، به دلیل ابری بودن هوا، خیلی تاریک بود. با این که خسته بودم، اما به‌عنوان مسئول لجستیک هم کار می‌کردم و هم به بچه‌ها روحیه می‌دادم.

با آن باد سردی که می‌وزید، سرمای سخت زمستان تا عمق استخوان‌هایمان نفوذ می‌کرد. دلم برای بچه‌ها می‌سوخت. همه -از بچه‌های کم سن و سال گرفته تا پیرمردهای گردان- دست در دست هم با آن همه خستگی، در دل شب مشغول کار بودند. در همان حال، فکرم رفت پیش آن دو نفری که در





این سوز و سرما داوطلبانه داخل آب ایستاده بودند و کیسه‌ها را به آن طرف می‌بردند.

با خودم گفتم بروم به آن‌ها هم خداقوتی بگویم. لب آب که رسیدم، اولش باورم نشد اما خوب که دقت کردم، هر دویشان را شناختم. شهید صلیبی (فرمانده گردان) و حاج کمیل کهن‌سال (جانشین لشکر ویژه ۲۵ کربلا) تا سینه داخل آب ایستاده بودند. پوست صورتشان از سرما می‌لرزید. برای لحظه‌ای هم استراحت نمی‌کردند اما انگار نه انگار که همه‌ی روز را در خط مقدم با دشمن درگیر بودند. حالا دیگر خستگی‌ام از بین رفته بود.^۱

این بزرگواران، این سختی‌ها را متحمل شدند و جهاد را به معنای واقعی و حقیقی انجام دادند.

چیزی که ما اکنون بیش از پیش به آن نیاز داریم، صبر و استقامت در اصول است. موردی که دشمنان امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام از آن بی‌بهره بودند همین استقامت بود. کوفیان اهل نماز، روزه، واجبات و... بودند اما اهل استقامت روی اصولشان نبودند. بنابراین حاضر نشدند برای دینشان هزینه کنند.

تفاوت صبر با استقامت

صبر و استقامت با هم تفاوت کوچکی دارد؛ صبر در امور اخلاقی است اما استقامت در امور اجتماعی و اعتقادی است.

آن چیزی که امروزه خانواده‌ها را از هم متلاشی می‌کند همین بی‌صبری است. مثلاً خانم عصبانی است و یک جمله‌ای می‌گوید؛ آقا به جای اینکه صبر کند، او نیز دو تا جمله می‌گوید. اما مرتبه‌ای که بالاتر از این است، استقامت است. استقامت، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پیر کرد. هنگامی که یاران پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به ایشان عرضه داشتند آثار پیری زودرس در چهره شما نمایان شده است فرمودند:

۱. خبرگزاری فارس، تاریخ: ۱۳۹۳/۱۲/۱۸، شناسه خبر: ۱۳۹۳۱۲۱۷۰۰۱۷۱۲.

«شَيْبَتِنِي هُوْدُ وَالْوَاقِعَةُ وَالْمُرْسَلَاتُ وَعَمَّ يَتَسَاءَلُونَ»؛

سوره «هود»، «واقعه»، «مرسلات» و «عم يتسائلون» مرا پير كرد.

سوره‌های مرسلات و عم يتسائلون و واقعه آیات عذاب هستند؛ ولی سوره هود به دلیل آیه:

«فَأَسْتَقِمَّ كَمَا أَمَرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ...»^۲؛

استقامت کن آن چنان که دستور یافته‌ای و همچنین کسانی که با تو هستند.^۳

استقامت مسئله راحتی نیست که بتوان به آسانی از کنار آن عبور کرد.

استقامت در تبیین:

۱. در برابر تمسخر دیگران:

مجاهد تبیین باید در برابر تمسخر دیگران استقامت داشته باشد و به خاطر اسلام و دین در برابر آن تمسخر، صبر می‌کند با اینکه می‌تواند راحت جواب آن‌ها را بدهد.

نقل شده روزی، نامه‌ای به دست خواجه نصیرالدین طوسی، این عالم بزرگ رسید که با کلمات زشت از او بدگویی شده بود. از جمله این سخن زشت را خطاب به او نوشته بودند: یا کلب. ای سگ پسر سگ. خواجه نصیر، جواب آن نامه را با کمال متانت نوشت. از جمله نوشت: اینکه به من سگ گفته‌ای صحیح نیست؛ زیرا سگ با چهار دست و پا راه می‌رود و ناخن‌های دراز دارد، ولی من قامت راست دارم و روی دو پا راه می‌روم و ناخن‌هایم پهن است؛ ناطق هستم و خنده بر لب دارم؛ پوست بدنم آشکار است، ولی پوست بدن سگ به واسطه پشم بدنش پوشیده شده است؛ بنابراین، این نشانه‌ها بیانگر آن

۱. الخصال، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، ج ۱، ص ۱۹۹.

۲. سوره هود، آیه ۱۱۲.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۲۱۳.



است که من با سگ فرق بسیار دارم.^۱

ایشان به همین منوال بقیه ناسزاگوئی‌ها را پاسخ داد، بی‌آنکه یک کلمه زشتی به کار برد. این استقامت به خاطر دین است چون گاهی اگر جواب داده شود، دین ضربه می‌خورد و یا آن شخص را - بنا به معرفت یا شناخت ناکافی وی - از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام زده می‌کند. در بسیاری از موارد، انسان به خاطر خدا استقامت می‌کند و خداوند نیز گشایش را درست می‌کند.

استاد صفایی حائری معروف به عین-صاد^۲ می‌فرمودند: روزی در خیابان هاشمی تهران می‌رفتم. جوان موتورسواری به همراه سواری بر ترک، اشاره‌ای کردند که فهمیدم می‌خواهند زیر عمامه‌ام بزنند. برای همین به پیاده‌رو رفتم. وقتی به کنارم رسیدند، از کارشان مأیوس شدند. توقف کوتاهی کردند و یکی از آن دو، حرفی گفت که مفهوم آن مدفوع کردن به عمامه‌ام بود. دستی به عمامه‌ام کشیده و گفتم: خبری نشد؟

ناگهان ایستادند و موتور را پارک کرده و به طرفم آمدند. سرها را پایین گرفته و با شرم گفتند: آقا، عفو کنید. کلام مظلومانه و از سر خیرخواهی چنین اثر می‌گذارد. با آن دو صحبت‌هایی شد....

یکی از آن‌ها به حوزه آمده و طلبه شد و دیگری به جبهه رفت و میان بر زد.^۳

ایشان می‌توانست جواب آن‌ها را بدهد و بگوید دلم خنک شد؛ اما بنا نیست در دین، دل ما خنک شود؛ ما قرار است برای این جبهه نیروسازی کنیم. ما باید برای امام زمان عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى سرباز بسازیم. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام روز عاشورا می‌توانست به خیلی‌ها جواب دهد، اما هیچ نفرمود.



۱. داستان دوستان، محمد محمدی اشتهاردی، ص ۵۵۸؛ به نقل از سفینه البحار، ج ۱، ص ۴۲۲.

۲. در هنگام ویرایش این متن یکی از نخبه‌های حوزه، «حجت الاسلام علی شاملو رَحِمَهُ اللهُ» که نظام فکری اش را مدیون استاد صفایی حائری رَحِمَهُ اللهُ بود، و تمام زندگی اش را وقف گسترش فرهنگ کتابخوانی کرده بود - مانند خود استاد -، در تصادف از دنیا رفت، ان شاء الله خداوند به همسر و فرزندان و دیگر بازماندگانش صبری زینبی عنایت و فرزندانش را سرداران سپاه حجت بن الحسن رَحِمَهُمُ اللهُ قرار دهد.

۳. مشهور در آسمان، عزیز حیدری، ص ۵۷.

گویند که روزی شخصی در مدائن به سلمان فارسی که حاکم آنجا بود گفت: ای سلمان، ریش تو باارزش تر است یا موی دُم سگ من؟ سلمان اندکی تأمل کرد و فرمود: اگر ریش من از پل صراط رد شد، ریش من؛ وگرنه موی دم سگ تو.

۲. در برابر فشارها و تهدیدات دشمن:

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَرْشِ مِنَ الرُّسُلِ﴾؛

پس همان گونه که پیامبران اولوالعزم صبر کردند، صبر کن.

پیامبر اکرم ﷺ و یاران راستین ایشان در تمام دوران سختی‌های مکه، حتی شعب ابی طالب به اندازه سر سوزنی از اصول پایین نیامدند و حاضر نشدند با ابولهب و ابوسفیان و ابوجهل برای لقمه نانی بر سر میز مذاکره بنشینند.

مهم‌ترین ویژگی تبیین‌گر که کار جهادی و پیامبرگونه انجام می‌دهد، استقامت است. خصوصاً در مقابل معاندان و دشمنان، انسان باید مثل کوه بایستد. بعضی‌ها زود میدان را خالی می‌کنند.

نماینده آیت الله بروجردی رحمته الله علیه برای تبلیغ به روستایی رفتند که فساد در آنجا اعم از شراب‌خواری و بی‌حجابی و... زیاد بود. پس از ورود ایشان به شهر، کم‌کم مردم این کارها را کنار گذاشتند. برخی افراد [خلافکار] که می‌دیدند مردم دیگر به آن‌ها بی‌توجه‌اند [و بازار آنها کساد شده است] شروع به تهمت زدن به این عالم کردند. گفتند این عالم شراب می‌خورد، اهل عمل منافی عفت است، دروغ می‌گوید و...

ایشان روزی همه مردم را در مسجد جمع کرد و گفت: مردم اگر شنیدید من زنا می‌کنم باور کنید؛ اگر شنیدید شراب می‌خورم باور کنید؛ اگر شنیدید دزدی کردم باور کنید؛ اما مردم یک چیز را باور نکنید و آن اینکه من از این روستا رفته‌ام!^۲



۱. سوره احقاف، آیه ۳۵.

۲. قرآن و تبلیغ، محسن قرائتی، ص ۹۹.

مجاهد تبیین اینگونه استقامت می کند؛ نه اینکه تا یک تهمتی یا اخمی به انسان کنند، انسان دلسرد بشود. اینکه مجاهده نیست. مجاهده این است که اگر ما را از درِ جبهه بیرون انداختند از پنجره داخل شویم.

استقامت در مقابل دشمن بسیار سخت است. وقتی کار برای حضرت موسی علیه السلام سخت شد، به خداوند عرضه داشت:

﴿قُلْ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي﴾؛

خدایا به من شرح صدر عنایت کن (و بر صبر و استقامتم بیفز).

کسی جز مؤمن اهل مقاومت واقعی نیست. فردی که مؤمن نیست با کوچکترین فشار اصول خود را رها می کند.

چرا کتک بخوریم؟

در زمان شاه غیرمذهبی ها اعتقاد داشتند چرا کتک بخوریم؟ چهار نفر را لو می دهیم، آن ها هم دست از سرمان برمی دارند. گاهی مارکسیست ها تا دو بیست نفر را هم لو می دادند، ولی مذهبی ها می گفتند چرا یک نفر دیگر به خاطر من کتک بخورد؟ به خاطر همین زیر بدترین شکنجه ها هم نم پس نمی دادند. هرچه فکر می کنم می بینم هیچ عاملی به جز اعتقاد به وجود خدا نمی تواند باعث این کار شود.^۲

عامل پیروزی انقلاب استقامت مردم بود، عامل پیروزی در جنگ استقامت مردم بود، عامل عبور از تحریم ها استقامت مردم است، و امروز نیز عامل پیروزی در جهاد تبیین که جنگ روایت ها و تحریف هاست، مجاهده و استقامت است.



۱. سوره طه، آیه ۲۵.

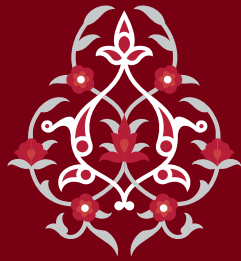
۲. خاطرات عزت شاهی، ص ۱۱۵.

الْأَبْصَرَ وَهُوَ يَدْرِكُ الْأَبْصَرَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ ﴿١٠٣﴾
قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ، وَمَنْ عَمِيَ
فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ ﴿١٠٤﴾ وَكَذَلِكَ نُصَرِّفُ

فصل چهارم

بصیرت^۱

۱. این فصل، از کتاب «زیبایی ها و زشتی های کربلا» و «منظومه جهاد» اثر حجت الاسلام راجی استخراج شده است.





پیمودن هر مسیری نیاز به آگاهی و اطلاع کامل از مسیر و حواشی آن دارد. تا در حین پیمودن مسیر از جاده خارج نشود و در تاریکی قرار نگیرد.

پیمودن جاده تبیین نیز نیازمند راهنمایی به نام بصیرت است. بصیرت به انسان کمک می‌کند که در هر لحظه ضرورت را تشخیص دهد و به وظیفه خود آگاهی یابد.

خداوند در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرُ مِنْ رَبِّكُمْ﴾^۱

به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است.

ماه رمضان ماه قرآن است و قرآن در یک فرآیند پیچیده به ما قدرت و توان فهم عمیق مسائل را می‌دهد که نامش می‌شود بصیرت. چقدر زیبا است که انسان با این نگاه قرآن بخواند، می‌خواهم بصیر شوم. بعد فرمود این بصیرت یافتن به نفع شماسست و هرکسی بخواند کور بماند من خدا کاری برایش نمی‌توانم انجام دهم.



اهمیت بصیرت

هر انقلابی که در طول تاریخ واقع شد، از دو حال خارج نیست: حالت اول، با نگره داشتن مردم در غفلت اتفاق افتاد که تمام انقلاب‌های طاغوتیان این چنین بود؛ و حالت دوم، به واسطه بصیرت‌افزایی مردم صورت گرفت که تمام انقلاب‌های الهی این‌گونه بوده است.

بعد از پیامبر مکرم اسلام ﷺ، به علت غفلت مردم کودتای سقیفه اتفاق افتاد و انقلاب عاشورا در نهایت بصیرت‌حسینیان و انقلاب اسلامی در اوج بصیرت مردم ایران اتفاق افتاد.

یاران شیدای اباعبدالله عجلای با بصیرتی که به آن‌ها عطا شده بود، می‌شنیدند، می‌اندیشیدند، نگاه می‌کردند، می‌دیدند و از عبرت‌ها بهره گرفتند؛ آنگاه راه‌های روشنی را پیمودند و به این ترتیب، نه تنها از افتادن در پرتگاه‌ها و لغزشگاه‌ها در امان ماندند، بلکه چنان راهی را روشن کردند که ۱۴۰۰ سال است آرزوی شیعه، محشور شدن با آنان است.

معنای بصیرت

بصیرت یعنی هوشیاری و آگاهی و استفاده درست از عقل و منطق و در یک کلمه، بصیرت به معنای «چشمِ عقل» است. در واقع، بصیرت و بینش، نوری درونی است که شخص با آن نور، در میان مردم زندگی می‌کند؛ چنان‌که قرآن کریم فرموده است:

﴿وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾^۱

و چه بی‌فایده است دیده سر، هنگامی که دیده دل نابینا باشد که خداوند می‌فرماید:

۱. انعام، ۱۲۲: «و نوری برایش قراردادیم که با آن در میان مردم راه برود...».

﴿تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾^۱

کسانی که بصیرت در دین دارند، از دین خارج نمی‌شوند و به حرام کشیده نمی‌شوند؛ مانند کاسبان قدیم که قبل از آنکه به سراغ شغل روند، ابتدا احکام معاملات را می‌خواندند. حضرت علی علیه السلام نیز در این باره به کاسبان و تاجران می‌فرمودند:

«يَا مَعْشَرَ التُّجَّارِ الْفِئَةُ ثُمَّ الْمُتَجِرُ الْفِئَةُ ثُمَّ الْمُتَجِرُ الْفِئَةُ ثُمَّ

الْمُتَجِرُ»^۲.

(ای گروه تجار، اول فقه، سپس تجارت؛ اول فقه، سپس تجارت؛ اول فقه، سپس تجارت).



فصل
در
بصیرت

البته دانستن احکام شرعی کافی نیست؛ زیرا در طول تاریخ، افراد بسیاری بودند که آگاه به واجبات و محرمات بودند؛ اما به دلیل فقدان بصیرت، به منجلاب عجیبی گرفتار شدند.

یکی از شخصیت‌های بی‌بصیرت تاریخ، شمر بن ذی‌الجوشن است که به بزرگ‌ترین جنایات تاریخ دست زده است؛ اما این شخصیت مغضوب، پیشینه و سابقه درخشانی داشت که به واسطه بی‌بصیرتی، همه را از بین برد.

مشهور است که شمر شانزده بار پیاده به سفر حج رفته بود و جزء فقها بود و ماجرای حکم فقهی که درباره موضوعی در حج صادر کرده است، در تاریخ بسیار معروف و مشهور است.

او جزء امرا و فرماندهان سپاه حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین بود که در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام تا مرز شهادت پیش رفت و زخم برداشت و جانباز رکاب آن

۱. اعراف، ۱۹۸: «أَن هَا رَا مِی بَیْنِی کَہ بَہ تَوْنِگَاہ مِی کُنْدَ: اَمَا دَر حَقِیْقَت نَمِی بَیْنَد!».

۲. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج ۵، ص ۱۵۰.



حضرت علیه السلام شد. مجروح شدن شمر در این جنگ را در بسیاری از منابع ذکر کرده‌اند.^۱

مسلم بن عبدالله ضبابی می‌گوید: «شمر نیز با ما [در سپاه امام علی علیه السلام] بود. ادهم بن محرز با وی مبارزه کرد و با شمشیر صورت شمر را زد. شمر نیز ضربتی به او زد؛ اما ضربه‌اش اثرگذار نبود. پس شمر پیش یاران خویش بازگشت و آبی نوشید؛ آنگاه نیزه‌ای گرفت و رجزخوان رفت و به ادهم حمله برد و با نیزه، ضربه‌ای محکم به او وارد کرد و گفت: 'این ضربه من در مقابل آن ضربه تو!'^۲ اما همین فرمانده، دست خود را به خون امام حسین علیه السلام و یارانش آغشته کرد! مشکل اصلی امام حسین علیه السلام کفار نبودند؛ بلکه کسانی بودند که ظاهراً مسلمان بودند؛ اما بصیرت نداشتند و برای تقرب در پیشگاه الهی به چنین جنایاتی دست می‌زدند! بنابراین لازم است که انسان بصیرتش را افزایش دهد. بصیرت تشخیص حق از باطل نیست؛ بلکه تشخیص حق از حق ماست. تشخیص خشکی در مقابل آب سخت نیست؛ بلکه آنجایی که سراب است، کار مشکل می‌شود.

جنگ‌های امام علی علیه السلام

کار حضرت علی علیه السلام از جهاتی سخت‌تر از کار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود؛ چراکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل کفر مطلق می‌جنگیدند، و حضرت علی علیه السلام در مقابل مسلمانان. جنگ جمل اولین جنگ حضرت علی علیه السلام با خویشان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سابقه‌داران در اسلام بود. در این جنگ ام‌المؤمنین و سیف‌الاسلام و

۱. تاریخ الامم و الرسل و الملوك (معروف به تاریخ طبری)، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، به تحقیق، محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۲۸، بیروت، دارالتراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق؛ وقعة صفین، نصر بن مزاحم، به تحقیق و تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ص ۲۶۸، قم، مکتبة آية الله المرعشی النجفی، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق؛ دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر (تاریخ ابن خلدون)، عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، به تحقیق خلیل شحادة، ج ۲، ص ۶۳۱، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

۲. تاریخ الامم و الرسل و الملوك (معروف به تاریخ طبری)، ابو جعفر محمد بن جریر طبری، ج ۵، ص ۲۸.

فارس الاسلام و... در مقابل حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام بودند.

جنگ دوم یعنی صفین با خال المؤمنین و کاتب وحی، معاویه بود و نهروان که جنگ سوم بود، با کسانی انجام شد که جای مهر بر پیشانی هایشان حک شده بود. حال، روشن می شود که چرا کار حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام این قدر سخت بود.

کار امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ نیز بعد از انقلاب سخت تر از قبل از انقلاب بود. قبل از انقلاب، مبارزه با شاه بود؛ اما بعد از انقلاب، با گروه‌ها و اشخاص مختلف مبارزه شد؛ از ملی مذهبی‌ها تا بنی‌صدر، از مجاهدین خلق تا انجمن حجتیه، از مرجع تقلید برانداز تا قائم مقام رهبری و... . وضعیت زمان رهبر معظم انقلاب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ نیز در بسیاری از امور سخت تر از وضعیت زمان امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ است. فتنه‌هایی مانند روزنامه‌های زنجیره‌ای، قتل‌های زنجیره‌ای، نوارسازان، براندازان، کنفرانس برلین، واقعه کوی دانشگاه و فتنه ۸۸ را رهبر معظم انقلاب رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ به بهترین صورت مدیریت کردند که این، نشان بصیرت فوق العاده ایشان است.

اهمیت بصیرت تا به آنجاست که امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام در دعای خود برای مرزداران می‌فرماید:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَعَزِّفْهُمْ مَا يَجْهَلُونَ وَعَلِّمْهُمْ مَا

لَا يَعْلَمُونَ وَبَصِّرْهُمْ مَا لَا يَبْصُرُونَ»!

(خدایا، بر محمد و آل او درود فرست و هرچه را نمی‌شناسند، به آن‌ها بشناسان و هرچه نمی‌دانند، به آن‌ها تعلیم ده و هرچه بینشان پیدان نمی‌رسد، به آن‌ها بنمای).



موانع کسب بصیرت

کسب بصیرت موانعی دارد که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

۱. بی‌تقوایی

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا﴾^۱

(و هرکس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می‌کند).

بصیرت و تقوا رابطه مستقیم دارند؛ بدان معنا که انسان‌های با بصیرت قطعاً تقوای بیشتری نیز دارند؛ زیرا بصیرت فقط با کسب علم و دانش به دست نمی‌آید؛ بلکه عنایت خدا را نیز نیاز دارد.

بصیرت و تقوای امام خمینی رحمته‌الله علیه

حضرت امام خمینی رحمته‌الله علیه به واسطه تقوای فراوان، بصیرت عجیبی داشتند.

یکی از بزرگان نقل می‌کند که امام شب‌ها بعد از نماز مغرب و عشاء، ابتدا یک ساعت، دیداری با آقایان داشتند؛ بعد بلند می‌شدند و به سمت حرم می‌رفتند. یک شب طبق معمول کفش‌های مبارکشان را برای رفتن گذاشته بودند. بلند شدند که بروند؛ منتها ناگهان برگشتند و درون اتاق رفتند. حالشان هم خوب بود و در صحت و سلامت بودند! همه تعجب کردند که چرا امام به حرم نرفتند! اطرافیان فردا در درس، علت را متوجه می‌شوند که دیشب سفیر ایران در عراق به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و یک فرش نفیس هدیه کرده است. عده زیادی از خبرنگاران همراه با آن‌ها، با دوربین آمده بودند و از این مراسم، عکس و گزارش تهیه کرده بودند.

آن‌ها چون می‌دانستند امام همیشه در این ساعت می‌آیند، ورود سفیر ایران



در عراق برای به ظاهر اهدای آن فرش به امیرالمؤمنین علیه السلام را مخصوصاً درست با ورود حضرت امام علیه السلام به حرم مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام تنظیم کرده بودند تا فیلم برداری کنند، عکس بگیرند و در روزنامه‌های ایران هم چاپ کنند و بگویند: «از وقتی آیت‌الله خمینی به آنجا رفتند، دیگر تغییر موضع دادند و عوض شدند!»

امامی که هر شب مقید بودند به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بروند، از کجا این ماجرا را می‌دانستند؟! چگونه است که امامی که حتی وقتی حالشان بد می‌شود و تب دارند و حاج آقا مصطفی بیان می‌کنند: «آقا! نیاز به رفتن نیست. حضرات که همه جا هستند. از همین جا سلام دهید»، می‌فرمایند: «آقا مصطفی، روح عوامی را از ما بگیر!» و در آن سوز نجف در زمستان بلند می‌شوند و برای زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌روند؛ اما یک شب که در صحت و سلامت هستند، یک دفعه برمی‌گردند و از رفتن برای زیارت منصرف می‌شوند؟! از کجا می‌دانستند؟! چه کسی خبر داده بود که بناست در همان زمان، سفیر ایران در عراق بیاید و به ظاهر فرشی را به آستان امیرالمؤمنین علیه السلام هدیه کند و این‌ها هم از حضور امام در آنجا عکس بگیرند و فردا در روزنامه‌ها بزنند که فلانی هم بود؟! معنی بصیرت این است!^۱

این بصیرت از تقوا نشئت می‌گیرد. داستان‌های بسیاری از اسوه تقوا و پرهیزکاری، حضرت امام خمینی علیه السلام نقل شده است.

شخصی نقل می‌کند:

وارد کاخ شدیم. انتظارش را نداشتیم؛ ولی بلافاصله معمر قذافی به ملاقات ما آمد. ما به او توضیح دادیم که امام از چهره‌های برجسته جهان اسلام هستند و علیه شاه مبارزه می‌کنند و چون احتمال دارد، دولت فرانسه بعد از سه ماه اقامت، برای ترک آنجا به ایشان فشار بیاورد، با اجازه شما ایشان برای اقامت

۱. پرتال امام خمینی علیه السلام، کد مطلب: ۳۱۳۸۰، تاریخ مطلب: ۲۲ آبان ۱۳۹۱، به نقل از «آیت‌الله روح‌الله قرهی» مدیر حوزه علمیه امام مهدی علیه السلام حکیمیه، در دویست و بیست و چهارمین جلسه درس اخلاق خود در محل مهدیه القائم المنتظر علیه السلام.



به لیبی بیایند. قذافی به امام ابراز علاقه زیادی کرد. برای انجام هرگونه کمکی هم تمایل نشان داد؛ حتی گفت هر سلاحی هر جای دنیا که بخواهیم، به ما تحویل می‌دهد، حتی روی خلیج فارس. ما گفتیم: «ملت ما ملتی غنی است و احتیاج به کمک مالی دیگران ندارد». برای ما همیشه مذموم بود که از بیگانه کمک بگیریم؛ حتی از قذافی که شعار اسلام‌گرایی می‌داد. [اما] امام مرتباً می‌فرمود: «با طناب قذافی داخل چاه نروید».^۱

این بصیرت است که انسانی سی‌سال زودتر، انحراف یک شخصی را که الگوی انقلابیون است، تشخیص دهد. امام خمینی رحمته‌الله‌علیه با بصیرت نافذ خود، تمام حرکات دشمن را رصد می‌کرد و در مقابل کوچک‌ترین اقدام آنان، با قاطعیت عکس‌العمل نشان می‌داد.

رئیس‌جمهور آمریکا گفته بود: «اخیراً این مسئله توجه مرا به خود جلب کرده که پیشینه و سابقه‌ی واژه جمهوری به سه هزار سال پیش برمی‌گردد؛ بنابراین باید از فردا به بعد، تقویم خودمان را از ۱۹۸۹ به ۳۰۰۰ تغییر دهیم. در عصر علم و دانش، تولد مسیح در یک اسطبل چه ربطی به مبدأ تاریخ دارد؟!» چند وقت بعد، شاه گفت: «هجرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از یک صحرا به صحرای دیگر چه ربطی به تقویم ما دارد؟!» و دستور تغییر تقویم را از هجری شمسی به شاهنشاهی داد. امام واکنش جدی نشان داد و گفت: «این تغییر، هتک اسلام و مقدمه‌ی محواسم آن است. خدای نخواست، استعمال آن برای عموم، حرام و پشتیبانی از ستمکار و ظالم خواهد بود».^۲

در واقع بحث تغییر تقویم مطرح نبود؛ بلکه استحاله اسلام در پیش بود که امام رحمته‌الله‌علیه با بصیرت و آگاهی، جلوی آن را گرفت.

۱. حاشیه‌های مهم‌تر از متن، علی‌الفت‌پور، ص ۱۹۱، به نقل از علی جنتی، ص ۱۳.

۲. حاشیه‌های مهم‌تر از متن، علی‌الفت‌پور، ص ۱۹۸، به نقل از خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ص ۱۰۶.

بصیرت علما

همان طور که گذشت، انسان های باتقوا بصیرت نیز دارند. علما و مراجع که جزء باتقواترین انسان ها به شمار می روند، در نهایت بصیرت بودند.

محمد رضا شاه در مقطعی، عاشق دختر سفیر ایتالیا شده بود و قصد داشت با او ازدواج کند. به طور عام، فتوای آیت الله بروجردی، برخلاف جمعی از فقها، جواز ازدواج دائم مرد مسلمان با زن اهل کتاب بود؛ اما هنگامی که دربار در این باب از آیت الله بروجردی استفتا کرد، ایشان با بصیرتی فوق العاده، باتوجه به اهمیت موضوع، به جای تکرار فتوای رسمی خود، جواب را این گونه مرقوم داشتند: «مشهور بین اعظام فقهای امامیه، حرمت ازدواج دائم با کتایبه است»^۱.

این بصیرتی است که یک مرجع تقلید دارد.

بصیرت شهدا

شهدا نیز به علت تقوای بسیارشان، به قله های بصیرت رسیده بودند.

بنی صدر که آمد، نشست کنار امام عجل الله فرجه. او خیلی عصبانی شد. بلند شد رفت به طرف تلویزیون و با اشاره به بنی صدر گفت: «این آدم درستی نیست. خودش را جا زده، برای فریب مردم آمده! امام در این وضعیت صلاح نمی داند این مسئله را اعلام کند. مردم باید خودشان بفهمند!» آن موقع، شهید گریوانی نوجوانی چهارده پانزده ساله بود.^۲

پیش بینی شهید خوش سیرت در رابطه با تهاجم فرهنگی دشمن بعد از ناکامی در جنگ نیز از جمله بصیرت های شهداست.

یکی از هم زمان شهید خوش سیرت تعریف کرده است:

قبل از عملیات کربلای ۵، لشکر قدس در شوشتر منتظر بود. کم کم داشتیم

۱. داستان دوستان، محمد محمدی اشتهاردی، ج ۵، ص ۱۳۶ و ۱۳۷ (با اندکی تصرف و تلخیص).

۲. لحظه های بی عبور، خاطرات برگزیده شهیدای شهرستان بجنورد، تکم یمایی، ص ۲۰، خاطره ای از شهید بازگان گریوانی.



برای عملیات آماده می‌شدیم. آن روز بحث پذیرش قطعه‌نامه داغ شده بود. شب از نیمه می‌گذشت که از آقا مهدی دربارهٔ پایان جنگ و آمریکا پرسیدم و اینکه سرانجام کار چه خواهد شد؟ نگاهی معنادار به من کرد. در تاریکی شب حس کردم دارد گریه می‌کند.

بغض مانع حرف‌زدنش می‌شد. با همان حال خاصش گفت: «فلانی! خدا نکند بعد از جنگ امام عزیز در بین ما نباشد و آمریکا که به قول حضرت امام، هیچ غلطی نمی‌تواند بکند و از طریق سیاسی و نظامی و اقتصادی نتوانست کاری انجام دهد، خدا نکند آن روز بخواهد دست به تهاجم فرهنگی بزند! آن وقت انقلاب آندلسی تکرار خواهد شد [و] با عکس‌ها و نوارهای مبتذل و... جوان‌های ما را از خدا دور [می] کنند. آن روز خدا به فریاد ما برسد! حتی این عزیزان که می‌بینی نماز شب می‌خوانند، خدای نکرده گرفتار می‌شوند. خدا به فریاد برسد!» همچنان حالت گریه داشت و اصلاً حواسش نبود و بدون اینکه خداحافظی کند، در تاریکی، از جمع ما دور شد.^۱

شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ یکی از افراد با بصیرت در قرن حاضر بود. او سال‌ها جلوتر از خود را می‌دید.

مرحوم آیت‌الله ری‌شهری رحمۃ اللہ علیہ دربارهٔ تیزبینی و بصیرت شهید مطهری رحمۃ اللہ علیہ خاطره‌ای نقل فرموده‌اند:

«داشتم راندگی می‌کردم که استاد مطهری را دیدم. سوارش کردم. در راه سخن از روحانی‌ای شد که من او را انقلابی می‌دانستم. ناراحت شدم وقتی دیدم استاد این‌گونه پشت وی بدگویی می‌کند. با اعتراض ایشان را از ماشینم پیاده کردم. بعد از انقلاب، آن روحانی مبارز، شد جزء حامیان بنی‌صدر؛ بعدش هم از مخالفان انقلاب شد. بصیرت و تیزبینی شهید مطهری مثال‌زدنی بود.»^۲

۱. پابه‌پای شهید، مؤسسه فرهنگی قدر ولایت صص ۵۳ و ۵۴، خاطره‌ای از شهید مهدی خوش‌سیرت، به نقل از فاتح ماووت، صص ۸۸ و ۸۹.

۲. حاشیه‌های مهم‌تراز متن، علی الفت‌پور، ص ۱۹۶، به نقل از خاطره‌ها، محمد محمدی ری‌شهری، ص ۱۷۹.

شخص دیگری تعریف کرده است:

در نوفل لوشاتو برنامه‌ریزی کرده بودند که اداره مراسم [استقبال از امام] به دست مجاهدین خلق باشد و آن‌ها تربیون دار باشند و مادر رضایی و پدر ناصر صادق و حنیف نژاد نیز به امام رحمته الله علیه خیرمقدم بگویند و صحبت کنند. وقتی از این برنامه خبردار شدیم، در تلفن خانه مدرسه رفاه، آقای مطهری... [با حاضران در نوفل لوشاتو تماس گرفت و با عصبانیت] به حاج احمد آقا گفت: «آقای حاج احمد آقا، اینکه من می‌گویم ضبط کن و ببر به آقا بده...!» احمد آقا گویا به ایشان گفته بود ما داریم حرکت می‌کنیم و امام هم راه افتاده و سوار ماشین شده است. مرحوم مطهری گفته بود: «من نمی‌دانم. این جمله‌ای را که من می‌گویم به امام بگو!» احمد آقا پرسیده بود: «چیست؟» گفته بود: «به امام بگو مطهری می‌گوید: 'اگر فردا شما بیایید و تربیون بهشت‌زها دست مجاهدین خلق باشد، من دیگر با شما کاری نخواهم داشت.' تا این جملات را شهید مطهری گفت، حاج احمد آقا جا خورد و خطاب به مرحوم مطهری گفت: «آقا، هر کاری شما کردید، قبول است. فردا تربیون را خود شما اداره کنید!» بعد از این ماجرا، تمام بساط مجاهدین خلق را به هم ریختیم و تربیون را از دست آنان گرفتیم.^۱



این‌ها بصیرت شهید مطهری رحمته الله علیه را نشان می‌دهد که در نهایت نیز در همین راه جان خود را تقدیم کرد.

۲. غفلت

یکی دیگر از موانع بصیرت غفلت است. خداوند در آیه ۱۷۹ سوره مبارکه اعراف فرموده است:

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ
لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ

۱. خاطرات حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری، مرتضی میردار، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ^۱

(دل‌هایی دارند که با آن درک نمی‌کنند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند. ایشان چون چهارپایان‌اند؛ بلکه از آن‌ها گمراه‌تر هستند و ایشان همان غفلت‌زدگان‌اند).

دشمن از طریق ایجاد غفلت ضربه‌اش را به پیکرهٔ اسلام خواهد زد و با سرگرم کردن به مسائل کوچک و بی‌اهمیت، ما را از مسائل بزرگ و اصلی غافل می‌کند. غفلت این است که امور پیش‌پاافتاده در اولویت قرار بگیرند و مسائل مهم فراموش شود. به تعبیر دقیق‌تر، غفلت توجه به اموری است که بایستهٔ توجه نیستند یا اموری بی‌اصالت‌اند که توجه اصلی نباید به آن‌ها معطوف شود.

دشمن به دنبال غافل کردن ما از مطالب مهم است و هرگاه ما از دشمنی او غافل شدیم، ضربهٔ سختی خوردیم که یکی از آن غفلت‌ها، غفلت از تحركات عراق و شروع جنگ تحمیلی، خصوصاً توسط رئیس‌جمهور خائن بود. امیر ذاکری یکی از فرماندهان ارتش در دوران جنگ چنین می‌گوید:

هر کشوری که قصد حمله به کشور دیگری را دارد، نمی‌تواند یک دفعه از پادگان‌ها به سمت کشوری دیگری حمله کند و ادعای جنگ کند؛ از این رو بدون شک اقداماتی برای شروع جنگ لازم است که یکی از آن‌ها حرکات یگان‌ها به سمت نوار مرزهاست. عراق تصمیم قبلی برای جنگ با ایران داشت که نمی‌توان آن را انکار کرد؛ اما اینکه کدام مسئولان این موضوع را می‌دانستند، مشخص بود. آقای عَرَضِي، استاندار خوزستان، در مجلس گزارشی را دربارهٔ قصد عراق برای حمله به ایران ارائه کرد و در این گزارش تأکید کرد که فرماندهان نظامی، این موضوع را بیان می‌کنند. غرضی بعد از ارائهٔ گزارش در مجلس، به بنده گفت که: «من را در مجلس هو کردند و گفتند که: 'ما شاخ آمریکا را در منطقه شکستیم، چه برسد به عراق!'»^۲



۱. اعراف، ۱۷۹.

۲. سایت خبر فوری، تاریخ ۱ مهر ۹۶ در مصاحبه با امیر ذاکری یکی از فرماندهان ارتش در دوران جنگ.

۳. نبود اولویت سنجی

اولویت سنجی یکی از مصادیق بسیار مهم بصیرت است. چه بسیار افرادی بودند که با وجود علاقه به امام حسین علیه السلام ایشان را تنها گذاشتند.

یکی از آن افراد فرزددق بود. او در کودکی با پدرش، غالب، خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید. حضرت علیه السلام پرسید: «او کیست؟» غالب پاسخ داد: «پسر من است که شاعر است». حضرت علیه السلام فرمود: «به او قرآن بیاموز که بهتر از شعر است». او پس از این ماجرا، پاهای خویش را در بند کرد تا قرآن را حفظ کرد.^۱

فرزددق اشعاری در مذمت ابن ملجم و ابیاتی در رثای امام حسین علیه السلام و اصحابشان از جمله مسلم بن عقیل و هانی بن عروه^۲ سرود و در اواخر عمر، کار بزرگی انجام داد و آن این بود که در دوران حکومت ولید بن عبدالملک، ولیعهد و برادرش هشام بن عبدالملک، به قصد حج به مکه رفت. هشام در هنگام طواف به سمت حجرالاسود رفت تا آن را استلام کند؛ ولی به علت ازدحام جمعیت نتوانست به آن نزدیک شود. ناچار برگشت و در جای بلندی برایش کرسی گذاشتند و او از بالای آن کرسی، به تماشای جمعیت پرداخت.

در این میان امام زین العابدین علیه السلام وارد شد و پس از طواف، به سمت حجرالاسود رفت. جمعیت با همه ازدحامی که بود، راه را باز کردند تا امام خود را به حجرالاسود نزدیک ساخت. اطرافیان هشام سخت شگفت زده شدند. یکی از آن‌ها از هشام پرسید: «این شخص کیست؟!» هشام با آنکه علی بن حسین علیه السلام را می شناخت، گفت: «نمی شناسم». در این هنگام، فرزددق با شهامت گفت: «ولی من او را می شناسم». او بر روی بلندی ایستاد و قصیده معروف خود در معرفی امام سجاد علیه السلام را سرود. هشام دستور داد مستمری



۱. البدایه والنهایه، اسماعیل بن عمر بن کثیر دمشقی، ج ۹، ص ۲۶۵.

۲. دیوان الفرزدق، همان بن غالب فرزددق، مقدمه و شرح مجید طرد، ج ۱، ص ۷؛ اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱۰، ص ۲۶۸.

۳. الفخری، محمد بن علی ابن طباطبا، ترجمه وحید گلپایگانی، ص ۱۵۶؛ الکامل فی التاریخ، عز الدین ابوالحسن علی بن محمد، (معروف به ابن الاثیر)، ج ۱۱، ص ۱۴۴؛ برخی منابع، این ابیات را به عبدالله بن زبیر اسدی نسبت داده‌اند.



فرزدق را از بیت‌المال قطع کنند و خودش را نیز در «عسفان» [که منطقه‌ای است] بین مکه و مدینه زندانی کردند. مدح و ستایش امام در فضای خفقان سیاسی، آن‌هم در حضور هشام، نه تنها گواه شہامت و شجاعت درخور تقدیر فرزدق است، بلکه بر ارادت وی به این خاندان گواهی می‌دهد. زمانی که امام سجاد علیه السلام از زندانی شدن او مطلع شد، مبلغ دوازده هزار درهم برای او فرستاد. فرزدق این مبلغ را پس داد و گفت: «من مدح تو را برای رضای خدا گفتم، نه برای عطا!» حضرت مبلغ را بازفرستاد و فرمود: «ما اهل بیت، چون چیزی به کسی بخشیم، باز نستانیم»^۱.

اما با وجود این، فرزدق هنگامی که امام حسین علیه السلام را در حال خروج از مکه مشاهده کرد، به نصیحت امام روی آورد و گفت: «کوفیان را پشت سر گذاشتم؛ درحالی‌که دل‌هایشان با تو و شمشیرهایشان ضد تو بود!»^۲ و بعد، برای انجام حج به سوی مکه حرکت کرد؛ با آنکه امام، غریبانه به سوی قتلگاه حرکت می‌کرد و این نشان از نبود موقعیت سنجی و نداشتن بصیرت فرزدق بود.

گاه دشمن از نبود اولویت سنجی در مردم استفاده می‌کند و آنان را به کاری سوق می‌دهد که اولویت ندارد.

بار اولی که امام محمد بن عبدالله را دستگیر کردند، تمام بازار به مخالفت با رژیم بسته شد؛ ولی وقتی ایشان را برای دومین بار گرفتند و برای تبعید بردند، این اتفاق نیفتاد. قضیه از این قرار بود که بعضی از بزرگان اصناف، پیش معاون ساواک در بازار دعوت شده و قول داده بودند بازار بسته نشود؛ در مقابل هم ساواک به هشتاد نفر از آن‌ها تذکره کربلا داد.^۳

در صورتی‌که آن زمان، کربلا رفتن در اولویت نبود؛ ولی عده‌ای اولویت را درست تشخیص ندادند.

۱. تاریخ‌گزیده، مستوفی، حمدالله مستوفی، ص ۷۱۰؛ کشف‌الغمه، اربلی فی معرفة الائمة، علی بن عیسی اربلی، ج ۲، ص ۸۰.

۲. اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص ۲۴۵.

۳. خاطرات حاج احمد شهاب، حکیمه امیری، ص ۱۵۲.

بچه‌ها شهید می‌شوند، ترفتی درس بخوانی؟!

اما در نقطهٔ مقابل، شهدا اولویت را درست تشخیص دادند. شخصی تعریف می‌کند:

در کنکور دانشگاه ثبت‌نام کرده بودم. شرط رفتنم این بود که کاوه برگه مرخصی‌ام را امضا کند. آن روز، دلم عجیب شور می‌زد. با یک دنیا اضطراب و تشویش، نامهٔ دانشگاه را نشانش دادم. بی‌هیچ حرفی، آن را گرفت و خواند. نگاه معناداری به من و برگه انداخت و ناگهان کاری کرد که اصلاً انتظارش را نداشتم. نامه در لابه‌لای دستانش پاره‌پاره شده و بقایای آن، روی زمین پخش و پلا شد. با خودم گفتم: «لابد چون می‌خواهم از تیپ بروم و باز بهداری بی‌سرپرست می‌ماند، کاغذ دانشگاه را پاره کرد».

دو روز بعد، دیدم چاره‌ای ندارم؛ جز اینکه خودم دست‌به‌کار شوم. پیگیری کردم تا از مشهد برایم جانشین آمد. در فرصتی که کاوه در یادگان نبود، از معاونش تسویه حساب گرفتم و راهی مشهد شدم تا در کنکور شرکت کنم. بعد از اعلام نتایج، معلوم شد که قبول شده‌ام. اول مهر هم رفته سراغ درس و دانشگاه. مدتی گذشت. خبر مجروحیت کاوه را از یکی از رفقا شنیدم. با ناراحتی پرسیدم: «کجا مجروح شده؟!»

گفت: «توی تک حاج عمران». پرسیدم: «حالا کجا بستری‌اش کرده‌اند؟»
گفت: «توی بخش مغز و اعصاب بیمارستان قائم عَلَيْهِ السَّلَام وَرَحْمَةُ الرَّحْمٰن».

بدون معطلی رفتم عیادتش. اتاق شلوغ بود. چند نفر دیگر قبل از من آمده بودند. با اینکه ضعیف شده بود، آن لبخند همیشگی و زیبا، گوشهٔ لبش بود. دلم می‌خواست دست بیندازم دور گردنش و او را بغل کنم و زارزار گریه کنم؛ ولی نگاه بچه‌ها و حیا مانع می‌شد. پرونده‌اش را ورق زدم. دکترها نوشته بودند نباید کار سنگین انجام دهد و حرکتی داشته باشد. ترکش‌های نارنجک که به سرش اصابت کرده بودند، در جای خیلی حساسی قرار گرفته بودند. نزدیکش که رفتم، احوالم را پرسید و از کار و بازم سؤال کرد. گفتم: «توی دانشگاه درس می‌خوانم».





تا این حرف را زدم، جمله‌ای گفت که مرا زیروژو کرد و گویی تمام وجودم را به آتش کشید! گفت: «نامور! بچه‌ها می‌روند جبهه خون می‌دهند و شهید می‌شوند، آن وقت تو می‌روی دانشگاه درس بخوانی؟!»

یقیناً این حرف را اگر هرکس دیگری می‌زد، آن طور در من اثر نمی‌گذاشت. بدون شک، او رضای خدا را در نظر داشت و خیر و صلاح دنیا و آخرت را می‌خواست؛ برای همین بود که حرفش مرا دگرگون کرد. گویی از خوابی هزارساله بیدار شده بودم!

من دانشگاه برونیستم!

برادر شهید مجید جعفری تعریف می‌کند:

بچه درس خوان و باهوشی بود. با رتبه خوبی در دانشگاه علوم پزشکی ایران قبول شد. ما خوش حال بودیم و افتخار می‌کردیم به برادرمان. چند روز بعد از اعلام نتایج کنکور، یک روز عصر که باهم نشستیم بودیم، به او گفتم: «داداش، ان شاء الله کی می‌روی تهران برای ثبت نام؟» او در حال نوشتن چیزی بود. سرش را بالا گرفت و نگاهم کرد. لبخند زد و چیزی نگفت. برای من عجیب بود. لبخندش از رضایت نبود.

دست بردم و یکی از نوشته‌هایش را برداشتم و گفتم: «با اجازه!» چند بیت شعر بود. نگاهم به شعر بود که زیرچشمی به او نگاه کردم و گفتم: «جوابم را ندادی؟» گفت: «جواب چه چیزی را؟» دوباره گفتم: «ثبت نام دانشگاه را می‌خواهی چه کار کنی؟» آب پاکی را روی دستم ریخت و گفت: «حمید جان! من دانشگاه برو نیستم».

با ناراحتی گفتم: «همه آرزویشان است رشته پزشکی قبول بشوند، آن وقت تو!» جواب داد: «چطور می‌توانم بروم دانشگاه؛ درحالی که اسلحه داداش رشید روی زمین مانده؟»^۲

۱. حماسه کاوه، حمیدرضا صدوقی، ص ۲۳۸ تا ۲۴۰.

۲. پسران گل‌بانو، فاطمه روحی، خاطره‌ای از شهید مجید جعفری، ص ۱۳۳ و ۱۳۴.

شهید چمران هم دکترای پلاسما هسته‌ای در آمریکا را رها می‌کند و برای دفاع از کشورش به ایران می‌آید و مزدش را به زیباترین صورت می‌گیرد.

۴. جهالت

یکی دیگر از موانع بصیرت جهل است.

در تاریخ اسلام شخصی به نام ذوالکلاع بود که به دلیل بی‌بصیرتی در اثر بی‌اطلاعی از ماهیت جریان‌های موجود جامعه منحرف شد و به جریان باطل گروید. ذوالکلاع از شخصیت‌های بانفوذی بود که به علت ساده‌اندیشی و فقدان بینش صحیح سیاسی، در جنگ صفین به لشکر معاویه پیوست و از فرماندهان سپاه شام شد. وی اگرچه در جبهه باطل می‌جنگید، تصور می‌کرد در حال دفاع از حق و حقیقت است و در راه خدا می‌جنگد.^۱ ذوالکلاع وقتی عمار یاسر را در میان نیروهای علی علیه السلام دید، به یاد سخن رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله افتاد که فرمود: «عمار را گروه ستمکار خواهند کشت». این امر روحیه او و بسیاری از نیروهای فریب‌خورده معاویه را متزلزل کرد؛ چراکه عمار را در آن سوی میدان و در میان یاران علی علیه السلام می‌دیدند.^۲

وقتی معاویه با چنین شبهه‌ای در لشکرش مواجه شد، به ذوالکلاع پاسخ داد: «از کجا معلوم که عمار تا آخر در جبهه علی علیه السلام بماند و به ما ملحق نشود؟» ذوالکلاع بی‌بصیرت و جاهل در برابر چنین پاسخ ساده و گمراه‌کننده‌ای، به آسانی قانع شد و در کنار معاویه، پرچم‌دار باطل، علیه علی علیه السلام، پرچمدار حق، جنگید تا کشته شد.^۳

مدتی بعد، عمار یاسر در سپاه علی علیه السلام به شهادت رسید و صدق گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و حقانیت راه حضرت علی علیه السلام و یارانش آشکار شد. کشته شدن ذوالکلاع پیش از شهادت عمار، سبب خوش حالی معاویه شد؛ زیرا به خوبی



۱. اخبار الطوال، ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، ص ۲۱۳.

۲. اسد الغابۀ، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد بن عبدالکریم، معروف به ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۳۵.

۳. الکامل فی التاریخ، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد، (معروف به ابن اثیر)، ج ۳، ص ۳۱.

می دانست که اگر ذوالکلاع زنده می ماند و شهادت عمار را می دید، نیمی از سپاه معاویه به علی علیه السلام می پیوستند.^۱

حماقت و جهالت، نور حق را از چشمان انسان می گیرد و نمی گذارد بصیرت شکل گیرد.

۵. لجاجت

لجاجت به معنای پافشاری و اصرارکردن بر سخن یا رفتاری، نوعی ستیزه جویی است. انسان لجوج کسی است که به دور از عقل و بصیرت، بر سخن یا رفتاری اصرار می ورزد و این گونه در دامن خرافات و تعصب می افتد و در برابر هرگونه تغییرات مثبت، واکنش منفی نشان می دهد.

تفاوت لجاجت با جهالت

لجاجت بسیار خطرناک تر از جهالت است؛ زیرا جهالت ناشی از عوامل عارضی از جمله طغیان هوای نفس است؛ بنابراین ممکن است با ازبین رفتن این عوامل به سبب پیدا شدن مانع در برابر آن ها یا در اثر حائل شدن زمان طولانی بین تصمیم و انجام گناه و... فرد متوجه زشتی اعمال سابق خود شود و از آن افکار و اعمال پشیمان شود؛ درحالی که لجاجت از روی عناد و تکبر است و از بدذاتی ناشی می شود؛ پس با فروکش کردن هوس ها از بین نمی رود و هیچ گاه به شخص لجوج ندامت فوری دست نمی دهد؛ بلکه تا مادامی که شخص زنده است، این حالت زشت نیز زنده خواهد ماند؛ مگر آنکه خدا او را هدایت کند.

ثمره تفاوت این دو صفت در عقوبت اعمالی است که از روی لجاجت یا جهالت انجام می گیرد؛ چون گناهایی که از روی جهالت باشد، به شرط توبه بخشیده می شود؛ درحالی که گناهایی که از روی لجاجت رشد یافته اند، بخشش پذیر نیستند؛ چنان که خداوند در قرآن می فرماید:



﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ...﴾

پذیرش توبه از سوی خدا، تنها برای کسانی است که کار بدی را از روی جهالت انجام می‌دهند؛ سپس زود توبه می‌کنند....).

لجاجت نوعی بیماری اخلاقی است که تأثیرات منفی بسیاری در زندگی شخص و آینده او به جا می‌گذارد و پذیرش توبه در صورتی است که اعمال زشت، ناشی از جهالت باشد، نه از روی لجاجت.^۲

امیرالمؤمنین علی عليه السلام فرموده‌اند:

«مَنْ لَجَّ وَتَمَادَى فَهُوَ الرَّكْسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَصَارَتْ دَائِرَةُ السُّوءِ عَلَى رَأْسِهِ»^۳.

(هرکس لجاجت کند و بر آن پافشاری ورزد، او همان بخت برگشته‌ای است که خداوند بر دلش پرده [غفلت] زده و پیشامدهای ناگوار بر فراز سرش قرار گرفته است).

دشمنان در مقابل پیامبران و ائمه اطهار عليهم السلام لجاجت داشتند که یک نمونه آن، لجاجت عمر سعد در روز عاشورا در مقابل پیشنهادهای امام است.

و یا داستان شرط بندی هارون الرشید با همسرش نیز از جمله عبرت‌های تاریخ است که به وضوح عاقبت لجاجت را نشان می‌دهد.

مأمون پس از کشتن برادرش امین با مادر او زبیده خاتون ملاقات کرد و

۱. نساء، ۱۷.

۲. المیزان، سیدمحمدحسین طباطبائی، به ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، ج ۴، ص ۳۷۸ و ۳۷۹.

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۳، ص: ۳۰۷.



عذرهای فراوان خواست؛ ولی هرچه عذرخواهی می‌کرد، جوابی نمی‌شنید. در این بین، متوجه شد که مادر زیر لب سخنانی می‌گوید؛ ولی او معنای آن را متوجه نمی‌شود. مأمون گفت: «مادر مرا نفرین می‌کنی؟» گفت: «نه». مأمون همچنان اسرار ورزید تا بداند مادرش چه می‌گوید؛ تا اینکه زبیده چنین گفت: «من مطلبی را به یاد می‌آورم که تمام مقدرات کشتن پسر من از همان ماجرا رقم می‌خورد و آن ماجرا این است: روزی با پدرت شطرنج بازی می‌کردیم، به شرط آنکه هرکس بُرد، آنچه از فرد بازنده خواست، عملی کند. در این بین، پدرت بر من پیروز شد و شرط عجیبی برای من گذاشت. او گفت: 'باید دور قصر را برهنه و عریان بگردی!' من هرچه عذر خواستم، قبول نکرد و بالاخره خواسته او را عملی کردم.

پس از آن، دوباره شروع به بازی کردیم و این دفعه من بر او غالب آمدم و به وی گفتم: 'باید در آشپزخانه قصر با قبیح‌ترین و زشت‌ترین کنیزان عمل زناشویی را انجام بدهی!' پدرت هرچه به من التماس کرد و حتی گفت که خراج یک سال مصر را به من می‌دهد، من قبول نکردم و دست او را گرفتم و بردم میان آشپزخانه و خوب گشتم و کنیزی بدشکل‌تر از مادر تو [یعنی] «مراجل» پیدا نکردم و گفتم: 'باید با این کنیز، آن عمل را انجام بدهی!' او اجباراً این عمل را انجام داد و نطفه تو منعقد شد. حالا در ذهنم این ماجرا به یاد آمد و داشتم زیر لب به خود می‌گفتم: **لَعْنُ اللَّهِ لِلجَاهِ**. خدا لعنت کند انسان لجوج را که به فشار و اصرار، سبب قتل پسر خودم شدم!

۶. دنیاطلبی

هرکس دنیاطلب شد، بصیرتش را به کلی از دست داد که عمر سعد یک نمونه از هزاران است و در نقطه مقابل، انسان‌های بابصیرت، هیچ‌گاه دنیاطلب نشدند.

درجه تشویقی بنی‌صدر را پس داد!

ماجرای نافرمانی شهید شیروودی از بنی‌صدر شهره خاص و عام شد. ماجرا

۱. *حیة الحیوان*، کمال‌الدین دمیری، ج ۱، ص ۷۲؛ *اعلام الناس فی اخبار البرامکة و بنی‌العباس*،

التلیدی، ص ۱۰۶ و ۱۰۷.

از این قرار بود:

بنی صدر که چندان علاقه‌ای به پیروزی انقلاب اسلامی در جنگ نداشت و نیروی دست پرورده آمریکا و ایادی آن‌ها در کشور بود، در ابتدای جنگ دستور داده بود پادگان‌های کشور تخلیه شده و انبار مهمات پادگان تخلیه و انبار مهمات منهدم شود.

شهید شیروودی که این دستور بنی صدر را به ضرر ایران می‌دانست، از دستورش سرپیچی کرده و به همراه دو خلبان همفکر خود و با بالگردی که در اختیار داشتند، از فرمان بنی صدر سرپیچی کرده و مسئولیت تمرد از دستور را شخصاً پذیرفت.

او در طول این مدت، دوازده ساعت پرواز داشت و به عنوان تنها موشک‌انداز، جلوتر از دو خلبان دیگر، به اهداف دشمن حمله برد و موفقیت‌های زیادی کسب کرد.

بنی صدر که انتظار موفقیت این خلبان نام‌آور کشور را نداشت، تلاش کرد تا او را به سمت خود جلب کند؛ برای همین به او ارتقای درجه داد؛ اما نامه شجاعانه شهید شیروودی به بنی صدر نشان از عدم دنیاطلبی او داشت. شهید کشوری که در لحظه نوشتن نامه کنار شهید شیروودی ایستاده بود، گفت: «سرت به باد است پسر!» شیروودی کاغذ را تا کرد و در پاکت گذاشت و در آن را بست و گفت: «برعکس، سرم بلند است!» او در نامه نوشته بود: «بسمه تعالی. اینجانب که خلبان پایگاه هوانیروز کرمانشاه می‌باشم و تاکنون برای احیای اسلام و حفظ مملکت اسلامی در کلیه جنگ‌ها شرکت کرده‌ام، منظوری جز پیروزی اسلام نداشتیم و به دستور رهبر عزیزم به جنگ آمده‌ام؛ لذا تقاضا دارم درجه تشویقی که به اینجانب داده شده، پس گرفته و مرا به درجه ستوان یار سومی که قبلاً داشته‌ام، برگردانید. در صورت امکان، امر به رسیدگی این درخواست بفرمایید.»^۱



بصیرت عاشوراییان

حماسه آفرینان عاشورا، بی‌هدف و کورکورانه به کربلا نیامده بودند. آنان اهل بصیرت بودند؛ هم در زمینه‌ی درستی و حقانیت راه و رهبرشان، هم درباره‌ی درک اینکه وظیفه‌شان جهاد و یاری امام است.^۱ یاران اباعبدالله علیه السلام مانند مسلم، در نهایت بصیرت بودند. در زیارتی که برای مسلم بن عقیل است، می‌خوانیم: «وَ أَنْتَ كَقَدْ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَ مُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ».^۲

همچنین، زمانی که بُریر در مقابل دشمن ایستاد، گفت: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَادَنِي فِيكُمْ بَصِيرَةً».^۳

اما قطعاً بابصیرت‌ترین یار امام حسین علیه السلام قمر بنی‌هاشم، حضرت ابوالفضل علیه السلام بود. امام صادق علیه السلام در ضمن حدیثی فرموده‌اند:

«كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صَلْبَ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي

عَبْدَ اللَّهِ وَ ابْنِي بِلَاءِ حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا».^۴

عموی ما عباس، انسانی بابصیرت و ژرف‌نگر و آراسته به ایمانی آگاهانه و استوار و عمیق بود؛ به همراه ابی‌عبدالله علیه السلام [دلیرانه] مبارزه کرد و [در آزمون سخت زندگی] با به‌جان خریدن رنج‌ها و گرفتاری‌های بسیار [در راه خدا، سرفراز و سربلند سر برآورد و پس از جهادی شجاعانه،] جان را در راه خدا هدیه کرد.

او در کربلا، پرچمدار قهرمان و کارآمد اردوگاه آزادی بود و پس از شهادت یاران فداکار حسین علیه السلام و قهرمانان هاشمی، آنگاه که آب را ناچوانمردانه تحریم کردند، گام به‌پیش نهاد و رو به سالارش حسین علیه السلام کرد و اجازه‌ی پیکار خواست.



۱. پیام‌های عاشورا، جواد محدثی، ص ۲۵۵.

۲. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۹۷، ص ۴۲۷.

۳. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۴۵، ص ۵.

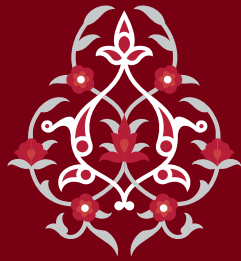
۴. ابصار العین، فی أنصار الحُسنین علیهم السلام، شیخ محمد سماوی، ص ۳۰.

بِالْإِسْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَيْسَ الْمِهَادُ ﴿٢٠٦﴾ وَمِنَ
النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ
رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٢٠٧﴾ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا ادْخُلُوا

فصل پنجم

ایثار و شهادت طلبی^۱

۱. این فصل، از کتاب «زیبایی ها و زشتی های کربلا» اثر حجت الاسلام راجی استخراج شده است.





از جمله مهم‌ترین لوازم جهاد تبیین داشتن روحیه ایثار و فداکاری، و در بالاتری حد آن شهادت‌طلبی است. چرا که این جهاد به دنبال نجات افراد از دام دشمن و انحرافات اوست. این امر مهم احتیاج به از خودگذشتگی و آمادگی برای بذل جان دارد.

یکی از امتحانات امیرالمؤمنین علیه السلام، قرارگرفتن در بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شب هجرت از مکه به مدینه بوده است. این لحظه امیرالمؤمنین علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روایات ما تشبیه شده به جریان ذبح حضرت اسماعیل علیه السلام، توسط حضرت ابراهیم علیه السلام، آن شب، شب با عظمتی بود. در آسمان غوغایی بود. خداوند متعال به دو ملک مقرب خودش که با هم اتفاقاً برادر هم بودند، فرمودند: «آیا حاضرید شما برای هم جان بدهید؟» این دو ملک تأملی کردند و چیزی نگفتند. خدا فرمود: «بروید زمین؛ ببینید علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه برای برادرش جان می‌دهد؟»^۱

۱. «من در میان شما پیمان برادری ایجاد کردم و عمر یکی را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم، کدام یک از شما دو نفر، زندگی دیگری را بر خود مقدم می‌شمرد (و عمر طولانی را برای دیگری می‌خواهید) هر یک از آن دو، حیات خویش را برگزیدند، در این هنگام خداوند به آنها وحی فرستاد چرا شما همانند علی بن ابیطالب نبودید من میان او و محمد برادری برقرار ساختم و او در بستر پیامبر خوابید و جان او را بر جان خویش مقدم شمرد، به زمین فرود آبیید، و او را از دشمنانش حفظ کنید، آنها هر دو فرود آمدند جبرئیل بالای سرش و میکائیل پایین پایش بود و جبرئیل صدا می‌زد: آفرین آفرین! چه کسی همانند تو است ای علی؟! خداوند متعال با تو نزد فرشتگان مباحث کرده» (این حدیث ثعلبی را با همین تفصیل، غزالی در احیاءالعلوم جلد ۳ صفحه ۲۳۸ و گنجی در کفایة الطالب صفحه ۱۱۴ و الصفوری در نزهة المجالس جلد ۲ صفحه ۲۰۹ و ابن صباغ مالکی در الفصول المهمه صفحه ۳۳ و

بعد این آیه نازل شد؛ یک فضیلت برجسته از امیرالمؤمنین علیه السلام، فرمود:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾

و از مردم کسی است که برای کسب خشنودی خدا، جان خود را می‌فروشد.^۱

مسئله ایثار جان امیرالمؤمنین علیه السلام است برای رضایت خدا؛ خدا به این ایثار امیرالمؤمنین علیه السلام مباحثات می‌کند؛ این ایثار آن قدر با عظمت است که تا قیامت خدا برای این ایثار، یک سند زده است در قرآن کریم، همه باید خبردار شوند که این آقا، آن شب چه غوغایی کرد.

بعد خدا دست بر نمی‌دارد از عشق بازی با امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ رُوفٌ بِالْعِبَادِ﴾

خداوند نسبت به بندگان مهربان است.^۲

ایثار به معنای ازدست دادن نیست، بلکه به دست آوردن است. من می‌خرم! با خدا معامله می‌کنی، و کسی که با خدا معامله کرد؛ به دست می‌آورد، نه اینکه از دست می‌دهد.

تعریف ایثار

ایثار از مقام‌های والای انسانیت بوده و معنایش این است:

«بخشش به کسی، در چیزی که خود فرد به آن نیاز دارد.»^۳



سبط بن جوزی حنفی در تذکره الخواص صفحه ۲۱ و شبلنجی در نورالابصار صفحه ۸۲ و... نقل کرده اند. (الغدیر، ج ۲، ص ۴۸)

۱. بقره، ۲۰۷.

۲. همان.

۳. جامع السعادات، ملامهدی نراقی، تعلیق و تصحیح سیدمحمد کلانتر، ج ۲، ص ۱۲۲.

ایثار و دیگرگزینی، عمل متعالی و اخلاقی است و در مقابل آن، استیثار و خودگزینی قرار دارد که جزء رذائل اخلاقی محسوب می‌شود.

ایثار از زیبایی‌های کربلاست. ایثار حسینیان در روز عاشورا بی‌نظیرترین ایثار تاریخ بود. البته ایثار در بین اهل بیت علیهم‌السلام، فضیلتی دائمی است.

ایثار اهل بیت علیهم‌السلام

یکی از اوصاف والای اهل بیت ایثار و فداکاری است که می‌تواند الگوی همه انسان‌ها باشد.

سه روز روزه

یکی از نمونه‌های ایثار شگفت‌آور اهل بیت علیهم‌السلام، مربوط به جریانی است که خداوند در سوره انسان به آن اشاره می‌فرماید:

امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام بیمار شدند. پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با جمعی از یاران‌شان به عیادت دو نوه و دو نور دیده خود آمدند. در آن دیدار، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حضرت امیر علیه‌السلام فرمودند:

«علی جان، اگر برای شفا یافتن و بهبودی فرزندان می‌توانستی نذری کنی، خدا از سر مهر و کرامت، آنان را سلامت ارزانی می‌داشت.»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همان لحظه با خدایش عهد بست و نذر کرد که اگر دو فرزندش سلامتی یابند، سه روز روزه بدارد. پس از حضرت علی علیه‌السلام، حضرت زهرا علیه‌السلام نیز نذر کرد و آنگاه، فضا، خادمه ایشان همان نذر را کرد. طبق بعضی از روایات امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نیز نذر کردند که روزه بگیرند.

چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند و خانواده امام علی علیه‌السلام برای وفای به نذر آماده شد؛ اما در خانه غذایی برای روزه‌داری یافت نمی‌شد. امام علی علیه‌السلام سه صاع جو تهیه کردند. حضرت زهرا علیه‌السلام یک سوم آن را آرد کرد و نان پخت. هنگام افطار، مسکینی بر در خانه آمد و گفت: «السلام علیکم اهل بیت محمد علیهم‌السلام...»



سلام بر شما ای خاندان محمد ﷺ، مستمندی از مستمندان مسلمین هستیم. غذایی به من بدهید. خداوند به شما از غذاهای بهشتی مرحمت کند».

آن‌ها همگی مسکین را بر خود مقدم داشتند و سهم خود را به او دادند؛ درحالی‌که چیزی جز آب نداشتند. روز دوم را همچنان روزه گرفتند. موقع افطار، وقتی که نان جو را برای غذا آماده کرده بودند، یتیمی بر در خانه آمد. این بار نیز ایثار کردند و غذای خود را به او دادند و بار دیگر با آب افطار کردند. روز بعد را نیز روزه گرفتند. هنگام غروب اسیری بر در خانه آمد. باز سهم غذای خود را به او دادند. پس از انجام نذر، هنگامی که صبح شد، حضرت امیر ﷺ درحالی‌که دست دو پسر بزرگوارش را گرفته بود، به خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید. هنگامی که پیامبر ﷺ آن‌ها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند. پیامبر ﷺ اشک ریختند و فرمود:

«این حالی را که در شما می‌بینم، برای من بسیار گران است».

سپس برخاستند و با آن‌ها حرکت کردند. هنگامی که وارد خانه حضرت زهرا ﷺ شدند ایشان را در محراب عبادت دیدند؛ درحالی‌که از شدت گرسنگی ضعیف شده و چشم‌هایش به گودی نشسته بود. پیامبر گرامی ﷺ اندوهگین شد. در همین هنگام جبرئیل امین نازل شد و گفت:

«ای محمد، این سوره را بگیر. خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید». سپس سوره «هل أتى» (انسان یا دهر) را بر او خواند^۱ که از جمله آیات آن این آیه است که:

﴿وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حَيْثُ مَسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾^۲

۱. الغدير، عبدالحسين امینی، ج ۳، ص ۱۵۷. و تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۲۵، ص ۳۴۳ تا ۳۴۵.

۲. انسان، ۸.

تعجب خدا از ایثار یک خانواده

مردی نزد رسول خدا ﷺ آمد و نالید که چند روز است گرسنه مانده. پیامبر ﷺ کسی را نزد همسرانش فرستادند که اگر غذایی هست به او بدهند؛ ولی همگی گفتند: «جز آب، چیزی برای خوردن نداریم». پیامبر ﷺ فرمود: «چه کسی امشب این مرد را پذیرایی می‌کند؟» امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفت: «من حاضرم». سپس نزد همسرش فاطمه علیه السلام، آمد و پرسید: «برای خوردن چه چیزی داریم؟» فاطمه علیه السلام پاسخ داد: «فقط کمی غذا برای کودکان داریم؛ ولی ما ایثار می‌کنیم و میهمان را بر خود مقدم می‌داریم». علی علیه السلام فرمود: «بچه‌ها را بخوابان و چراغ‌ها را خاموش کن». سپس غذا را نزد میهمان برد و برای اینکه میهمان متوجه نشود، دهانش را می‌جنباند تا میهمان گمان کند که او نیز غذا می‌خورد. وقتی میهمان از غذا دست کشید، امام چراغ را کنار ظرف غذا آورد و دید ظرف هنوز پر از غذاست.

صبح روز بعد، در مسجد، پیامبر خدا ﷺ پس از نماز نگاهی به علی علیه السلام کرد و به شدت گریست و فرمود:

«يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ عَجَبَ الرَّبُّ مِنْ فِعْلِكُمُ الْبَارِحَةَ
اقْرَأُوا وَيُوثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ أَوْ
جَمَاعَةٌ وَمَنْ يَؤُقْ شُحَّ نَفْسِهِ يَعْنِي عَلِيًّا وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ
الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَوْلِيكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ».

یا امیرالمؤمنین علیه السلام، پروردگار از کار دیشب شما تعجب کرده است؛ و این آیه را خواندند: «کسانی که دیگران را بر خود مقدم می‌دارند، اگرچه خود به آن نیازمندند، آنان، علی علیه السلام، فاطمه علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام؛ اهل بخل نیستند و قطعاً رستگار خواهند شد.»^۲



۱. حشر، ۹.

۲. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۴۱، ص ۲۸.

ایثار در روایات، به‌عنوان خوی و خصلت ابرار و برگزیدگان الهی، نیکوترین احسان و اعلی مراتب ایمان شمرده شده است. چنان که الگوی کامل ایثار حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«الایثار شیمة الأبرار»^۱

(ایثار خوی نیکان و پاکان است).

مصادیق ایثار

ایثار فضیلتی است که با داشتن آن، جامعه دینی خواهد شد و اگر ایثار در جامعه نبود، آن جامعه دیگر هیچ ارزشی نخواهد داشت.

انواع ایثار

ایثارمال

حضرت امام زین العابدین علیه السلام به انگور علاقه داشتند و از آن خوششان می‌آمد؛ درعین حال بر اساس آیه **﴿لَوْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾**^۲ که وصول به «بر» و «نیکی» را در گرو انفاق از چیزی که انسان آن را دوست می‌دارد دانسته، حضرت همین میوه مورد علاقه خود را «انفاق» می‌کردند.

امام صادق علیه السلام فرمودند:

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از انگور خوششان می‌آمد. روزی مقداری انگور مرغوب و زیبا به مدینه آوردند و ام‌ولد [کنیز حضرت] مقداری از آن را خرید و به هنگام افطار نزد ایشان آورد. حضرت علیه السلام از آن خشنود شد. قبل از اینکه دستشان را به سمت آن دراز کنند، سائلی به در خانه آمد. حضرت علیه السلام به آن



۱. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و دررالکلم، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. آل عمران، ۹۲.

کنیز فرمودند: «این انگور را برای او ببر». کنیز گفت: «ای مولای من، مقداری از این انگور او را کفایت می‌کند». حضرت علیه السلام فرمودند: «نه به خدا قسم. همه‌اش را برای او بفرست». چون فردا شد، باز آن کنیز مقداری از همان انگور خرید و آورد و باز سائلی آمد و مثل آنچه دیروز بود، انجام شد. حضرت علیه السلام دستور دادند و کنیز هم انگور را برای او فرستاد. باز کنیز انگور را خرید و در شب سوم آن را برای حضرت آورد؛ ولی دیگر سائلی نیامد. حضرت علیه السلام فرمودند:

«مَا فَاتَنَّا مِنْهُ شَيْءٌ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ»

(چیزی از آن از ما فوت نشد و الحمد لله).^۱

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام است که دربارهٔ ایثار امام سجاد علیه السلام می‌فرماید:

«كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام إِذَا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي يَصُومُ فِيهِ يَأْتُرُ بِشَاةٍ فَتَنْدُبُحُ وَ تَقْطَعُ أَعْصَاؤَهَا وَ تُطْبِخُ وَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْمَسَاءِ أَكَبَّ عَلَى الْقُدُورِ حَتَّى يَجِدَ رِيحَ الْمَرْقِ وَ هُوَ صَائِمٌ ثُمَّ يَقُولُ هَاهُوَ الْقِصَاعُ اغْرِفُوا لِآلِ فُلَانٍ وَ اغْرِفُوا لِآلِ فُلَانٍ حَتَّى يَأْتِيَ عَلَى آخِرِ الْقُدُورِ ثُمَّ يَأْتِي مَجْبُزٍ وَ تَمَرٍ فَيَكُونُ ذَلِكَ عَشَاءَهُ»^۲

علی بن الحسین علیه السلام در بسیاری از روزهایی که روزه می‌گرفتند، امر می‌کردند که گوسفندی قربانی کنند. سپس گوشت آن را خرد کنند، بپزند و هنگامی که شب فرامی‌رسید، پیش از اینکه افطار کنند، خود تقسیم غذا میان مستمندان را به عهده می‌گرفتند. وقتی همهٔ غذا تمام می‌شد، می‌فرمود برایشان مقداری نان و خرما بیاورند و فقط با همان افطار می‌کردند.

اصل انفاق، خالی کردن انباری دل است، نه انباری خانه.

شهادت که گوی خود را اهل بیت علیهم السلام می‌دانستند نیز مانند آن بزرگواران اهل ایثار بودند

۱. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۴۶، ص ۹۰، حدیث ۷۷.

۲. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۴۶، ص ۷۲، حدیث ۵۳.



سهمیه

یکی از دوستان شهید رضا شکری پور تعریف می‌کند:

چند سهمیه حج داده بودند به سپاه. یکی از آن‌ها مال او بود. به او گفتم: «رضا، خوش به حالت! من توی خواب هم نمی‌بینم برم مکه». رضا آمد و گفت: «تو بقیع یادم می‌کنی؟» گفتم: «خاک عالم. بقیع؟! من؟» گفت: «آره دیگه!» گفتم: «چطوری؟» گفت: «خیلی ساده».

رفته بود به جای اسم خودش، اسم مرا نوشته بود. از آن روز به بعد بچه‌ها به او می‌گفتند: «حاج رضا».^۱

اورکت

درباره ایثار سردار شهید حاج ابراهیم همت تعریف می‌کنند:

قلاجه بود و سرمای استخوان سوزش. اورکت‌ها را آوردیم و بین بچه‌ها قسمت کردیم. نگرفت. گفت: «... همه بیوشن. اگه موند، من هم می‌پوشم». [به همه رسید به جز حاج ابراهیم همت] تا آن جا بودیم، می‌لرزید از سرما.^۲

دستور به کارگزینی

شهید مهدی باکری، شهردار که بود، به کارگزینی گفته بود از حقوقش روی پول کارگرهای دفتر بگذارند. بی‌سروصدا، طوری که خودشان نفهمند.^۳

همه، خصوصاً مسئولین باید این افراد را الگوی خود قرار دهند، نه آنکه به فکر حقوق نجومی برای خود باشند. پذیرش مسئولیت در جمهوری اسلامی، با دیگر کشورها متفاوت است. در اینجا برای استقرار این پرچم خون‌ریخته شده است، کودکانی یتیم شده‌اند، همسرانی بی‌شوهر شده‌اند و پدران و مادران داغدار، پاره‌های تنش را از دست داده‌اند. مسئولین باید بدانند که برای آنکه



۱. ققنوس و آتش، حسن سجادی پور، ص ۲۸.

۲. یادگاران، ج ۲، کتاب شهید محمد ابراهیم همت، مریم برادران، ص ۶۴.

۳. یادگاران، ج ۳، کتاب مهدی باکری، طه فروتن، ص ۱۲.

آنان راحت پشت میز ریاست بنشینند و به مردم خدمت کنند، چه بهایی داده شده است.

در کشور سه هزار صندلی با پست مهم در سه قوه وجود دارد که مسئولین بر روی آن‌ها نشسته‌اند. برای استقرار این نظام و ماندنش، حدود ۲۱۹ هزار انسان پاک به شهادت رسیده‌اند. یعنی برای هر صندلی ۷۳ شهید. به تعبیری دیگر، برای هر صندلی یک کربلا برپا شده است! خوش به حال مسئولی که خدمت کند تا شرمنده شهدا نشود و این محقق نمی‌شود مگر با ایثار.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید:

«غایَةُ الْمَكَارِمِ الْإِيثَارُ»^۱

(نقطهٔ اوج خصلت‌های اخلاقی، ایثار است).

روحانی ایثارگر

یکی از روحانیون فداکار^۲، در سال‌های قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، برای تبلیغ به یکی از روستاهای کشور رفت. آنجا آب آشامیدنی سالم و مناسب نداشت و ساکنان ده برای تهیهٔ آب، بسیار در زحمت بودند و بودجه‌ای هم برای تأمین آب لوله‌کشی نداشتند. ایشان پس از مراجعت به قم، منزل مسکونی خویش را فروخت و با پولش هزینهٔ لوله‌کشی آن روستا را تأمین کرد و خود در خانه‌ای اجاره‌ای سکنی گزید و تا وقتی که از دنیا رفت، مستأجر بود. پس از وی، فرزندان او نیز تا مدتی مستأجر بودند.^۳



۱. الحیاء، محمدرضا حکیمی، ترجمهٔ احمد آرام، ج ۱، ص ۴۳۵.

۲. ظاهراً ایشان برادر آیت‌الله مشکینی، رئیس فقید مجلس خبرگان رهبری بوده‌اند.

۳. هزار و یک نکته اخلاقی از دانشمندان، اکبر دهقان، ص ۳۰۰.

از ایثار «مال» تا ایثار «جان»

پدر شهید رضا باقری، دربارهٔ روحیهٔ ایثار فرزندش می‌گوید:

زمانی که آموزش رانندگی قبول شد، اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بود. روزی گفت یک ماشین پیکان سواری هست که اگر توانایی خرید آن را داشتیم، می‌خریدم و با آن ماشین هم کار می‌کردم هم پدر و مادر در مواقع نیاز از آن استفاده می‌کردند. مادر و خواهرش برای اینکه بتواند ماشین را بخرد، مقداری طلا داشتند، فروختند و من هم مبلغی تهیه کردم و به او دادم که خودروی مد نظرش را خریداری کند؛ اما مدتی گذشت، خبری از ماشین نبود. از او پرسیدم: «چرا ماشین را نخریدی؟» پاسخ داد: «پدرجان، انگار قسمت نبود که ماشین را بخرم. همین که اقدام کردم برای خرید ماشین، با خانواده‌ای مواجه شدم که صاحبخانه اسباب و اثاثیهٔ آن‌ها را بیرون ریخته بود. آن پول را به آن خانواده دادم».

با اینکه تا حال دروغی از او نشنیده بودم، رفتم و خانواده را پیدا کردم و بررسی کردم. درست بود. کرایهٔ گذشتهٔ آن خانواده را پرداخت کرده بود و آن‌ها به خانهٔ اجاره‌ای خود برگشته بودند. صبح روز بعد، رضا به من گفت: «من دیشب خواب عجیبی دیدم. در عالم خواب، سید عبدالله مقدم پناه را دیدم که مبلغی وجه نقد به من داده و گفت که این پول را حضرت سیدالشهدا علیه السلام برای تو هدیه فرستاده است».

روز دیگری در هوای سرد زمستان، با یک پیراهن به خانه آمد. تعجب کردم، چون رضا به‌تازگی لباس زمستانی خریده بود و حالا در هوای سرد بدون لباس می‌آمد. از او پرسیدم که لباس چه شده است؟ گفت: «در چهارراه گل‌بندک، به کسی برخوردیم که لباس مناسب نداشت و از سرمای هوا به خود می‌لرزید. من تصمیم گرفتم که لباسم را به او هدیه بدهم».^۱



مهم‌ترین و بالاترین نوع ایثار، ایثار جان است. الگوها در این زمینه بسیار زیادند. از یاران پیامبر اکرم ﷺ گرفته، تا یاران باوفای اباعبدالله علیه السلام از شهدای دفاع مقدس گرفته، تا شهدای مدافعان حرم. همچنین آتش‌نشانی که نهایت ایثار را از خود نشان می‌دهند و هر بار با جان خود از مردم حفاظت می‌کنند. به برکت تفکر حسینی در کشور ایران، در مشاغل مختلف، ایثارگر بسیار است که یکی از آن گروه‌ها آتش‌نشان‌های عزیز و ایثارگر هستند.

ایثار آتش‌نشان

۲۵ اردیبهشت ۱۳۹۲، شهید امید عباسی، یکی از شهدای آتش‌نشان، زمانی که برای اطفای حریق در طبقه دهم یک ساختمان مسکونی مشغول بود، با دختر بچه‌ای ۹ ساله روبه‌رو شد که قصد داشت از ترس آتش، خود را از طبقه دهم ساختمان به بیرون پرتاب کند. این آتش‌نشان فداکار، با مشاهده این صحنه، به سمت او رفت و پس از قراردادن ماسک اکسیژنش روی صورت دختر بچه، او را برای انتقال به محل امن به همکاری تحویل داد؛ ولی خود دچار دودزدگی شدید شد. در اثر این حادثه، وی دچار مرگ مغزی شده و به شهادت رسید.^۱

این شهید عزیز، اگر این کار را نمی‌کرد، کسی او را توبیخ نمی‌کرد؛ اما نشان داد که ایثار را از مکتب امام حسین علیه السلام آموخته است و مکتب اباعبدالله این‌گونه سربازانی ایثارگر تربیت می‌کند.

خوابیدن روی سیم خاردار

شهید مهدی زین‌الدین، فرمانده لشکر ۱۷ علی بن ابی‌طالب علیه السلام، درباره ایثار رزمندگان می‌گوید:





رفته بودیم برای عملیات که با مانع سیم خاردار برخورد کردیم و نتوانستیم معبر را باز کنیم. با تمام این اوضاع و احوال، عملیات باید انجام می شد. مسئول دسته، برادران را جمع کرده و نظرخواهی کرد و به این نتیجه رسید که یک یا دو نفر باید روی سیم خاردار بخوابند و دیگران از رویشان رد شوند. همه برادران رزمنده برای خوابیدن بر روی سیم خاردار داوطلب شدند، مسئولشان دو نفر را انتخاب کرد. آن دو نفر به جای اینکه بر پشت بر سیم خاردار بخوابند تا درد کمتری بکشند، به صورت بر روی سیم ها خوابیدند. وقتی از آن ها سؤال کردند که چرا به صورت، روی سیم خاردار خوابیده اند؟ گفتند: «برای اینکه بچه ها نگاهشان به صورتمان نیفتد تا خجالت بکشند». وقتی که همه رزندگان رد شدند، تکه های گوشت آن برادران را از لای سیم خاردار درمی آوردند. الله اکبر!۱

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«الْإِيْتَارُ أَحْسَنُ الْإِحْسَانِ وَأَعْلَى مَرَاتِبِ الْإِيمَانِ»

(بالاترین احسان ها، ایثار است و ایثار بالاترین مرتبه ایمان است).^۲

آثار و فواید ایثار

رضایت خداوند

ماجرای ایثار حضرت علی علیه السلام در نماز، نمونه بارز این ماجراست. حضرت ابوذر تعریف می کند:

روزی با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نماز می خواندم، سائلی وارد مسجد شد و از مردم تقاضای کمک کرد؛ ولی کسی چیزی به او نداد، او دست خود را به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا، تو شاهد باش که من در مسجد رسول تو تقاضای کمک کردم؛ ولی کسی جواب مساعد به من نداد». در همین حال

۱. کتاب چهل خاطره، ص ۲۸.

۲. تصنیف غررالحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد، تمیمی آمدی، ص ۳۹۶، حدیث ۹۱۶۲.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام که در حال رکوع بودند، به انگشت کوچک دست راست خود اشاره کردند. سائل نزدیک آمد و انگشتر را از دست آن حضرت بیرون آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در حال نماز بودند، این جریان را مشاهده کردند. هنگامی که از نماز فارغ شدند، سر به سوی آسمان بلند کردند و چنین گفتند: «خداوندا، برادرم موسی از تو تقاضا کرد که روح او را وسیع گردانی و کارها را بر او آسان سازی و گره از زبان او بگشایی تا مردم گفتارش را درک کنند و نیز موسی درخواست کرد هارون را که برادرش بود، وزیر و یاورش قرار دهی و به وسیله او نیرویش را زیاد کنی و در کارهایش شریک سازی. خداوندا، من محمد، پیامبر و برگزیده تو ام. سینه مرا گشاده کن و کارها را بر من آسان ساز. از خاندانم، علی را وزیر من گردان تا به وسیله او، پشتم قوی و محکم شود».

هنوز دعای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایان نیافته بود که جبرئیل نازل شد و گفت:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيَتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾^۱

ولی شما تنها خدا و رسول او و کسانی هستند که ایمان آورده اند؛ همان کسانی که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع نماز، زکات می پردازند.^۲

برکت در زندگی

از دیگر فواید ایثارگری، برکت در زندگی است. برکت، به معنای زیادی پول و ثروت نیست؛ بلکه به معنای مبارک بودن آن هاست. خداوند به مال ایثارگر برکت می دهد؛ درحالی که عقل آدمی نمی تواند آن را درک کند. با مثالی ساده می توان مفهوم برکت را بیان کرد: گوسفند در سال یک بار زایمان می کند و هر بار هم یک بره به دنیا می آورد؛ اما سگ در سال دو بار زایمان می کند و هر بار هم، حداقل ۶ یا ۷ بچه. به طور طبیعی شما باید گله های سگ را ببینید که یک یا دو گوسفند در کنار آن است؛ ولی در واقع برعکس است. گله های گوسفند را

۱. مائده، ۵۵.

۲. تفسیر نمونه، ناصر مکارم شیرازی، ج ۴، ص ۴۲۲.



می بینید و یک یا دو سگ در کنار آن‌ها؛ چون خداوند برکت را در ذات گوسفند قرار داده و از ذات سگ برکت را گرفته است. برکت این گونه است که به حساب نمی آید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^۱

برکتی عجیب به واسطه یک ایثار

مرحوم سید باقر شفتی، معروف به «حجت الاسلام»، عبادتش زیاد بود. همیشه مناجات خمرسه عشر را با گریه می خواند و گاهی نیز به خاطر فقر، از گرسنگی غش می کرد.

روزی جگری تهیه کرده بود و برای خانواده خود می برد. در بین راه به سگی رسید که از فرط گرسنگی بی حال شده بود و شیر نداشت تا به بچه هایش بدهد. ایشان به حال حیوان ترحم کرد و جگر را به آن حیوان داد. سید باقر می گوید که بعد از ترحم به آن حیوان، وضع مالی اش بسیار خوب شد. به حدی که افراد زیادی تحت تکفلش بودند و دارای املاک فراوانی شد به طوری که در سال، هفده هزار تومان به پول آن زمان، مالیات می داد. فتحعلی شاه می گفت: «از مالیات شما صرف نظر کنیم». ایشان فرمود: «این مبلغ را واقعاً نمی گیرید یا می خواهید از دیگران زیادتر بگیرید؟» فتحعلی شاه گفت: «آنچه از شما گرفته نمی شود، در مالیات دیگران سرشکن شده و جبران می شود». ایشان راضی نشد و فرمود: «من مالیات خود را می دهم».^۲

ایثار این است که انسان دیگران را بر خود مقدم بدارد؛ حتی اگر طرف مقابل، یک حیوان باشد.



۱. آل عمران، ۳۷.

۲. هزار و یک نکته اخلاقی از دانشمندان، اکبر دهقان، ص ۲۹۶.

از آثار دیگر ایثار، رسیدن به عزت است، زیرا از ویژگی های خوبان، همواره ایثار بوده است و خداوند خوبان خود را عزیز می کند:

﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾^۱

(عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است).

عزت شهدا در دنیا و آخرت به واسطه ایثار و فداکاری آن هاست. آنان بهترین کالای خود را که جان شیرینشان بود، ایثار کردند.

شهید املاکی، هنگام بمباران شیمیایی، ماسک خود را به صورت بسیجی بغل دستش می گذارد و خودش شیمیایی می شود.

مقام معظم رهبری علیه السلام در جمع مردم گیلان، در رابطه با شهید املاکی فرمودند:

«شهید املاکی شما، جانشین فرمانده لشکر گیلان، هنگامی که در میدان جنگ شیمیایی زدند و خودش هم آنجا در معرض شیمیایی بود، بسیجی بغل دستش ماسک نداشت. شهید املاکی ماسک خودش را برداشت، بست به صورت بسیجی همراهش! قهرمان یعنی این»^۲.

اوج ایثار در کربلا

شهدا ایثار را از مقتدای خود، حضرت اباعبدالله علیه السلام و یاران باوفایش آموخته اند. اوج ایثار و فداکاری ها به کربلا بازمی گردد. شب عاشورا، حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام در جمع اصحاب خود فرمودند:



۱. منافقون، ۸.

۲. بیانات در دیدار جوانان و فرهنگیان در مصلای رشت، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۸۰.

«فَاتِي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي... وَ هَذَا
 اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ فَأَتَّخِذُوهُ جَمَلًا وَ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِبَيْدِ
 رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَا كَمَا اللَّهُ جَمِيعاً خَيْرًا وَ تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ
 وَ مَدَائِنِكُمْ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَظْلُبُونَنِي وَ لَوْ أَصَابُونِي لَذَهَلُوا عَنِّي
 طَلَبِ غَيْرِي»؛^۱

من اصحاب و یارانی بهتر از یاران خود ندیده‌ام... از این سیاهی شب استفاده کنید و هریک از شما دست یکی از افراد خانواده مرا بگیرید و به سوی آبادی و شهر خویش حرکت کنید و جان خود را از مرگ نجات بخشید؛ زیرا این مردم فقط در تعقیب من هستند و اگر بر من دست بیابند با دیگران کاری نخواهند داشت. خداوند به همه شما جزای خیر و پاداش نیک عنایت کند.

اما با این وجود، یاران شیدای امام جان امام را بر خود مقدم دانستند و در این راه پرازش، به شهادت رسیدند:



«طُوبَى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَأَبٍ»

کسی که اهل ایثار باشد، بالطبع عفو کننده نیز هست و دیگران را بر خود مقدم می‌دارد و آن‌ها را می‌بخشد.

شهادت طلبی و ایثار جان

همان‌طور که بیان شد مهم‌ترین و بالاترین نوع ایثار، ایثار جان است. دشمنان اسلام به خوبی درک کرده‌اند تا زمانی که در جامعه‌ای مثل جامعه ایران روحیه شهادت طلبی وجود داشته باشد، دستشان کوتاه خواهد بود.

باید کاری کنیم که در خانواده و اجتماع روحیه شهادت طلبی پایدار بماند.

۱. وقعة الطف، ابومخنف کوفی، ص ۱۹۷.

رسول خدا ﷺ مردی را دید دعا می‌کند و می‌گوید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا تُسْأَلُ» خدایا از تو می‌خواهم بهترین چیزی را که به بندگان شایسته‌ات مرحمت می‌کنی به من مرحمت کنی، حضرت به او فرمود: اگر دعایت مستجاب شود، خونت در راه خدا ریخته می‌شود. (و به فیض شهادت می‌رسی)!

شیخ صدوق اعتقاد دارد که پیامبر ﷺ و همه ائمه علیهم‌السلام شهید شده‌اند و عاملان شهادت آنان را نیز معرفی کرده است و در پایان می‌نویسد:

«قَدْ أَخْبَرَ النَّبِيُّ وَالْأَيُّمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُمْ مَقْتُولُونَ وَمَنْ قَالَ إِنَّهُمْ لَمْ يَقْتُلُوا فَقَدْ كَذَّبَهُمْ وَمَنْ كَذَّبَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَ اللَّهَ وَمَنْ كَذَّبَ اللَّهَ فَقَدْ كَفَّرَ بِهِ وَخَرَجَ بِهِ عَنِ الْإِسْلَامِ»^۱

پیامبر و امامان خبر داده‌اند که آنان در راه خدا کشته می‌شوند و هرکس بگوید آنان شهید نشده‌اند، آنان را تکذیب کرده است و هرکس آنان را تکذیب کند، خدا را تکذیب کرده است و هرکس خدا را تکذیب کند، به او کافر شده و از اسلام خارج شده است.

علامه مجلسی نیز در بحار الأنوار فصلی به عنوان «ان الائمة لا يموتون الا بالشهادة» نوشته و جریان شهادت معصومین را در آن ذکر کرده است. خداوند در قرآن به این روحیه شهادت طلبی مؤمنان اشاره می‌فرماید:

«مَنْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۲

(در میان مسلمانان را مردمانی هستند که بر سر عهدشان با خدا برای فرار نکردن از میدان جنگ، صادقانه ایستادند. برخی شان شهید شدند و برخی منتظر شهادت‌اند. اینان به هیچ وجه تغییر عقیده ندادند.)

۱. مستدرک الوسائل، جلد ۱۱، حدیث ۱۲۲۹۵.

۲. شیخ صدوق، اعتقادات، ج ۵، ص ۹۹.

۳. احزاب، ۲۳.



روحیه شهادت طلبی یکی از ویژگی‌های یاران امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است. علی بن عبد الحمید از امام صادق ع نقل کرده است که در وصف یاران حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف فرموده‌اند:

درخواست شهادت می‌کنند و آرزو می‌کنند در راه خدا کشته شوند. شعار آنان 'یا لثارات الحسین' است.

و در آخر...

بحث را با مطلبی از حاج قاسم سلیمانی به پایان می‌رسانیم؛

از حاج قاسم پرسیدند بهترین دعا چیست؟

حاج قاسم گفت: «شهادت». آن نفر می‌گوید: «که خب عاقبت به خیری که بهتر است.» ایشان می‌گوید: «ممکن است کسی عاقبت به خیر شود ولی شهید نشود؛ ولی کسی که شهید بشود حتماً عاقبت به خیر هم می‌شود.»^۱



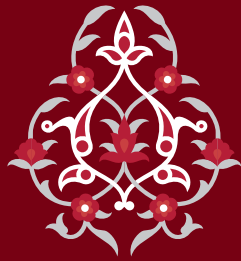
۱. روایت حبیب، قسمت ششم، به نقل از سردار رحیم صفوی.

مُسْلِمُونَ ﴿١٠٢﴾ وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ
فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ
فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

فصل ششم

وحدت با خودی و مقابله با دشمن اصلی

۱. این فصل، از کتاب «راه‌های نفوذ دشمن» و «دوگانه‌های سرنوشت ساز» اثر حجت الاسلام راجی استخراج شده است.





موفقیت در هر جبهه و در هر جهادی احتیاج به وحدت دارد. وحدت که یکی از لوازم مهم جهاد است به معنی تشخیص دشمن اصلی است. لذا نه تنها باید بتوانیم همفکران خود را بپذیریم، بلکه باید با سعه صدر و پذیرش بالا، از ایجاد تفرقه توسط دشمن بین ما و سایر افرادی که اختلافات جزئی با ما دارند جلوگیری کنیم.

متأسفانه برخی در برهه‌های مختلف نه تنها دشمن اصلی را فراموش می‌کنند بلکه حتی به جای دشمن فرعی، سرگرم اختلافات جزئی و تفاوت‌های کوچک می‌شوند.

یکی از زیبایی‌های خلقت، تفاوت‌ها و اختلافاتی است که به طور طبیعی در طبیعت ما، یا در طبع ما وجود دارد. شما یک فرش را نگاه کنید، چقدر زیباست، این زیبایی در اثر تفاوت بین رنگ‌ها پدید آمده است. اما آن زیبایی در فرش، در اثر ترکیب آن تفاوت‌ها است. پس تفاوت و اختلاف در این‌گونه موارد نه تنها بد نیست بلکه لازم و ضروری است. چرا مرد و زن با هم ازدواج می‌کنند؟ چون زن و مرد تفاوت‌هایی دارند، تمام زیبایی زندگی پذیرش این تفاوت‌ها، ترکیب این تفاوت‌ها و مدیریت این تفاوت و اختلافات است.

مشکل از آنجا شروع می‌شود که آدم‌ها نخواهند این تفاوت را بپذیرند، یا این تفاوت‌ها و اختلافات را عامل دشمنی و کینه‌توزی در جمع خودشان یا جامعه



خودشان قرار دهند. ما امروزه ایرانی داریم با ترکیب جمعیتی متفاوت و زبان‌ها و گویش‌ها و سلیقه‌های متفاوت، این ترکیب ترک، لر و کرد، عرب و فارس و... ایرانی زیبا را خلق کرده است. اما مشکل آنجاست که دشمنان بشریت، این ترکیب تفاوت‌ها را می‌خواهند تبدیل به تعارض و ضدیت کنند. جامعه را سلاخی کنند؛ از این ترکیب زیبا در بیاورند، آنها را گروه گروه کنند.

نقطه شکست جوامع، عدم مدیریت صحیح تفاوت‌ها و تبدیل ترکیب تفاوت‌ها به تعارض تفاوت‌ها هست. پس خیلی باید روی ترکیب این تفاوت‌های طبیعی در جامعه فکر کرد؛ حالا کدام عامل هست که می‌تواند قوی‌ترین عامل برای ترکیب بین تفاوت‌ها باشد؟ بعضی‌ها نژادپرستی را عامل وحدت می‌دانند. این هنر نیست، هنر آنجاست که شما بتوانی با پذیرش همه اختلافات، یک ترکیب ایجاد کنی. مثل اینکه آقا همه فرش سفید باشد، این قشنگ هست، یا نه ترکیب رنگ‌های متفاوت، به فرش زیبایی داده است؟ نژاد یا گوش به تنهایی نمی‌تواند عامل پایدار و قوی برای حفظ وحدت و شکوه یک جامعه باشد.

مهم‌ترین عامل مستحکم برای ترکیب یک جامعه، همدلی جامعه است؛ پس هم زبانی کافی نیست برای حفظ یکپارچگی جامعه؛ همدلی کار خداست^۱، بعد خدا می‌فرماید همدلی با محوریت ولایت محقق می‌شود؛ فرمود:

﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى سَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾^۲

۱. ﴿وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْتَقَمْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (الأنفال: ۶۳)

۲. آل عمران، ۱۰۳.

یعنی همگی با هم به ریسمان خدا یعنی ولایت چنگ بزنید، و متفرق نشوید. بعد خدا یادشان می‌آورد که به خاطر دین دشمنی‌ها، تبدیل به الفت قلبی شد. این همدلی‌ها را خدا رسماً به رسمیت می‌شناسد؛ از جهنم تفرقه خدا شما را نجات داد لذا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اولین اقدام، در مدینه، جامعه را یکپارچه کرد. عقد اخوت بین مؤمنین برقرار کرد.

مدیریت ولایت و شیوه حکمرانی ولایت، جامعه را یک پارچه می‌کند. همان‌طور حضرت زهرا عَلَيْهَا السَّلَام فرمودند: «امامت ما، عامل یکپارچگی جامعه است»^۱ چقدر مسئله انسجام جامعه مهم است، از بین همه کارکردهای مدیریت ولایت، به ایجاد یکپارچگی جامعه حضرت اشاره کردند.

اما مدیریت طاغوت چگونه جوامع را مدیریت می‌کند؟ بر اساس سیاست تفرقه بنداز و حکومت کن. مدل مدیریت فرعون این‌طوری بود که جامعه را تک پاره و سلاخی کرده بود.^۲

در میدان جنگ سخت، تشخیص موقعیت دشمن چندان دشوار نیست. می‌توان دشمن را دید و حرکات او را سنجید و متناسب با عملیات او، واکنش مناسب نشان داد؛ اما در جنگ‌های غیر سخت، دیگر تشخیص دشمن و سنجیدن رفتار او بسیار دشوار است. دشمن که گاهی در قالب یک دوست با چهره‌ای به‌ظاهر خیرخواهانه وارد عمل می‌شود، باعث فریفتن بخشی از نیروهای خودی می‌شود و چه بسا دوستان با یکدیگر دشمن شوند و از دشمن واقعی غفلت ورزند. قرآن‌های بر سر نیزه را می‌بینند و قرآن ناطق را تنها می‌گذارند. عدم تشخیص درست و دقیق دشمن، می‌تواند لطمات بزرگ و سهمگینی در پی داشته باشد. تاریخ اسلام تاکنون با آسیب‌های بزرگی از این ناحیه روبرو شده است.



۱. «إِمَامَتُنَا أَمَانَا لِيُفْرَقَةَ» (الاحتجاج، ج. ۱، ص. ۹۹)

۲. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا بِيَعًا» (قصص، ۴)



ایجاد وحدت در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی

حضرت علی علیه السلام نه در اندیشه حقوق شخصی خویش، بلکه به فکر اسلام و جامعه اسلامی بود. بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دین اسلام با تهدیدهای خارجی و داخلی مواجه بود. خارج از مرزهای اسلامی، خطر هجوم امپراتوری روم و ایران و از داخل، خطر توطئه‌های منافقان وجود داشت. این تهدیدها اساسی بود و می‌توانست به دین نوپای اسلام ضربه بزند؛ از این رو حضرت علی علیه السلام می‌کوشید تا از تفرقه در جامعه اسلامی جلوگیری کرده و وحدت را استوار سازد. امام علی علیه السلام در نامه‌ای به ابوموسی اشعری می‌نویسد:

«وَلَيْسَ رَجُلٌ - فَاعْلَمَ - أَحْرَصَ [النَّاسِ] عَلَى جَمَاعَةِ أُمَّةٍ
مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ أَلْفَتْهَا مَنِي ...»^۱

(بدان که در فراهم ساختن امت پیامبر صلی الله علیه و آله و یکپارچگی آنها با یکدیگر، کسی از من حریص‌تر نیست).

امام علی علیه السلام برای حفظ وحدت با خلفا همکاری می‌کرد و به آنها مشاوره می‌داد. خود حضرت علی علیه السلام در نامه‌ای، دلیل همکاری خود با دستگاه حکومتی زمان را این چنین بیان می‌فرماید:

«به خدا سوگند، هرگز فکر نمی‌کردم و به خاطرم خطور نمی‌کرد که عرب بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، امر امامت و رهبری را از اهل بیت او بگردانند (و در جای دیگر قرار دهند و باور نمی‌کردم) آنها آن را از من دور سازند! ... دست بر روی دست گذاردم تا این که با چشم خود دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله را نابود سازند. (در این جا بود) که ترسیدم اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم، شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگ‌تر بود؛ چرا که این بهره‌دوران کوتاه‌زندگی دنیا است که زایل و تمام می‌شود؛ همان گونه که «سراب» تمام می‌شود و یا همچون ابرهایی که از هم می‌پاشند. پس برای دفع این حوادث

به پا خاستم تا باطل از میان رفت و نابود شد و دین پابرجا و محکم گردید»^۱.

متأسفانه امروزه گروهی با تفسیر اشتباه از سیره اهل بیت علیهم السلام، وحدت جهان اسلام را در برخی از مناطق به خطر انداخته‌اند و به بهانه محبت کردن به اهل بیت علیهم السلام و بغض نسبت به دشمنان ایشان، حاضرند اسلام را از بین ببرند. اما در سیره و رهبری اهل بیت علیهم السلام همواره حفظ اسلام سرآمد تمام رفتارها و اقدامات بوده است که به تعدادی از آنان اشاره می‌شود.

صلح امام حسن علیه السلام

یکی از شاخص‌ترین اقدامات در حفظ اسلام، صلح پرشکوه امام حسن علیه السلام است که ایشان به دلایل متعددی مجبور به امضای تفاهم‌نامه با معاویه شدند که یکی از مهم‌ترین این دلایل، بروز حمله قریب‌الوقوع از جانب رومیان به منطقه شامات بوده است. رومیان که در نزدیکی مرز منطقه شامات و سوریه فعلی بودند، آماده حمله به مسلمین و بازپس‌گیری این مناطق بودند؛ اما امام شیعیان توجه به دشمن اصلی دارند و می‌دانند که اگر معاویه باشد، حداقل، نام اسلام باقی خواهد ماند؛ ولی اگر به جنگ با معاویه پرداخته شود و رومیان به منطقه حمله کنند، دیگر حتی نامی از اسلام باقی نخواهد ماند.

مشاوره دادن امام سجاد علیه السلام به خلفا

امام زین‌العابدین علیه السلام برای حفظ اسلام و تشیع و برای یاری رساندن به مسلمانان، هر زمان که حکام از امام علیه السلام چاره‌جویی می‌کردند، ایشان برای رشد و تعالی مسلمانان و جامعه اسلامی، آنچه را که به مصلحت اسلام بود، متذکر می‌شدند.

در عصر عبدالملک پارچه‌هایی که شعار مسیحیت و تبلیغات آنان به نام اب، ابن، روح‌القدس بر آنها نقش بسته بود، رواج یافت. حتی طرازهای مصری را





هم به تقلید از رومیان چنان نقش می‌زدند که موجب اعتراض مسلمانان شد. عبدالملک دستور داد بر طرازهای مصری به جای علامت تثلیث، آیه «شهد الله انه لا اله الا هو» بنویسند و ظاهراً این پارچه‌ها مبادله می‌شد و صادر می‌گشت. این خبر به امپراتور روم رسید. وی خشمگین شد و با هدایایی از عبدالملک خواست آنها را به صورت اول بازگرداند، ولی عبدالملک ترتیب اثر نداد و امپراتور تهدید کرد که سکه‌هایی ضرب می‌کند که در آن شتم و ناسزا به پیامبر ﷺ باشد. باتوجه به اینکه پول مملکت اسلامی در آن هنگام (به‌ویژه در شامات و مصر و ...) سکه‌هایی بود که در روم ضرب می‌شد، عبدالملک سخت ناراحت شد و راه چاره نداشت. از امام سجاد علیه السلام چاره خواست. امام سجاد علیه السلام برای حل مشکل دستور دادند که سکه‌هایی ضرب شود که یک روی آن «اشهد انه لا اله الا الله» و روی دیگر آن «محمداً رسول الله» باشد و سپس چگونگی قالب‌گیری و ضرب سکه را یادآور شد.^۱

از دیگر کمک‌های امام سجاد علیه السلام به خلفا می‌توان به جریان عبدالملک اشاره نمود. پادشاه روم برای عبدالملک بن مروان نامه‌ای نوشت به این مضمون که: «تو گوشت شتری را خوردی که پدرت بر آن سوار شد و از مدینه فرار کرد! من با سیصد هزار لشگر با تو سخت خواهم جنگید!» عبدالملک پس از دریافت این نامه به حجاج نوشت: «به سوی علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام نماینده‌ای بفرست و به او وعده‌های فراوان بده و آنچه را که ملک روم برای من نوشته، برایش بنویس.»

حجاج فرمان عبدالملک را اطاعت کرد. حضرت علی بن الحسین علیه السلام بعد از خواندن نامه فرمود: «برای پادشاه روم بنویسید: خداوند لوح محفوظی دارد که هر روز سیصد مرتبه به آن توجه می‌کند و در هر توجهی کسی را می‌میراند یا زنده می‌کند، عزیز بر می‌گرداند یا ذلیل می‌کند. من امیدوارم یکی از همین توجهات کار تو را تمام کند.»

حجاج پیام امام علیه السلام را برای عبدالملک فرستاد و عبدالملک نیز عیناً آن را

۱. حسینی، علی اکبر، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، نوبت اول، ۱۳۷۹، ج ۲، ص

برای پادشاه روم ارسال کرد. پادشاه روم بعد از خواندن نامه گفت: «این فقط می‌تواند از زبان یکی از پیامبران خدا خارج شده باشد».^۱

این مطلب نشان‌دهنده اعتقاد و اعتراف عبدالملک بن مروان به جایگاه بلند حضرت علی بن الحسین علیه السلام است. او می‌داند جواب تهدید پادشاه روم را باید از امام بگیرد و امام نیز در چنین وضعیتی برای بقای اسلام از راهنمایی او دریغ نمی‌فرماید.

تشخیص اولویت

ائمه اطهار علیهم السلام بین دشمن خارجی که مخالف اسلام است و آرزویی جز از بین بردن اسلام ندارد، با دشمن داخلی، تفاوت قائل بودند و اولویت را در یاری رساندن به دشمن داخلی در برابر دشمن خارجی می‌دیدند. در دوران مختلف دشمنان اصلی اسلام، با تغییر دادن ذهن مردم، و جابه‌جا کردن دشمن اصلی و فرعی و یا تغییر دادن اولویت‌ها سعی در حکمرانی ظلمانی خود بوده‌اند.

دشمن اصلی را بشناس

در کتاب شریف نهج البلاغه آمده است که

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام شخصی نزد ایشان آمده و گفت: «كَيْفَ دَفَعَكُمْ قَوْمُكُمْ عَنْ هَذَا الْمَقَامِ وَأَنْتُمْ أَحَقُّ بِهِ؟» (چه اتفاقی افتاد که جایگاه شما را درحالی که حق با شما بود، غصب کردند؟!) حضرت علی علیه السلام فرمودند: «يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، إِنَّكَ لَقَلْبُ الْوَضِيحِ، تُزِيلُ فِي غَيْرِ سَدَدٍ» (ای برادر بنی‌اسد، تو پریشان صحبت می‌کنی و حرف را در غیر جایش می‌زنی). آنگاه در ادامه فرمودند: «وَهُلُمَّ الْخُطْبَ فِي ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَلَقَدْ» (بگذار در رابطه با معاویه با تو صحبت کنم ...)^۲.

۱. بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۳۲ (به نقل از مناقب ابن شهر آشوب).

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۲.





این سخن مولای متقیان بدین معناست که اکنون چرا به دنبال مسائل حاشیه‌ای هستید و امور غیر لازم را دنبال می‌کنید. باید در هر زمان اولویت را تشخیص داد و اقدام فوری را در پیش گرفت. دشمن اصلی معاویه است و مسئله اصلی بحث درباره اوست. حال اگر امروز کسی نزد امام علی علیه السلام می‌رفت و ایشان می‌فرمودند دشمن زمانه‌ات را بشناس! منظور از دشمن چه کسی بود؟ آیا دشمن امروز کسانی به جز آمریکا، اسرائیل و ظالمان عالم هستند؟!

تدبیر میرزای شیرازی

یکی از ساکنین سنی مذهب سامرا که از میرزای شیرازی رنجشی در دل داشت و به علل نامعلومی به آن رادمرد تاریخ، کینه می‌ورزید، در یک فرصت مناسب میرزا محمد شیرازی فرزند ارشد میرزای شیرازی را مجروح ساخته و او در اثر ضربات وارده درگذشت. میرزای شیرازی در آن واقعه سکوت کرده و کمترین واکنشی نشان نداد.

دشمنان مسلمانان و عوامل خارجی آنان که برای ایجاد اختلاف میان گروه‌های مسلمان لحظه شماری کرده و از هر فرصتی سود می‌برند، خواستند از این حادثه به نفع خویش بهره‌برداری کرده و فتنه‌ای ایجاد نمایند. آنان به سامرا رفته و خواستار دستورات میرزای بزرگ در رابطه با قتل فرزندشان شدند. آن بزرگوار با دوراندیشی خاصی انگیزه آنان را از این مسئله فهمیده و با کمال قاطعیت به آنان فرمود: می‌خواهم خوب بفهمید که شما حق ندارید در هیچ‌یک از امور مربوط به ما مسلمانان و سرزمین‌های ما مداخله کنید. این یک قضیه ساده است که میان دو برادر اتفاق افتاده است.

هنگامی که این ماجرا در استانبول به خلیفه سنی مذهب عثمانی رسید، از موضع هوشمندانه مرجع شیعیان شادمان گشته و به والی بغداد دستور داد که شخصاً به حضور میرزا رسیده و ضمن تشکر به خاطر بزرگواری و دوراندیشی وی، از وقوع این حادثه عذرخواهی و از میرزای شیرازی دل‌جویی نماید.^۱

۱. گزیده سیمای فرزندگان، ص ۲۴۶ (به نقل از شیخ آقابزرگ)، ص ۲۸.

دشمن اصلی و دشمن فرعی زمانه

دشمن اصلی زمانه

انقلاب اسلامی ایران به دلیل ماهیت اسلامی آن و به چالش کشاندن سایر مکاتب سیاسی، به ویژه لیبرالیسم و سوسیالیسم و همچنین به دلیل تأثیرات عمده‌ای که در بیداری و آگاهی امت‌های مسلمان و مستضعف جهان، به دنبال داشت، منافع استکبار جهانی و نظام سلطه را به مخاطره انداخت؛ از این رو از همان ابتدای پیروزی خود با توطئه‌ها و دسیسه‌های نظام سلطه از قبیل ترورهای شخصیت‌های انقلابی، کودتای نظامی، جنگ تحمیلی، تحریم‌های اقتصادی و سیاسی و نظامی و تکنولوژیکی و ... مواجه شد و هم‌اکنون نیز آمریکا با اختصاص دادن بودجه‌های کلان، به صورت علنی از هرگونه اقدامی برای به چالش کشاندن و ایجاد مشکلات مختلف سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و ... در ایران حمایت می‌کند. به طور قطع نظام سلطه و استکبار جهانی به سردمداری آمریکا و دیگر ابرقدرت‌ها، دشمن اصلی انقلاب و بشریت و فرعون و یزید زمانند.

در اوج جنگ و حمله صدام به ایران، امام هوشیار و بصیر انقلاب، فرمود: «هرچه فریاد دارید، بر سر آمریکا بزنید». ایشان به درستی بین همه متخاصمان به ساحت جمهوری اسلامی، دشمن اصلی را تشخیص داده و همواره در سخنرانی‌ها و رهنمودهای خود، تأکید بر مبارزه همه‌جانبه با آمریکا داشتند. ایشان به روشنی برای مردم تشریح کردند که اگر جنگی در منطقه وجود دارد و اگر صدام و آل سعود و وهابیت در حال فتنه‌انگیزی هستند، باید ریشه آن را در واشنگتن و نیویورک جست.



دشمن فرعی زمانه

دشمن فرعی ما افراد، گروه‌ها، طیف‌ها و کشورهایی هستند که به تبعیت از دشمن اصلی، با نظام جمهوری اسلامی مبارزه کرده و در پی تضعیف و یا براندازی نظام هستند که از میان آنها می‌توان گروهک‌های سیاسی در داخل و یا خارج کشور، و نیز برخی گروه‌های روشنفکرنا را نام برد. همچنین برخی کشورهای اسلامی منطقه که به تحریک و به تبعیت از نظام سلطه علیه جمهوری اسلامی موضع‌گیری کرده و یا فعالیت می‌کنند و در نهایت گروه‌های تروریستی و تکفیری که امروزه در منطقه فعال هستند، از جمله آنها می‌باشند.

مقام معظم رهبری علیه السلام درباره دشمن فرعی بودن گروه‌های تکفیری معتقدند:

«امروز در بخش‌هایی، گروه‌های تکفیری علیه اسلام و شیعه و تشیع تلاش می‌کنند؛ اما اینها دشمنان اصلی نیستند. دشمن اصلی آن کسی است که اینها را تحریک می‌کند و پول در اختیارشان می‌گذارد و وقتی انگیزه اینها ضعیف شد، به وسایل گوناگون آنها را انگیزه‌دار کرده و تخم شکاف را بین آن گروه نادان و مردم ایران می‌افشاند»^۱.

نظام سلطه همواره در پیشبرد اهداف خود در ایران، به تحریک عناصر داخلی پرداخته و از طریق آنها دست به اقداماتی همچون کودتا و یا کشاندن بخشی از مردم به خیابان‌ها زده است (انقلاب‌های رنگی). این عناصر داخلی را می‌توان به عنوان دشمن فرعی نام برد که به تحریک و به تبعیت از دشمن اصلی، دشمنی می‌کنند.

بازی در زمین دشمن

از جمله برکات جمهوری اسلامی، رشد آگاهی و بینش سیاسی مردم است. مردم که اکنون بعد از گذشت بیش از ۴۰ سال از ظهور انقلاب، به خوبی با



۱. بیانات رهبر انقلاب در مراسم سالگرد ارتحال امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۳/۰۳/۱۴.

نظریه‌های گوناگون آشنا شده و فرصت اداره کشور را به افراد و سلاطین مختلف داده‌اند، می‌توانند مسائل مختلف و نیز عملکرد مسئولین را در قبال مشکلات، تجزیه و تحلیل نمایند. بدون شک یکی از بارزترین صفات مردم ایران، شعور و تحلیل سیاسی آنهاست. مردم به خوبی و با رعایت احترام مسئولین، آنها را از پایین‌ترین رده تا بالاترین رده، با ادله و بیانی محکم مورد انتقاد و بعضاً تشویق قرار می‌دهند. مردم می‌دانند که اگر بحث و جدلی وجود دارد، مربوط به خود مردم ایران است و به هیچ‌کس اجازه دخالت نمی‌دهند؛ اما در این بین بعضی از افراد کم‌خرد، با مطرح کردن برخی از مسائل ملی با بیگانگان، پای آنها را به مسائل کشور باز می‌کنند. این افراد بازماندگان تقی‌زاده‌های دوران مشروطه هستند و امروز در قالب پست‌ها و سمت‌های مختلف، تفکر غرب‌زده خود را به بدنه جامعه تزریق می‌کنند.

همه مردم در هر حزب و گروه سیاسی که باشند، باید بر این نکته توجه داشته باشند که بحث و جدل سیاسی تنها مربوط به داخل مرزهای کشور است و اگر روزی بیگانه‌ای قصد تجاوز به کیان جمهوری اسلامی را داشته باشد، بر همه ملت ایران واجب است که از آن به نحو احسن دفاع کنند.

در این باره نقل است که روزی، نوکری بود که همیشه از ارباب خود کتک می‌خورد. یک روز عده‌ای آمدند و به ارباب گفتند: غریبه‌ها دارند نوکرت را می‌زنند. به سراغ آنها رفت و با آنها درگیر شد و نوکر را نجات داد. خاک لباس‌های او را تکاند و به داخل خانه آورد. مردم گفتند: این همان نوکری است که تا دیروز کتکش می‌زدی! گفت: آن مربوط به داخل خانه بود، اما این مربوط به بیرون است. نمی‌خواستم دشمن شاد شوم.

درباره کشور نیز همین مسئله وجود دارد. شاید در داخل کشور سلاطین مختلفی وجود داشته باشد و به برخی از مسئولین انتقاد داشته باشیم، اما هنگامی که در مقابل دشمن اصلی قرار می‌گیریم، متحد و یکپارچه خواهیم بود.

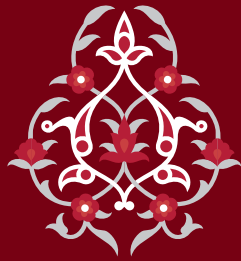


فِي ذِكْرِي ﴿٤٢﴾ أَذْهَبًا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ﴿٤٣﴾ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا
لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ ﴿٤٤﴾ قَالَ رَبَّنَا إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُقْرَطَ عَلَيْنَا

فصل هفتم

شجاعت^۱

۱. این فصل، از کتاب «دوگانه های سرنوشت ساز» و «زیبایی ها و زشتی های کربلا» اثر حجت الاسلام
راجی استخراج شده است.





یکی از مهم ترین ویژگی های مجاهدین راه تبیین، شجاعت است. هیچ جهادی را پیدا نمی کنید که فردی با ترس و بزدلی بتواند در آن پیروز شود.

انسان باید همانطور که در جهاد نظامی توان و جرأت ایستادگی در مقابل تیر و گلوله ها را دارد، در جهاد تبیین نیز شجاعت ایستادگی در مقابل طعن ها و ناسزاها و نفرین ها را داشته باشد.

کسی که دلش پر است از ترس از غیر خدا، نمی تواند واقعیت های عالم را به درستی ببیند. بزرگترین واقعیت این عالم، خدا و نصرت خدا است. وقتی کسی از غیر خدا ترسید، نمی تواند به خدا تکیه کند. اولین اثر ترس از خدا، شجاعت است. حرکت حضرت موسی علیه السلام از جنس جهاد تبیین بود. لذا حضرت موسی علیه السلام به خدا عرضه داشت برادرم! هارون را با من بفرستد چرا که او فصیح تر هست^۱، اینجا دیگر تیغ زبان باید برنده باشد. بتوانید خوب روشنگری کنید.

در ماموریت جهاد تبیین حضرت موسی علیه السلام، خداوند متعال به او فرمود:

﴿ادْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ﴾^۲

به سمت فرعون بروید چرا که او طغیان کرده و از حد گذرانده.

۱. قصص، ۲۴.

۲. طه، ۴۳.

بعد فرمود:

﴿فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى﴾^۱

طوری با او سخن بگویید، [که بتوانید روی او اثر بگذارید] یا سر به راه شود و متذکر یا بترسد.

در جهاد تبیین کاری کن دشمن بترسد. اما با این حال موسی و هارون از این نگران بودند که ممکن است این مرد قلدر زورمند مستکبر که آوازه خشونت و سر سختی او همه جا پیچیده بود قبل از آن که موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ و هارون عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ابلاغ دعوت کنند، پیش دستی کرده، آنها را از بین ببرد. لذا، «گفتند: پروردگارا! از این می ترسیم که بر ما پیشی گیرد (و قبل از بیان حق، ما را آزار دهد) یا طغیان کند» و نپذیرد! خداوند فرمود:

﴿لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾^۲

نترسید من با شما هستم، هم می شنوم و هم می بینم»

چقدر به انسان شجاعت می دهد، با خدا بودن. تو بدانی خدا می شنود و می بیند. آیا توجه به حضور خدا، برای ما شجاعت آفرین نیست؟
خداوند متعال در توصیف بندگان مجاهدی که آنها را دوست دارد می فرماید:

﴿... فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا
يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ...﴾^۳

به زودی خدا گروهی [دیگر] را می آورد که آنان را دوست می دارد و آنان [نیز] او



تبیین با نور قرآن (جلد اول)

۱. همان، ۴۴.

۲. همان، ۴۶.

۳. مائده، ۵۴.

را دوست دارند [اینان] با مؤمنان فروتن [و] بر کافران سرفرازند در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند.

بدون شجاعت، جهاد تبیین ممکن نیست، چون یا نمی‌توان حق را بگویی یا درست نمی‌توانی حق را بازگو کنی. جهاد بدون شجاعت امکان ندارد. ترسوها، نمی‌توانند به جهاد بروند. در جهاد تبیین هم، شجاعت و نترسیدن از غیر خدا، اصل اساسی است.

یکی از فضایل مهم اخلاقی شجاعت است. فردی که خود را قرآنی و شیعه و مسلمان می‌داند، باید شجاع باشد. در طول تاریخ هم، مؤمنان همیشه بر پایه شجاعت جلو رفته‌اند.

شیعه نماد شجاعت است. در سیره اهل بیت علیهم‌السلام می‌بینید که تمام این بزرگواران و همچنین یارانی که تا آخر با ایشان ماندند، شجاع بودند.

ویژگی‌های افراد شجاع

۱. مبارزه با نفس

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند:

«أَشَجُّعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»^۱

اولین ویژگی که اگر فردی داشته باشد، به عنوان فردی شجاع شناخته خواهد شد، غلبه بر هوای نفس است.

قوی‌ترین دشمن انسان، ابلیس است. اگر انسان بتواند در مبارزه، پشت ابلیس را بر خاک بزند، قطعاً شجاع‌ترین فرد خواهد بود. پس گام اول برای شجاع بودن، این است که شمشیر برداریم و با شیطان بجنگیم. شجاع‌ترین انسان‌های تاریخ

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، باب ۷۶، حدیث ۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۱۱، باب ۸۱، حدیث ۱۳۶۵۸.





کسانی بودند که توانستند شیطان را مغلوب کنند. گاهی چشم‌بستن به روی نامحرم، بیشتر از دردست‌گرفتن اسلحه برای جنگ با دشمن ظاهری، شجاعت می‌خواهد. آن‌هایی که در جهاد اصغر، یعنی مبارزه با همین دشمن ظاهری موفق شدند، کسانی بودند که ابتدا در مبارزه با نفس پیروز شده بودند.

بعضی از مردم، همه خطاهای فرزندانشان را با جملات «جوان است» یا «جوانی کرده»، توجیه می‌کنند. مگر خیلی از شهدا از صدر اسلام تا به الان جوان نبودند؟! مگر بیشترین شهدای دفاع مقدس از بین جوانان نبودند؟! الگوی یک جوان، باید افرادی مثل شهید کاوه، شهید همت، شهید باکری و... باشند؛ نه جوانانی که در شبکه‌های مجازی با هدف تخریب اعتقادات جوانان فعالیت می‌کنند.

شجاعت به زور بازو و خال‌کوبی نیست؛ شجاعت، ایستادن و زمین‌نخوردن در مقابل دشمن، به خصوص ابلیس، است. وقتی شخص این‌قدر ضعیف و ذلیل است که حتی نمی‌تواند روزه بگیرد، بزرگ‌شدن دور بازویش چه فایده‌ای دارد؟! متأسفانه ارزش‌ها در حال جابه‌جاشدن هستند.

تعریف شجاعت از دید علما و عرفا با نظر اکثر مردم متفاوت است:

ملک‌شاه سلجوقی بر فقیهی گوشه‌نشین و عارفی عزلت‌گزین وارد شد. حکیم سرگرم مطالعه بود و سر برنداشت و در برابر پادشاه تواضع نکرد. سلطان خشمگین شد و به حکیم گفت: «آیا نمی‌دانی من کیستم؟! من آن سلطان مقتدری هستم که فلان‌گردن‌کش را به خواری کشتم و فلان یاغی را به زنجیر کشیدم!»

حکیم خندید و گفت: «من نیرومندتر از تو هستم؛ زیرا من کسی را کشته‌ام که تو اسیر چنگال بی‌رحم او هستی!» شاه با حیرت پرسید: «او کیست؟!» حکیم به نرمی پاسخ داد: «آن نفس است! من نفس خود را کشته‌ام و تو هنوز اسیر نفس اماره خود هستی و اگر اسیر نبودی، از من نمی‌خواستی پیش پای تو

به خاک افتم و عبادت خدا بشکنم و ستایش کسی را کنم که چون من انسان است.» ملک‌شاه از شنیدن این سخن شرمند شد و عذر خطای خود خواست.^۱

داستان تکان‌دهنده امیر

مبارزه با تملیلات ناپسند نفسانی قهرمانان بسیاری دارد که در زمان ما نیز وجود دارند و می‌توانند سرمشق ما در زندگی قرار گیرند. داستان زیر، داستان قهرمانی در عصر ما می‌باشد.

«نوجوانی خوش‌سیمای به نام «امیر» در خانواده‌ای بسیار ثروتمند و مرفه زندگی می‌کرد. پدر و مادرش هر دو پزشک بودند، اما به ارزش‌ها و دستوره‌های دین چنانکه باید پایبند نبودند. آنها صبح زود از خانه بیرون می‌رفتند و فقط آخر شب برای استراحت به خانه برمی‌گشتند. آنها برای آنکه امیر احساس تنهایی نکند، دخترخاله او را که او نیز هم‌سن امیر بود، به فرزندخواندگی پذیرفتند و او را در خانه خویش جای دادند. از آن زمان، آرامش زندگی امیر به هم خورد؛ چرا که دخترخاله‌اش همانند زیخا، همواره خود را به امیر عرضه می‌داشت و درخواست عمل نامشروع می‌کرد؛ ولی امیر، یوسف‌وار امتناع می‌ورزید و خود را به چنین گناه بزرگی آلوده نمی‌کرد. او از این وضعیت پیش‌آمده بسیار نگران بود که نکند سرانجام تسلیم شود و گوهر عفاف خود را از دست دهد.

امیر در این میدان مبارزه با نفس و شیطان و در این نگرانی بسیار شدید، نامه‌ای به مجله «زن روز» می‌نویسد و از آنها راه چاره می‌جوید؛ اما یک هفته بعد از نوشتن نامه، یک شخصیت معنوی را در خواب می‌بیند که به او می‌گوید: «امین، به دانشگاه اصلی برو. وقتت را تلف نکن». بدین ترتیب، امیر که اینک مفتخر به عنوان «امین» شده بود، عازم جبهه نور می‌شود و پیش از رفتن، نامه‌ای دیگر برای مجله «زن روز» می‌نویسد و سرانجام، چهار روز پس از اعزام به جبهه، در عملیات کربلای ۴ در میقاتگاه شلمچه، شهید شیرین‌شهادت را می‌نوشد و به دیدار پروردگار نائل می‌شود.^۲



۱. محمود حکیمی، هزارویک حکایت تاریخی، ج ۳، تهران: قلم، ۱۳۶۶، ص ۶۹.

۲. محمدی مقدم، فرید، درس‌نامه عفاف، ص ۱۲۵-۱۲۹ (با تصرف و تلخیص).



کسانی در مقابل دشمن بیرونی می‌توانند مقاومت و شجاعت از خود نشان دهند که دشمن درونی را شکست داده باشند. امام شهیدان نیز خارج از این چارچوب عمل نکرده و قبل از اینکه به جنگ با دشمنان بزرگ عصر خود برود و قبل از این که بت شاه و بت آمریکا را بشکند، بت نفس خود را شکسته بود.

پیامبر مکرم اسلام ﷺ قبل از این که به پیامبری برسند، در مراحل عالی خودسازی قرار گرفته بودند. اوج مبارزه امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز به عنوان شجاع‌ترین افراد، مبارزه با شیطان بود. اولین گام برای پیروزی بر دشمنان بیرونی این است که انسان از شیطان درونی لطمه و شکست نخورد و در کارزار جنگ با ابلیس پیروز گردد.

کسانی که از دشمن می‌ترسند، غالباً افرادی هستند که در مقابله با شیطان نفس شکست خورده‌اند و در مقابل، کسانی که در مقابل شیطان نفس و ابلیس پیروز شده‌اند، قطعاً در مقابل دشمن بیرونی نیز پیروز خواهند شد. اگر امروز نگاه قهرمانانه شهید حجبی همه دل‌ها را به خود جذب می‌کند، برای این است که این چشم‌ها در خلوت، خود را آلوده گناه نکرده است. این شجاعت و دلیری که در رفتار او بود، حاصل خودسازی و ممارست‌هایی است که در جنگ با نفس داشته است. به راستی که قهرمانان جهاد اکبر، قهرمانان جهاد اصغر نیز هستند.

۲. شجاعت در بیان حق

دومین ویژگی فرد شجاع - خصوصاً در جهاد تبیین - شجاعت در گفتن حق است؛ مثلاً اگر فردی با یک دروغ بتواند ثروت خوبی به دست بیاورد، باید شجاعت به خرج دهد و حقیقت را بگوید. پیامبر مکرم اسلام ﷺ می‌فرمایند:

«قُلِ الْحَقُّ وَ لَوْ عَلَىٰ نَفْسِكَ»^۱

(حق را بگو، گرچه به ضررت باشد.)

یعنی اگر حقیقت برخلاف نظر تو، یا حتی بر ضد نفس تو هم هست، باید آن را بگویی. در داستانی از ابوذر غفاری می‌خوانیم:

شجاعت عجیب حضرت علی علیه السلام در بیان حق

ابوذر وارد مجلسی شد، دید معاویه و همه سران بنی‌امیه نشسته‌اند. خندید! گفتند: «چرا خندیدی؟!» گفت: «یاد یک حدیث افتادم!» گفتند: «باید حدیث را بگویی.» گفت: «حدیث داریم: وقتی دیدید رئیس حکومت اسلامی معاویه است و همه دست‌اندرکاران، از بنی‌امیه هستند، خاک بر سر این کشور!» این مطلب به معاویه خیلی برخورد؛ چون با آن حدیث آبروی بنی‌امیه رفت.

دور او را گرفتند و گفتند: «یا باید بگویی این حدیث را از که شنیدی یا اینکه معلوم می‌شود این حدیث را بافتی تا آبروی ما را بریزی!» ابوذر گیر کرد. گفتند: «شاهدت کی است؟» گفت: «علی بن ابی طالب علیه السلام.» حضرت را آوردند و گفتند: «تو شاهد این حدیث بودی؟» فرمودند که نه! اما این را شنیده‌ام که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ابوذر هرچه می‌گوید، راست است. آسمان بر کسی سایه نیفکنده که راست‌گوتر از ابوذر باشد.»^۱

با این جمله، جان ابوذر نجات پیدا کرد؛ اما نکته مهم این است که حضرت علی علیه السلام از هم‌پیمانان به دروغ دفاع نمی‌کنند.

جهد تبیین با گفتن حق اتفاق می‌افتد و این شجاعت است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَكَانَ الْجُبْنَ مَعَ الْكُذْبِ»^۲

(اگر خلصت‌ها از یکدیگر متمایز شوند، هرآینه راستی با شجاعت باشد و بزدلی با دروغ.)

۱. محسن قرآنی، درس‌هایی از قرآن، ج ۱، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۶۷، ص ۵.

۲. علی بن محمد لیثی، عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۱۷، حدیث ۷۰۸۴؛ ابوالفتح آمدی، غرر الحکم، حدیث ۷۵۹۷.





یعنی کسی که دروغ می‌گوید، ترسوست. انسان‌های ضعیف ترس‌هایی دارند، مثل ترس ازدست‌دادن شهرت، ازدست‌دادن محبوبیت، ترس از پیشرفت دیگران، ترس ازدست‌دادن مال و موقعیت اجتماعی و... که برای احتراز از آن ترس‌ها دروغ می‌گویند. انسان شجاع به دروغ‌گفتن نیازی ندارد. دروغ، گناه بزرگی است؛ اما غالب مردم خیلی راحت دروغ می‌گویند.

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ لِحُزْنٍ أَفْقَالًا وَ جَعَلَ مَفَاتِيحَ تِلْكَ الْأَفْقَالِ الشَّرَابَ وَ الْكَذِبَ شَرًّا مِنَ الشَّرَابِ»^۱

(خداوند متعال برای شر و بدی، قفل‌هایی قرار داده و کلید آن قفل‌ها شراب است. دروغ از شراب هم بدتر است.)

در دنیای امروزی، دروغ لحظه‌به‌لحظه بیشتر می‌شود و جریان‌های دروغ‌پرداز فعالیت خود را گسترش می‌دهند؛ به‌ویژه از وقتی شبکه‌های مجازی و ماهواره‌ای و امثال این‌ها عمومیت پیدا کرده است.

۳. شجاعت در برابر دشمن

سومین مصداق شجاعت، شجاعت در مقابل دشمن است.

وصیت حبرین عدی

حبرین عدی یکی از اصحاب برجسته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و از هواداران خالص امیرالمؤمنین علیه السلام بود. پس از اینکه مأموران معاویه او را بازداشت کردند و به زندان انداختند، بارها از او و یارانش خواستند که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیزاری بجویند تا آزاد شوند، اما ایشان امتناع کردند. رفتارهای او زمانی که در بند بود و قبل از شهادتش، این شجاعت را به خوبی نشان می‌دهند:

طبق برخی نقل‌ها، وقتی مأموران آماده شدند آنان را به قتل برسانند، فرزند

حجر به نام همّام نیز همراه پدر بود. حجر به جلاّد گفت: «اگر به کشتن پسر همام نیز مأموریت داری، او را زودتر از من به قتل برسان.» جلاّد نیز چنین کرد. وقتی به حجر گفته شد که چرا چنین خواستی و داغدار فرزند نوجوان خویش شدی، گفت: «ترسیدم پسرم وقتی شمشیر را بر گردن من ببیند، وحشت کند و دست از ولای امیرالمؤمنین (علیه السلام) بردارد و در نتیجه، در روز قیامت من و او در بهشت برین که خداوند به صابران وعده داده است، همراه هم نباشیم.»^۱

هنگامی که خواستند او را بکشند، مهلت خواست تا دو رکعت نماز بخواند. نمازش کمی طول کشید. پرسیدند: «چرا طول دادی؟ آیا از مرگ می ترسی؟!» گفت: «هرگاه وضو گرفته‌ام، به دنبالش نماز خوانده‌ام و هیچ نمازی را به کوتاهی این نماز ادا نکرده‌ام.»

او همچنین وصیت کرد که پس از شهادتش با غل و زنجیر و با تنی خون‌آلود دفنش کنند تا با این حال در روز رستاخیز به مخاصمه با معاویه برخیزد.^۲

سخن گفتن از این شجاعت‌ها آسان است، اما انجامش کار هرکسی نیست.

مردم ایران به لطف الهی همیشه این شجاعت را داشته و دارند. مردم در بسیاری از کشورهای دنیا در برخورد با دشمن این‌گونه نیستند و اگر جنگی اتفاق بیفتد، پنهان می‌شوند یا فرار می‌کنند. ویژگی شجاعت، مخصوص مسلمانان و به خصوص ایرانی‌هاست که محکم در برابر دشمن می‌ایستند. نقطه مقابل مسلمانان، یهودیان هستند که در طول تاریخ ضعف و ترسشان بر همگان اثبات شده است.

خداوند در قرآن به همین بحث اشاره می‌کند و می‌فرماید:

۱. سید محسن امین عاملی، *اعیان الشیعه*، ج ۴، بیروت: دارالتعارف، ۱۴۰۶، ص ۵۷۱؛ سید علی‌خان شیرازی، *الدرجات الرفیعه*، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳، ص ۴۲۷.

۲. یوسف بن عبدالله القریطی المالکی، *الاستیعاب*، ج ۱، ص ۳۳۱؛ ابن عساکر، *تهذیب تاریخ دمشق*، ج ۴، ص ۸۹.



﴿لَنْ يَضُرُّكُمْ إِلَّا أذى وَإِنْ يقاتِلُوكُمْ يولُوكُمْ الْأَذبَارُ ثُمَّ لَا

يُنصِرُونَ﴾^۱

دشمنان، به ویژه یهودی ها، هرگز نمی توانند به شما ضربه کاری بزنند؛ ولی کمی در دسر برایتان درست می کنند. اگر هم با شما پیکار کنند، فوری پا به فرار می گذارند. هیچ وقت هم رنگ پیروزی را نمی بینند!

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره ایرانیان می فرماید:

﴿لَوْ كَانَ الدِّينُ مُعَلَّقًا بِالثُّرَيَّا لَتَنَاقَشَتْهُ رِجَالٌ مِنْ أبنَاءِ

فَارِسٍ﴾^۲

(اگر دین به ثریا آویخته باشد، مردمانی از ایران آن را به دست خواهند آورد.)

جوانان ایرانی در هشت سال دفاع مقدس این فرمایش را ثابت کردند و دین خدا را احیاء

شجاعت امام خمینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

شهدا الگوهایی از میان اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و علما داشتند. الگوی روز شهدا حضرت امام رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بود که به جرئت می توان گفت جدای از معصومان، انسانی شجاع تر از ایشان پیدا نمی شود. ایشان در دوران هشت سال جنگ تحمیلی، زمانی که تهران موشک باران می شد، حاضر نشد حتی یک بار به پناهگاه برود. به امام رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفتند: «آقا، در محله جماران پناهگاه زده اند. بروید آنجا پناه بگیرید.» فرمود: «هر وقت همه مردم ایران پناهگاه داشتند، من هم می روم.»

در برگه دیگری از تاریخ از قول آیت الله بهاء الدینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ نقل شده است:

در زمان رضاشاه، که کسی جرئت حرف زدن نداشت، در مدرسه فیضیه نشسته بودیم که یکی از مأموران شاه وارد مدرسه شد و شروع به فحاشی و توهین به



۱. آل عمران، ۱۱۱.

۲. فضل بن حسن طبرسی، احتجاج، ج ۳، ص ۲۰۸.

مقدسات کرد. همه طلبه‌ها از ترس به حجره‌هایشان رفتند. من شاهد بودم امام خمینی رحمته‌الله‌علیه که بیست و چند سال بیشتر نداشت، جلو آمد و چنان سیلی بر صورت او نواخت که عینکش چهارتکه شد!

از این روایات تاریخی معلوم می‌شود که ایشان در جوانی نیز بسیار شجاع بود:

پس از قیام پانزده خرداد، شاه به اسدالله علم، وزیر دربار گفت: «این خمینی کیست که آشوب به راه انداخته؟!» علم گفت: «یادتان هست وقتی شما به منزل آقای بروجردی در قم وارد شدید، همه علما بلند شدند، اما یک سیدی بلند نشد؟!» شاه گفت: «بله.» علم گفت: «این همان است!»^۲

اکنون این حکایت شنیدنی از نحوه برخورد امام رحمته‌الله‌علیه با شاه را بخوانید:



زمانی، بهائیان در ابرکوه مسائلی را به وجود آورده بودند و در خلال آن، تنی چند از جماعت به دستور شوقی افندی، رهبر وقت بهائیان، کشته شدند. رژیم پهلوی عده‌ای را به عنوان قاتل و مؤثر در این واقعه دستگیر کرد و حتی صحبت بود که قرار است آنان اعدام شوند. آقای بروجردی رحمته‌الله‌علیه وارد عمل شد تا از اعدام افراد ممانعت کند. ظاهراً به امام رحمته‌الله‌علیه گفته بود که شما از طرف من به نزد شاه بروید و از قول من بگویید که قاتلان ابرکوه (ابرقو) باید آزاد شوند. امام هم پذیرفت که این مأموریت را انجام دهد. ایشان سوار یک بنز سفیدرنگ می‌شود و نزد شاه می‌رود. دفتر آقای بروجردی هم با دربار شاه هماهنگی‌های لازم را به عمل می‌آورند. دربار و دستگاه سلطنت در آن روز به گونه‌ای بود که هر فرد مراجعه‌کننده، باید حتماً با ماشین مشکی وارد شود و وقتی به دربار می‌رود، یک سرنشین بیشتر نداشته باشد و باید در ورودی اول کاخ از ماشین خودش پیاده شود و با ماشین مخصوص آنجا بقیه راه را تا مقابل اتاق انتظار طی کند و مدت‌ها در آنجا منتظر بماند تا موعد ملاقات فرا برسد. بعد از آن کلاهش را بردارد و باقی تشریفات معمول را به جا آورد. لباس و کفشش باید واجد فلان

۱. سید جواد بهشتی، خاطرات حجت‌الاسلام قرائتی، ج ۲، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۳۳.



خصوصیات باشد و وقتی وارد اتاق شاه شد، بایستد تا به او اجازه نشستند دهند. حتی وضعیت به گونه‌ای بود که قبل از ملاقات، مجموعه این آداب را به فرد تعلیم می‌دادند! وقتی امام به تهران رفت، دم در کاخ، به نگهبان گفته بود: «بگویند روح الله از طرف آیت الله العظمی بروجردی آمده است!» به ایشان می‌گویند: «آقا جان، باید ماشین شما عوض شود! باید رنگش مشکی باشد!» امام می‌فرماید: «نه، من داعی ندارم که ماشین را عوض کنم. اگر نمی‌شود که برمی‌گردم!»

نگهبان به داخل می‌رود و ظاهراً اطلاع می‌دهد که نماینده‌ای از طرف آقای بروجردی آمده است. قبول می‌کنند که امام با همان ماشین غیراستاندارد وارد شود. وقتی ایشان وارد اتاق انتظار می‌شود، منتظر نمی‌ماند و بی‌مقدمه وارد اتاق شاه می‌شود. به ایشان می‌گویند: «باید کلاهتان را بردارید.» امام ترتیب اثر نمی‌دهد و بدون برداشتن عمامه و سرزده به اتاق شاه می‌رود و روی صندلی مخصوص شاه در پشت میز می‌نشیند!

هنوز شاه وارد اتاق نشده است، وقتی محمدرضا وارد می‌شود، در کمال تعجب می‌بیند که تنها صندلی موجود در اتاق اشغال شده است. این است که دستور می‌دهد صندلی دیگری بیاورند. صندلی می‌آورند و شاه می‌نشیند و امام هم مختصر احترامی که از بُعد اخلاقی لازم دانسته انجام می‌دهد و بعد از آن بی‌درنگ وارد اصل موضوع می‌شود و می‌گوید: «حضرت آیت الله العظمی بروجردی فرمودند قاتلان بهائیان ابرقو باید آزاد شوند.» به کار بردن تعبیر «فرمودند» در حضور شاه و استعمال آن برای غیر او جرئت زیادی می‌طلبید و امام از این جهت طعنه بزرگی به شاه زد. در فاصله‌ای که امام با شاه ملاقات داشته، برای ایشان یک استکان چای می‌آورند که ایشان بدان لب نمی‌زنند. شاه در پاسخ می‌گوید: «از قول من به ایشان سلام برسانید و بگویید: شاه مشروطه که کاری از دستش بر نمی‌آید! امام مجدداً تکرار می‌کند: «قاتلان بهائیان ابرقو باید آزاد شوند!» بعد از جا برمی‌خیزد و بدون خداحافظی از اتاق خارج می‌شود و به قم مراجعت می‌کند. بعضی از روزنامه‌ها به درج خبر ملاقات امام و شاه مبادرت کردند و حتی این نکته را هم افزودند که شاه بلافاصله،

دستور آزادی قاتلان را صادر می‌کند.

اسدالله عَلم می‌گوید موقعی که آقای خمینی بلند شد و رفت، شاه رو به من کرد و گفت: «من نفهمیدم این شاه بود یا من شاه بودم! دیگر این‌طور افراد را در قصر راه ندهید!»^۱

یکی دیگر از داستان شگفت از شجاعت امام رحمته الله علیه گفت‌وگوی سرهنگ مولوی با ایشان در زندان است:

«در نوروز سال ۴۲ به مناسبت سالگرد شهادت امام صادق علیه السلام مراسمی باشکوه در مدرسه فیضیه قم بر پا شده بود. کماندوهای شاه معدوم، به طلاب و مردم حمله کرده و جنایاتی را مرتکب شدند که روی تاریخ را سیاه کردند. فرمانده این دژخیمان، سرهنگ مولوی، رئیس ساواک تهران بود. حضرت امام رحمته الله علیه در روز عاشورا که مصادف با ۱۳ خرداد همان سال بود، در مدرسه فیضیه سخنرانی تاریخی و مهمی را در جمع ده‌هزار نفر ایراد فرمودند. در ضمن آن سخنرانی که عمده خطاب‌شان به شاه بود، از ماجرای جنایات بار فیضیه صحبت کردند. وقتی می‌خواستند از سرهنگ مولوی نام ببرند، فرمودند: «... آن مردک آمد در مدرسه فیضیه، حالا اسمش را نمی‌برم. آن وقت که دستور دادم گوش‌هایش را ببرند، آن وقت اسمش را می‌برم...».

دو روز بعد، یعنی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ امام را دستگیر کرده و در سلولی در پادگان عشرت‌آباد تهران زندانی کردند. مرحوم حاج‌آقا مصطفی رحمته الله علیه از حضرت امام نقل می‌کرد که در همان ساعاتی اول زندانی شدن، سرهنگ مولوی وارد شد و با همان ژست قلدر مآبانه و بالحن مسخره‌آمیز گفت: آقا تازگی دستور نداده‌اید که گوش کسی را ببرند؟!

او با این سخن خواسته بود که نیش زهرآگین خود را بزند و به خیال خودش، با این طعنه، روحیه امام را تضعیف کند؛ ولی امام رحمته الله علیه بعد از چند لحظه سکوت، سرشان را بلند می‌کنند و بالحنی مطمئن و محکم می‌فرمایند: «هنوز دیر نشده است».



در آن روزها انتظار می‌رفت که سرهنگ با خوش‌رقصی‌ها و توانایی‌هایی که در رابطه با ساواک، از خود نشان می‌داد، ارتقا یافته و احیاناً به مقام ریاست کل ساواک برسد، ولی دیری نگذشت که همه چیز معکوس شد. سرهنگ به یکی از مناطق دور افتاده آذربایجان انتقال یافت و بعد از چندی شایع شد که در حادثه سقوط هلی‌کوپتر هلاک شده است. بدین‌گونه، بدون آنکه خیلی دیر شود، در حقیقت گوش او بریده شد.^۱

همین شجاعت بود که امام رحمته‌الله‌علیه را امام کرد و شهدا به عشق ایشان زیر تانک می‌رفتند.

مقایسه دور رهبر

برای نشان دادن شجاعت امام، می‌توان برخورد ایشان و صدام را در جریان دفاع مقدس مقایسه کرد و به شجاعت امام پی برد. صدام علی‌رغم برخورداری از حداکثر نیرو و توان، دچار ترس و رعب زایدالوصفی بود که حتی اطرافیان او نیز از این جریان مطلع می‌شدند. برای نمونه ژنرال «حسین کامل مجید»، وزیر صنعت و صنایع نظامی رژیم بعث و داماد معدوم صدام پس از فرار به اردن در زمستان سال ۱۳۷۴، طی مصاحبه‌ای مفصل با نشریه «السفیر» چاپ بیروت گفته است:

«در عملیات «شوش - دزفول» [فتح‌المبین]، هنگامی که نیروهای ایران در منطقه سپاه چهارم عراق پیش‌روی کردند، واحدهای پشتیبانی این سپاه رزمی نیز از بین رفت و چیزی نمانده بود که صدام و همراهان او، که من هم جزء آنها بودم، به اسارت نیروهای ایرانی درآیند. در آن لحظات، رنگ از چهره صدام پریده و بسیار نگران بود. صدام به ما نگاه کرد و گفت: از شما می‌خواهم در صورتی که اسیر شدیم، من و خودتان را بکشید...»^۲

در مقابل، حضرت امام خمینی رحمته‌الله‌علیه در نهایت شجاعت و صلابت بود.

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. روزنامه کیهان، شماره ۱۹۲۳۲، مورخ ۸/۲۶/۸۷، ص ۹ (فرهنگ مقاومت).

حجت الاسلام رحیمیان که سال‌ها محضر حضرت امام خمینی رحمته الله علیه را درک کرده است، در خاطرات خود می‌نویسد:

«مکرر اتفاق افتاد که در حین تشریف به خدمت‌شان، در همان جای همیشگی صدای ضد هوایی یا انفجار، زمین را می‌لرزاند. یک بار ساعت حدود هشت و ده دقیقه صبح بود که موج انفجار ناشی از اصابت موشک به نزدیک‌ترین نقطه به جماران، چنان همه‌جا را تکان داد که در اتاق به شدت باز شد و به پشت اینجانب که نزدیک در نشسته بودم، خورد. در آن حال، من تمام توجهم به امام رحمته الله علیه بود، ولی هیچ‌گونه تغییر و واکنشی در چهره امام رحمته الله علیه ندیدم. بعد هم باتوجه به اینکه با دستگاه مخصوصی به‌طور مداوم، قلب حضرت امام رحمته الله علیه تحت کنترل بود و کمترین تغییر در تپش قلب مبارکشان، روی صفحه مانیتور منعکس و ثبت می‌شد، از یکی از پزشکان مراقب، تحقیق کردم. معلوم شد که این حوادث و صداهای مهیب که برای یک لحظه هم که شده، قلب همه را تکان می‌داد، در مورد حضرت امام که مصداق بارز «كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ؛ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ»^۱ بودند، نه فقط در ظاهر چهره پرصلابت‌شان کمترین تغییری ایجاد نمی‌کرد، حتی در دستگاه‌های عصبی و قلب آکنده از ایمان و توکل‌شان نیز هیچ‌گونه لرزشی به وجود نمی‌آورد؛ چرا که او به حقیقت «... لَنْ يَصِيْبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا...»^۲ واصل شده و چون فقط از «خدا» می‌ترسید و تنها، اراده «او» را حاکم بر هستی یافته بود، دیگر در وجودش جایی برای ترس جز «او» یافت نمی‌شد.»^۳

شهادی عزیز ما نیز بسیار شجاع بودند و خداوند هم آن‌ها را به بهترین صورت پذیرفت. انسانی که ترسو باشد، تا آخر پای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الیه نخواهد ایستاد، همان‌طور که تا آخر پای جمهوری اسلامی نماندند. آن‌هایی که شجاعت

۱. مازندرانی، مصلح، شرح أصول الکافی، ج ۹، ص ۱۸۱.

۲. سوره توبه، آیه ۵۱: «... هیچ حادثه‌ای برای ما رخ نمی‌دهد، مگر آنچه خداوند برای ما نوشته و مقرر داشته است...».

۳. رحیمیان، محمد حسن، در سایه آفتاب، ص ۱۰۸.





داشتند، توانستند از جمهوری اسلامی دفاع کنند و اکنون هم ایستاده‌اند؛ اما راحت‌ترین کار برای افراد ترسو این است که جمهوری اسلامی را کنار بگذارند؛ چون در این صورت، هم مشهور می‌شوند و هم حقوق نجومی می‌گیرند و اختلاس می‌کنند. اما روحیه‌ای که انقلابی باشد، نه دنبال اختلاس است و نه دنبال حقوق نجومی.

نمونه‌هایی از شجاعت

امروز هم مقام معظم رهبری علیه السلام همان شجاعت را دارد. ایشان در یکی از سخنرانی‌هایش فرمود:

این خاطره را بارها نقل کرده‌ام؛ در یکی از مجامع بین‌المللی که نطق خیلی پُرشوری در آنجا علیه تسلط قدرت‌ها و نظام سلطه در دنیا ایراد کردم و آمریکا و شوروی را در حضور بیش از صد هیئت نمایندگی و رؤسای دولت‌ها، به نام کوبیدم و محکوم کردم، بعد از آن نطق، عده زیادی آمدند، تحسین و تصدیق کردند و گفتند: «همین سخن شما درست است.» یکی از سران کشورها که یک جوان انقلابی بود و البته بعد هم او را کشتند، نزد من آمد و گفت: «همه حرف‌های شما درست است، منتهی من به شما بگویم که به خودتان نگاه نکنید که از آمریکا نمی‌ترسید، همه این‌هایی که در اینجا نشسته‌اند، از آمریکا می‌ترسند. بعد سرش را نزدیک من آورد و گفت: 'من هم از آمریکا می‌ترسم.'^۱

یکی از شخصیت‌های جالب قبل از انقلاب، فردی به اسم صمصام در اصفهان بود که چند نمونه از شجاعتش را می‌خوانیم:

او فردی رند بود که ظاهری غلط‌انداز داشت و تظاهر به دیوانگی می‌کرد. عالمی بود که گویی نمی‌خواهد دیگران، یا لااقل همه دیگران، متوجه عالم‌بودنش شوند.

۱. حسن صدیقی مازندرانی، حکایت سلاله زهر علیه السلام، ص ۸۹؛ بیانات در دیدار با فرماندهان و پرسنل

نیروی هوایی ارتش، ۱۹ بهمن ۱۳۶۸.

نقل می‌کنند که روزی طبق شیوه معمولش بدون دعوت قبلی و به صورت سرزده به مجلس روضه مهمی که مقامات و مسئولان شهر از جمله استاندار و فرماندار وقت و رئیس ساواک اصفهان هم در آن حضور داشتند، وارد می‌شود و بالای منبر می‌رود و می‌گوید که دیروز علوفه اسبم تمام شده بود. هرچه توی شهر دنبال جو گشتم تا بدهم بخورد، گیرم نیامد. گشتم و گشتم. خیابان چهارسوق، چهارباغ، پل فلزی، خلاصه هر جا رفتم، مغازه‌ها بسته بود. تا رسیدم به محله جلفا. دیدم یک مغازه باز است. رفتم دیدم شیشه‌هایی گذاشته‌اند بیرون مغازه و می‌فروشند. پرسیدم: «این‌ها چیه؟» گفتند: «آبجو.» گفتم: «علفی، جویی، گندمی، چیزی ندارید بدهم این حیوان زبان بسته بخورد؟» گفتند: «نه. فقط آبجو داریم.» گفتم: «عیبی ندارد. کمی آبجو بدهید به این حیوان.» آوردند و گذاشتند جلوی دهانش. حیوان اول یک بویی کشید و بعد سرش را بلند کرد و تکان داد. هر کار کردیم نخورد که نخورد. هرچه اصرار کردم، فایده‌ای نداشت. آخرش عصبانی شدم گفتم: «حیوان! اصلاً تو می‌دانی این چیه؟! این چیزی است که استاندار می‌خورد، فرماندار می‌خورد، رئیس شهربانی می‌خورد، همه رئیس رؤسای کشور می‌خورند.» یکهو دیدم تا اسم استاندار آمد، حیوان شروع کرد به خوردن آبجو.

قصه که به اینجا می‌رسد، گویا استاندار وقت به شدت عصبانی شده و بلند می‌شود که از مجلس بیرون برود، اما صمصام با زرنگی ادامه می‌دهد: «آقای استاندار، تشریف داشته باشید! خاتمه منبر است و می‌خواهم برای اعلیحضرت آریامهر دعا کنم.» با این حرف، استاندار مجبور می‌شود بماند. صمصام هم بلند می‌گوید: «خدایا! ده سال از عمر جناب مستطاب آقای استاندار کم کن و به عمر شاهنشاه آریامهر بیفز!»^۱

در آن زمان، بیان چنین سخنانی از زبان یک فرد معمولی یا یک منبری دیگر، عواقب بسیار سختی به دنبال داشت.

۱. نک: مجید هوشنگی، غبارروبی از چهره صمصام، قم: عطر یاس، ۱۳۸۸؛ سیداحمد عقیلی،

تخت فولاد/اصفهان، اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان، ۱۳۸۹.





پس از واقعۀ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ روزی صمصام طبق روال معمول خود وارد یکی از مجالس روضۀ بزرگ شهر شد و روی منبر رفت و گفت:

«من صد دفعه به این سید (امام خمینی) گفتم پا روی دُم سگ نگذار! ولی قبول نکرد که نکرد. و گرفتار شد!»

این را می‌گوید و بلافاصله از منبر پایین می‌آید. مأموران ساواک می‌روند سراغش و می‌خواهند بازداشتش کنند، ولی او می‌گوید من تنها با اسبم می‌آیم. آن‌ها هم که می‌بینند حریف او نمی‌شوند، می‌پذیرند و صمصام سوار بر اسبش به اداره ساواک مراجعه می‌کند. در اتاق بازجویی، بازجو از او می‌پرسد: «چرا به اعلیحضرت توهین کردی؟» صمصام با انکار می‌پرسد: «چه توهینی؟! بازجو می‌گوید: «همین که گفتی به خمینی گفته‌ام پا روی دم سگ نگذار.» صمصام پوزخندی می‌زند و می‌گوید: «استغفرالله! مگر اعلیحضرت سگ است که شما چنین برداشتی کرده‌اید؟» بازجو که چنین می‌بیند، دستور می‌دهد صد ضربه شلاق به صمصام بزنند؛ ولی صمصام خود را از تک‌وتا نمی‌اندازد و می‌گوید: «بله، بزیند! من مستحق این ضربه‌ها هستم! چون عالم بی‌عمل بوده‌ام. به دیگران امر ونهی می‌کردم، بدون آنکه خودم به حرف خودم عمل کنم!» می‌پرسند: «چطور؟» می‌گوید: «همین که به سید گفتم پا روی دم سگ نگذار، ولی خودم گذاشتم!»^۱

سلاطین بزدل

نقطه مقابل شجاعت علما و شهداء، ترس و زبونی سلاطین و پادشاهانی است که علی‌رغم برخورداری از امکانات مختلف، یارای مقابله با متخاصمان را نداشتند. در بین همه ادوار پادشاهی و سلطنت در کشور، دوران قاجار و پهلوی سیاه‌ترین دوران برای ایران است.

در مورد خصایص مظفرالدین‌شاه قاجار مطالب فراوانی گفته و نوشته شده است. یکی از بارزترین ویژگی‌های این شاه قاجار، ترس اوست که بسیاری از

۱. نک: مجید هوشنگی، غبارروبی از چهره صمصام؛ سید احمد عقیلی، تخت فولاد/صفهان.

نزدیکان وی در مورد این موضوع اتفاق نظر دارند. اعلم الدوله ثقفی، پزشک مخصوص مظفرالدین شاه، در خاطرات خود می نویسد:

«مظفرالدین شاه از همه چیز و همه کس می ترسید. از رعد و برق و صداهای ناگهانی می ترسید. از آدم‌های ناشناسی که برای اولین بار پیش او می آمدند می ترسید...؛ حتی از تجسم وقایعی که هنوز صورت نگرفته بود، می ترسید. در هر موضوع که زمینه وحشت برایش فراهم می شد، کنترل اعصاب خود را از دست می داد و صبر و قرارش به کلی از کف می رفت. در این گونه موارد، نوعی تشنج اعصاب عارضش می شد که برای تسکین آن محتاج به معالجه و استعمال دوا بودیم»^۱.

هزینه سنگین «ترس»

تاریخ گواه است که اگر ملتی از مستکبری بترسد، باید هزینه هنگفت این بزدلی را بپردازد. امروزه بر کسی پوشیده نیست که افرادی که وجهه روشنفکری به خود گرفته اند، ترسوترین افراد یک حکومت هستند. آنان برای ترس خود حاضرند کشورشان را به دست چپاول بیگانگان بسپارند. آنها به محض اینکه کسی تهدیدی کند، روحیه مقاومت خود را از دست می دهند و تنها ادعای شجاعت و دلیری دارند. کسانی که روحیه انقلابی و جهادی دارند، شجاعترین افراد هستند. آنها حتی اگر ابرقدرت‌های عالم نیز تهدیدشان کنند، خللی در روحیه و رفتار آنها وارد نمی شود. آنها از خدا می ترسند و از غیر او ترسی ندارند.

هزینه سازش‌هایی که به دلیل ترس اتفاق افتاده است را باید از ترکیه پرسید که وارث بزرگ امپراطوری عثمانی بود، اما اکنون پس از سه دهه التماس و دادن امتیازهای متعدد برای پذیرش در اتحادیه اروپا، هنوز پشت در این اتحادیه انتظار می کشد. هزینه سازش را باید از دولت سعودی پرسید که برای جلب نظر رئیس جمهور جدید آمریکا و همچنین موافقت او با ولیعهدی پسر ملک سلمان،



مجبور می‌شوند بیش از ۵۰۰ میلیارد از بودجه خود را به آمریکا هدیه دهند. بارها و بارها و به‌طور علنی این سخن از زبان شخص ترامپ و وزیرای وی شنیده می‌شود که «این گاو شیرده (عربستان) را باید تا آخر دوشید». این کشور ثروتمند با ترسی که از آمریکا دارد، خود را به مستعمره‌ای برای آمریکا تبدیل کرده است. هزینه سازش را باید از یاسر عرفات که از اولین رهبران ستم‌ستیز فلسطین بود، پرسید که به‌علت ترس، از مبارزه دست کشید و راه سازش با صهیونیست‌ها را پیش گرفت. فرجام او چه بود؟ او پس از دست دادن با دشمن، محبوبیت و نفوذش را در میان فلسطینی‌ها از دست داد و در نهایت به طرز مشکوکی از دنیا رفت.

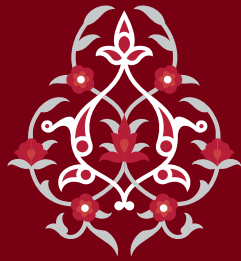


لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ
عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿١٢٨﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ

فصل هشتم

خوش اخلاقی^۱

۱. این فصل، از سخنرانی حجت الاسلام راجی با موضوع «اخلاق تشکیلاتی» استخراج شده است.





در جهاد تبیین یکی از مهمترین شیوه ها، مخاطب و گفتگوی واقعی است. پیش شرط و لازمه اصلی برای این گفتگو اخلاق و برخورد خوب در بحث است. تاثیر خوش اخلاقی در این است که اگر در یک گفتگو، حتی اگر فرد مقابل با نظر شما کاملا مخالف باشد، شما را به عنوان یک انسان خوش اخلاق و مهربان قبول داشته باشد. در این صورت یقینا زمینه پذیرش برای فرد مقابل بیشتر ایجاد می شود.

الگوی مسلمانان، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در اوج خوش اخلاقی بود. یکی از تحریقاتی که در دنیای غرب، نسبت به پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انجام شده است این است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را با خشونت معرفی کرده اند، در حالی که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فوق العاده، اخلاق اجتماعی والا و بالایی داشتند، جذب پیغمبر به دین خدا؛ با این نفوذ بر دل ها بود. اخلاق اجتماعی ایشان خیلی ها را عاشق ایشان می کرد. دلش برای همه جامعه می تپید. در حق جامعه پدری می کرد، برای همین به او پدر امت گفته می شود. پدری که تمام تلاش خودش را می کند برای سعادت فرزندان. رابطه بسیار عمیق بین ایشان و امت وجود داشت. این است اخلاق پیغمبر، اخلاق یک پدر دلسوز. بعضی ها دل بزرگند، یعنی همان قدر که برای بچه خودش دلسوزی می کند، همان قدر برای تک تک آدم ها دلسوزی می کند. پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخلاقش این طوری بود.

خداوند در جای جای قرآن؛ از این اخلاق پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حرف می زند و امت را

با خبر از این اخلاق پدری و دلسوزانه او می‌کند. خداوند می‌فرماید:

﴿قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ
حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱

(به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و
اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است!)

یعنی رنج شما، رنج پیامبر است. شما ناراحت بشوی، او ناراحت می‌شود. تا
حالا شده شما را کسی اینقدر دوست داشته باشد؟ از ناراحتی شما، ناراحت
بشود؟ بعد خدا دست بر نمی‌دارد از اخلاق اجتماعی پیغمبر می‌فرماید:

﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾

جوش شما را می‌زند

یعنی برای او فرقی نمی‌کند شما مومن باشی یا کافر^۲، او دلش برای بشریت
می‌تپد. در ادامه از دلسوزی خاص پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای مومنین سخن می‌گوید
این آقایی که دلش برای هدایت بشریت می‌تپد، برای مومنین که دیگر مهربانی
خاصی دارد. می‌فرماید:

﴿رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۳

۱. توبه، ۱۲۸.

۲. علامه طباطبایی رحمته الله: «معنای آیه این است: هان ای مردم! پیغمبری از جنس خود شما مردم
بیامده که از اوصافش یکی این است که از خسارت دیدن شما و از نابود شدنتان ناراحت می‌شود، و
دیگر اینکه او در خیرخواهی و نجات شما چه مؤمن و چه غیر مؤمن حریص است، و اینکه او نسبت
به خصوص مؤمنین رؤوف و رحیم است، و با اینکه اوصافش چنین است آیا باز هم جا دارد که از او
سرمیچی کنید؟ نه، بلکه سزاوار است که از او اطاعت کنید، چون او رسولی است که قیام نکرده مگر
با امر خدا، اطاعت کردن از او اطاعت خدا است، آری، جا دارد به او نزدیک شوید و با او انس بگیرید،
چون او هم مثل خود شما بشر است، پس بهر چه دعوت کرد بپذیرید، و هر خیرخواهی که نمود بکار
ببندید.» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۶)

۳. توبه، ۱۲۸.



آیا ما اینگونه پیغمبر را به جهان معرفی کردیم؟ مردی با اوج مهربانی. مردی با دلی به وسعت تپیدن برای تمام بشریت. بعد این اخلاق اجتماعی پیغمبر، چقدر بین ما رواج دارد؟ ما خودمان چقدر دلمان برای هم می‌تپد. این اخلاق اجتماعی و خوش اخلاقی در قلب دین ما قرار دارد.

مدل تبیینی پیامبر ﷺ

تبیین پیامبر ﷺ با روی گشاده و اخلاقی خوش اتفاق می‌افتاد. خداوند در قرآن خطاب به پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾^۱

(ای پیامبر، اگر درشتخوی و سختدل بودی، قطعاً همه از گرد تو پراکنده شده بودند.)



خداوند به پیامبر ﷺ نمی‌فرماید که اگر به تو معجزات را نمی‌دادیم، مردم از تو فاصله می‌گرفتند، اما خداوند در این آیه بر خلق پیامبر ﷺ تأکید می‌کند و به ایشان می‌فرماید: «اگر بداخلاق بودی، همه از کنارت می‌رفتند.» این نشان می‌دهد که خوش خلقی پیامبر ﷺ همه را جذب کرد و مردم گرد پیامبر ﷺ را فراگرفتند. اخلاق نیکوی نبوی در رواج اسلام و سرپاماندن آن بسیار نقش‌آفرین بود.

امام حسین علیه السلام می‌فرمایند:

«الْخُلُقُ الْحَسَنُ عِبَادَةٌ»

(خوش اخلاقی عبادت است.)

در بیان گهربار امام علیه السلام اهمیت خوش خلقی تا آنجاست که برای انسان آراسته به

آن، عبادت محسوب می‌شود. بنابراین، فرد مسلمان نباید فقط نماز و روزه و حج را عبادت بداند؛ بلکه خوش اخلاقی با خانواده و دیگران نیز جزء عبادات است.

خوش اخلاقی علما

مرحوم والده رحمته الله علیه که از اساتید شاخص اخلاق بودند، می‌فرمودند:

وقتی یکی از کتاب‌های آیت‌الله میرزا جواد آقا تهرانی رحمته الله علیه تازه چاپ شده بود، سید بزرگوارى آن را مطالعه می‌کند و پس از مطالعه، به آن اشکال می‌گیرد و به آقا ناسزا می‌گوید. وقتی آقا، آن سید بزرگوار را می‌بیند، با سعه صدر به آن سید می‌گوید: «اگر شرعاً اجازه داشتم، دست شما را می‌بوسیدم» و سپس می‌افزاید: «شنیده‌ام که مرا ناسزا گفته‌ای! این عمل شما از دو حال خارج نیست: یا به حق است، پس مرا بیدار کرده و به اشتباهم آگاه کرده‌ای؛ یا به ناحق است، پس بهانه‌ای دست من داده‌ای که وقتی فردای قیامت دست مرا گرفتند و خواستند به سوی جهنم ببرند، به همین بهانه جدت مرا یاری کند.» اخلاق ایشان چنین بود.^۱

این نمونه‌ای از اخلاق نبوی است که ایشان در زندگی پیاده کرده بود.

از شکنجه اسراء ایرانی تا شهادت

درباره اخلاق مرحوم حجت‌السلام ابوترابی رحمته الله علیه نیز نقل کرده‌اند:

آقای ابوترابی وقتی در اردوگاه اسرا در عراق بود، زیر شدیدترین شکنجه‌ها قرار داشت؛ اما هیچ‌گاه آه‌وناله نکرد. افسر ارشد اردوگاه که بسیار ایشان را شکنجه می‌کرد، ترفیع درجه گرفت و سرهنگ شد؛ لذا برای او مراسم جشن در اردوگاه برگزار کردند و همه افسران عراقی به او تبریک گفتند. آقای ابوترابی از دوستانش خواست تا با کمی آرد و شکر، یک کیک کوچک درست کنند. بعد کیک را در یک پارچه پیچید و به دفتر سرهنگ برد. آقای ابوترابی ارشد اردوگاه بود و به نمایندگی از دیگر اسرای ایرانی وارد اتاق سرهنگ شد. سرهنگ مثل همیشه با حالتی غرورآمیز گفت: «چه شده؟ امروز در جشن ما چه می‌خواهی؟»



آقای ابوترابی پارچه را از روی کیک برداشت و گفت: «ما و اسرا شنیده‌ایم که ترفیع درجه گرفته‌اید. برای عرض تبریک این کیک را از سهمیه آورد و شکر خودمان برای شما درست کردیم.» از آن روز، در نتیجه اخلاق نیکوی آقای ابوترابی، رفتار آن سرهنگ با همه اسرا تغییر کرد.

نقل کرده‌اند مسئول شکنجه اسرا در تکریت ۵، آقای کاظم عبدالامیر بود. خوش اخلاقی آقای ابوترابی تحولی در او به وجود آورد که از کار خود توبه کرد و بعدها، جزء شهدای مدافع حرم شد. این‌ها همه از آثار اخلاق نبوی و نیکوست.^۱

حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند:

رَوْضُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْإِخْلَاقِ الْحَسَنَةِ فَإِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ يَبْلُغُ

مُحْسِنِ خُلُقِهِ دَرَجَةَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ^۲

(خودتان را با خوش اخلاقی تمرین و ریاضت دهید؛ زیرا بنده مسلمان با خوش اخلاقی‌اش به درجه روزه‌گیر شب‌زنده‌دار می‌رسد.)

طبق این فرمایش اگر اخلاق انسان خوب باشد، صاحب درجه و مقامات عالی خواهد شد. بنابراین باید انسان خودش را به خوش اخلاقی عادت دهد.

ایشان در جای دیگری می‌فرمایند:

«الْإِنْسَانُ عَبْدُ الْإِحْسَانِ»^۳

(انسان بنده احسان است.)

مردم بنده محبت هستند و اگر از انسان محبت ببینند، جذب می‌شوند. اگر افراد مذهبی و اهل مسجد به مردم محبت نکنند، به طبع مردم جذب محبت افراد غیرمذهبی می‌شوند؛ به خصوص جوان‌ها بیشتر در معرض محبت افراد

۱. گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، ... تا شهادت، ص ۲۴.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۱۱.

۳. غررالحکم و دررالکلم، ح ۲۶۳.





غیرمتدین قرار می‌گیرند؛ پس باید با اخلاق خوش، جذبہ و کشش به سمت مذهب را بیشتر کرد؛ همان‌گونه که کریم اهل بیت، امام حسن مجتبی علیه السلام، با مرد شامی چنین کردند:

مردی از اهل شام وارد مدینه شد. بر اثر تبلیغات سوء معاویہ و دیگر دشمنان اهل بیت، آن مرد کینه‌ای عمیق از امام علی علیه السلام و فرزندانش در دل داشت. یک روز که امام حسن علیه السلام را سوار بر مرکب دید، زبان به ناسزاگشود و با صدای بلند، آن حضرت را لعن و نفرین کرد؛ اما امام در برابر یاوه‌گویی‌های او سکوت پیشه کردند. وقتی مرد شامی به سخنان زشت و ناپسندش پایان داد، امام نزد او رفتند و بالبخند به او سلام کردند و مهربانانه فرمودند: «جناب آقا! به گمانم در این شهر غریبی. اگر گرسنه باشی، سیرت می‌کنیم و اگر بی لباس باشی، لباست می‌دهیم و اگر فراری باشی، پناحت می‌دهیم و اگر حاجتی داشته باشی، آن را برآورده می‌کنیم. حالا خوب است اسباب و وسایلت را برداری و نزد ما بیایی و تا هنگام رفتنت از مدینه، میهمان ما باشی که این برای تو بهتر است.»

مرد شامی از شنیدن این سخنان محبت‌آمیز و جوانمردانه دگرگون شد و پیشیمان از برخورد نادرستش. درحالی‌که از ندامت می‌گریست، گفت: «گواهی می‌دهم که تو جانشین خدا در زمینی. خدا بهتر می‌داند که رسالت خویش را به عهده چه کسی قرار دهد. تو و پدرت علی، منفورترین مردم نزد من بودید و اکنون محبوب‌ترین مردم نزد من هستید.»^۱

از همین سبب است که امام صادق علیه السلام، ما را بدین مطلب رهنمون شده‌اند:

«إِنَّ مَجَازِيْرَ الْإِسْلَامِ الْإِخْلَاقَ الْحَسَنَةَ فِيمَا بَيْنَ النَّاسِ»^۲

(آنچه موجب زینت اسلام می‌شود، خوش اخلاقی در بین مردم است.)

بر این اساس، هر چیزی زینتی دارد و زینت اسلام هم خوش اخلاقی است. از

۱. بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۴۴.

۲. عبدالله بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۲۰، ص ۷۴۲.

ویژگی‌های مجاهد تبیینی، اخلاق محوری است؛ یعنی هم اخلاقشان خوب است و هم دغدغه اخلاق دارند. طبیعتاً چنین مجاهدی با این ویژگی می‌تواند برای اسلام و شیعه و برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف یار پرورش دهد. این اشتباه است که عده‌ای فکر می‌کنند فقط با خواندن «دعای ندبه» و «دعای کمیل» و به مسجد رفتن می‌توانند برای آن حضرت، یار تربیت کنند. چه فایده دارد که در خانواده، پدر و مادر به مراسم مذهبی بروند و فرزندشان در میهمانی‌های نامناسب شرکت کند؟! برای پیشگیری از شکاف بین پدران و مادران مذهبی با فرزندان، آنان باید به فرزندشان نیکی کرده و با اخلاق نیکو با او رفتار کنند. بدین ترتیب فرزند با میل باطنی خود جذب امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌شود.

حدیثی منحصر به فرد

در بین احادیث، حدیثی است که هم به لحاظ راوی روایت و هم متن، منحصر به فرد است:

«حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ، حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَالَ، حَدَّثَنَا أَبُو
الْحَسَنِ قَالَ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ عَنِ الْحَسَنِ: أَنَّ أَحْسَنَ
الْحَسَنِ، الْخُلُقُ الْحَسَنُ»^۱

(ابوالحسن^۲ از ابوالحسن از ابوالحسن حدیث کرد برای ما که او از حسن شنید که او گفت از حسن شنیدیم که از امام حسن علیه السلام شنیده بود: «همانا نیکوترین نیکویی، خلق نیکوست.»)

با توجه به این روایت می‌توان نتیجه گرفت که اگر خدا به شخصی اخلاق نیکو داده، در واقع بهترین نیکی‌ها را به او داده است. شهید سید حسن مدرس رحمه الله علیه

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۸۶، باب ۹۲.

۲. حسن‌های موجود در روایت چه کسانی هستند؟ أبو الحسن اول، محمد بن عبد الرحیم التستری. أبو الحسن دوم، علی بن أحمد البصری التمار. أبو الحسن سوم، علی بن محمد الواقدی. حسن اول، حسن بن عرفه العبدی. حسن دوم، حسن بن أبی الحسن البصری. و حسن سوم، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام.





علی رغم اینکه در عالم سیاست شخصی قاطع بود ولی دارای اخلاق نیکو و زبانزد بود. درباره اخلاق نیکوی ایشان گفته اند:

در زمان جنگ جهانی، شهید مدرس رحمۃ اللہ علیہ به استانبول سفر کرد. دولت عثمانی برای احترام به ایشان، دستور داد یک واگن اختصاصی در اختیار ایشان گذاشته شود تا اگر در بین راه خواستند، بتوانند استراحت کنند. مرحوم مدرس هم بلند شد و قلیان تمیزی چاق کرد و جای خوش عطری دم کرد و برای کارمندان و محافظان قطار برد. رئیس قطار از سیمای ساده مرحوم مدرس فکر کرد او قهوه چی است و به او گفت: «یک چای دیگر هم بدهید.» مرحوم مدرس هم با کمال خوش رویی چای دوم را برد. وقتی قطار به مقصد رسید، رئیس قطار پیش آمد و به مترجم گفت که می خواهد پول چای را بدهد. مترجم گفت: «پول لازم نیست.» رئیس قطار گفت: «مایل نیستم ضرری متوجه پیرمرد قهوه چی بشود!»

در همین وقت، جمعی از هیئت برای استقبال آمدند و مرحوم مدرس را با احترام پیشاپیش بردند. مترجم به مسئول آن قطار گفت: «اصلاً این واگن فوق العاده برای همین مرد محترم به قطار اضافه شده است.» رئیس قطار که هم از این ماجرا شرمند شده و هم از فروتنی مرحوم مدرس تعجب کرده بود، رو به دوستان گفت: «به خدا سوگند، ... ما آقایی به این بزرگواری ندیده ایم.»^۱

بداخلاقی در خانه

توجه به رفتار مناسب فقط محدود با افراد غریبه نیست بلکه باید در ارتباط با افراد آشنا بویژه خانواده خوش اخلاق بود. داشتن اخلاق نیکو در خانه در دین اسلام از اهمیت بالایی برخوردار است.

شخصی به محضر امام رضا علیه السلام آمد تا درباره خواستگار دخترش کسب تکلیف کند. گفت: «فردی از خویشاوندانم به خواستگاری دخترم آمده است که بداخلاق است. اکنون چه کنم؟ آیا دخترم را به او بدهم یا خیر؟» امام در پاسخ

۱. سید محمد محیط طباطبایی، محیط/ادب، یغما، ص ۳۷۷.

او فرمودند: «لَا تُرَوِّجُهُ إِنَّ كَانَ سَيِّئَ الْخَلْقِ» (اگر بد اخلاق است، دخترت را به ازدواج با او درنیاور.)

با این بیان، اولین ملاک برای انتخاب همسر، اخلاق خوب است و اگر کسی بد اخلاق باشد، نباید با او ازدواج کرد.

آیت الله مظاهری در کتاب ارزشمند تربیت فرزند از دیدگاه اسلام به نقل از یکی از بزرگان می‌آورند:

فردی را می‌شناختم که بسیار خوب بود. در خواب دیدم که روز قیامت شده و او به شکل سگ درآمده است. به او گفتم: «تو که آدمی خوب و باایمان و باتقوا بودی! چرا سگ شده‌ای؟»

گفت: «وای از بد اخلاقی در خانه! وای از بد اخلاقی در خانه! وای از بد اخلاقی در خانه!»

بعد به من گفتم: «بیا برویم قبرم را نگاه کن.»

جلو رفتم و دیدن ته قبرش سوراخ است!

گفت: «وقتی مرا داخل قبر گذاشتند، قبر چنان مرا فشار داد که تمام روغن من گرفته شد و در این سوراخ رفت. اگر سوراخ تنگ نبود، روغن‌ها را نشانت می‌دادم.»^۱

متأسفانه بسیاری از افراد در بیرون از منزل بسیار خوش اخلاق هستند؛ اما به محض ورود به منزل، با اهل منزل بد اخلاقی می‌کنند! لذا با ورود آنان، بدن اهل منزل می‌لرزد. این حکایت، نشان‌دهنده وضع این‌گونه افراد پس از مرگ است. جریان تکان‌دهنده سعد بن معاذ نیز واقعاً درس آموز است:

گروهی نزد پیامبر خدا ﷺ آمدند و به ایشان خبر مرگ سعد بن معاذ را دادند. پیامبر ﷺ با اصحاب برای تجهیز سعد حرکت کردند و درحالی که در





چارچوب در غسل خانه قرار داشتند، به غسل دادن بدن سعد فرمان دادند. هنگامی که او را حنوط و کفن کردند و بر تخته‌ای برای حمل به سوی بقیع قرار دادند، حضرت با پای برهنه و بدون عبا دنبال جنازه حرکت کردند. سپس گاهی طرف راست جنازه را بر دوش می‌گرفتند و گاهی طرف چپ را تا به قبر رسیدند. پیامبر وارد قبر شدند و با دست مبارکشان لحد چیدند و از اصحاب خواستند که سنگ و خاک به ایشان دهند تا روزنه‌های بین لحد را بگیرند. چون فارغ شدند و خاک روی لحد ریخته شد و قبر به طور کامل بسته شد، حضرت ﷺ فرمودند: «من می‌دانم به زودی جنازه می‌پوسد؛ ولی خدا بنده‌ای را دوست دارد که هرگاه کاری می‌کند، محکم و استوار انجام دهد. لذا در چینش لحد و بستن روزنه‌های آن با سنگ و خاک دقت کردم.»

هنگام دفن سعد بن معاذ، مادرش گفت: «پسرم، خوشا به حالت! بهشت گوارایت!» پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «زیاد خوشحال نباش و برای خدا تکلیف مشخص نکن که سعد هم اکنون در فشار است.» اصحاب سبب را پرسیدند. فرمودند: «سعد با خانواده‌اش بد اخلاق بود.»^۱

گاه ما به راحتی از کنار داستان فوق می‌گذریم اما به واقع می‌دانیم سعد بن معاذ چه کسی بود؟

او از کبار صحابه رسول الله ﷺ به شمار می‌آمد. زعیم قبیله اوس بود. در جنگ‌های مهمی نظیر بدر و احد و خندق حضور داشت. در غزوه بواط در سال دوم هجرت، پیامبر ﷺ حکومت مدینه را به او سپردند. مستجاب الدعوه بود. در جنگ خندق، بعد از آنکه مجروح شد، دعا کرد: «خداوند، اگر چیزی از جنگ ما با قریش باقی بماند، مرا زنده نگاه دار برای جنگ دیگری که من دوست دارم با قومی که پیغمبر تو را رنج داده و او را تکذیب کرده‌اند، نبرد کنم. خداوند، اگر جنگ پایان یافته باشد، مرا [در این واقعه] شهید فرما و نیز مرا مکش، مگر بعد از اینکه چشم مرا به تباهی بنی قریظه (یهود) روشن کنی!»^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۲۵۷.

۲. ابن اثیر، ترجمه الکامل، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، ج ۷، ص ۲۰۶.

وقتی سعد چنین دعا کرد، خون بند آمد و بعد از پایان جنگ و بعد از پایان غائلهٔ یهود، خون‌ریزی شروع شد. پیامبر قضاوت برخورد با یهودیان پیمان شکن بنی قریظه را به او واگذار کردند. بعد از قضاوتش پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوند این حکم تو را تأیید و امضا کرد.»

مدت‌ها بعد از شهادت سعد بن معاذ، رسول خدا ﷺ فرمودند: «خدا رحمت کند تو را ای سعد! به درستی که استخوانی بودی در گلوهای کافران و اگر می ماندی، منع می کردی گوساله ای را که ارادهٔ نصب او خواهند کرد در بیضهٔ اسلام که مدینه است، مانند گوسالهٔ موسی.» صحابه گفتند: «یا رسول الله، آیا اراده خواهند کرد در مدینه تو گوساله برپا کنند؟» حضرت ﷺ فرمودند: «بلی، والله اراده خواهند کرد، و اگر سعد زنده می بود، نمی گذاشت که چنین کنند؛ ولی خواهند کرد و حق تعالی نخواهد گذاشت که تدبیر ایشان مستمر شود. به زودی خدا تدبیر ایشان را باطل خواهد کرد.» صحابه گفتند: «یا رسول الله، ما را خبر ده که تدبیر ایشان چگونه خواهد بود.» حضرت فرمودند: «بگذارید تا تدبیر حق تعالی در این باب ظاهر شود.»^۱

از کلام رسول خدا ﷺ مشخص می شود که اگر سعد زنده می بود، نمی گذاشت حق امیرالمؤمنین علیه السلام را غصب کنند. حتی در هنگام جان دادنش، رسول خدا ﷺ به بالین او حاضر شدند و سر سعد را بر زانوی خود گذاشتند و فرمودند: «الهی! سعد در راه تو سختی‌ها دیده و رسول تو را تصدیق کرده و حقوق اسلام که بر ذمهٔ او بوده، ادا کرده است. روح او را چون ارواح دوستان خود قبض فرمای.» سعد این بانگ بشنید و چشم باز کرد و گفت: «السلام علیک یا رسول الله! گواهی می دهم که تو رسول خدایی و حق رسالت بگذاشتی» و سر خود را برگرفت و بر زمین نهاد و عذر بخواست و بعد، از دنیا رفت.»

بعد از شهادت سعد، جبرئیل فرود آمد و خدمت پیامبر ﷺ عرض کرد: «کیست از اصحاب تو که درگذشت و درهای آسمان به روی او گشاده شد؟»



۱. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، ص ۴۸۱؛ به نقل از: المجلسی، حیاة القلوب، ج ۴،



پیامبر شخصاً او را غسل دادند و بر او نماز خواندند. پیامبر در تشییع جنازه او حاضر شدند و عبا از دوش و کفش از پا درآوردند. در تشییع او اصحاب گفتند: «یا رسول الله، سعد مرد بزرگ جثه‌ای بود و در دست ما بسیار سبک است.» پیامبر ﷺ فرمودند: «من می‌نگریستم ملائکه را که جسد سعد را حمل می‌کردند.»^۱

پیغمبر ﷺ فرمودند: «عرش در مرگ سعد جنبش کرد و درهای آسمان گشوده شد و هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او کرد.»^۲

با وجود این، چون با خانواده‌اش بد اخلاق بود، فشار قبر داشت. البته از قرائن برمی‌آید که او چندان هم بد اخلاق نبوده است؛ چون کسی که خیلی بد اخلاق باشد، اصلاً به این جایگاه‌ها نمی‌رسد. بلکه گاهی در خانه ترش‌رویی می‌کرده است. سخن آخر اینکه؛ در جهاد تبیین اصل اساسی خوش اخلاقی است و همانطور که اهل بیت علیهم‌السلام تبیین خود را با اخلاق خوب انجام دادند، سربازان آنان در این دوران نیز باید با حسن خلق تبیین و تبلیغ دین را انجام دهند.

۱. لسان‌الملک سیهر، ناسخ‌التواریخ (زندگانی پیامبر ﷺ)، ج ۲، ص ۱۰۶۴.

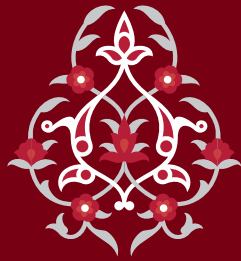
۲. ناسخ‌التواریخ (زندگانی پیامبر ﷺ)، ج ۲، ص ۱۰۶۴.

مِنَ الْمُعَذِّبِينَ ﴿٢١٣﴾ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ﴿٢١٤﴾ وَأَخْفِضْ
جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٢١٥﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي

فصل نهم

مردم‌داری^۱

۱. این فصل، از کتاب «منظومه جهاد» اثر حجت الاسلام راجی استخراج شده است.





اساس و مبنای جمهوری اسلامی ایران بر پایه مردم سالاری دینی است. یعنی اتکای واقعی جمهوری اسلامی به حمایت و همراهی مردم به آن وابسته است. اساسا اهداف بزرگ اجتماعی، بدون مشارکت مردم، بدون نقش آفرینی مردم ممکن نیست. ما می‌خواهیم برویم جهان را نجات بدهیم، آیا بدون نقش آفرینی مردم این هدف بزرگ ممکن است؟

دشمنان انقلاب نیز امروز به دنبال فاصله انداختن بین مردم و نظام اسلامی آن‌ها هستند. در چنین فضایی، علاوه بر ضرورت خوش اخلاقی که در بخش‌های دیگر گفته شد، ضروری است به اهمیت مردم داری و محبت به توده و آحاد مردم توجه داشت. همه افراد جامعه، در هر بخشی که مشغول به کار بوده و در ارتباط با مردم هستند باید ضرورت خدمت به مردم را درک کرده و آن‌ها را ولی نعمت خود بدانند. باور به اینکه محبت به مردم محبت به خداست، برای همه ما ضروری است.

در ادبیات حضرت امام علیه السلام مردم محورند، چون این مردم هستند که باید این بار بزرگ را کمک کنند تا برداشته شود. انقلاب جهانی پیغمبر صلی الله علیه و آله با مدل مردم داری محقق شد. خدا به پیغمبرش می‌فرماید:

﴿وَاحْفِظْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾

وبال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر!

بخشی از مردم داری، خدمت رسانی به خلق است.

داستانی از خدمت رسانی در قرآن

در قرآن، داستان‌های فراوانی دربارهٔ خدمت رسانی به مردم مطرح شده است که البته الگوی خدمت رسانی به مردم، حضرت موسی علیه السلام معرفی می‌شوند:

حضرت موسی علیه السلام در دفاع از مظلوم و نجات جان او، مجبور به کشتن مأمور ستمگر حکومت فرعون می‌شود و فرار می‌کند و تحت تعقیب قرار می‌گیرد. خود را به مدین می‌رساند و کنار یک چاه در مدین زیر سایه‌ای می‌نشیند. از طرفی، گرسنه و از طرف دیگر، تحت تعقیب فرعونیان است. در همان لحظه می‌بیند که دو دختر با گوسفندانشان در گوشه‌ای ایستاده‌اند. موسی علیه السلام از آن‌ها می‌پرسد که چرا آنجا ایستاده‌اند؟ دختران به حضرت موسی جواب می‌دهند که منتظرند مردان نامحرم از کنار چاه کنار بروند تا آن‌ها بتوانند به گوسفندانشان آب بدهند. اینجا حضرت موسی با آن وضعیت گرسنگی به واسطهٔ فرار از دست مأموران فرعون، بی‌اعتنا به آنان نمی‌گذرد؛ بلکه گوسفندان آن دختران را می‌گیرد و به آن‌ها آب می‌دهد. بعد آن‌ها را به دختران تحویل می‌دهد و خودش می‌آید و زیر سایه می‌نشیند. حضرت موسی دستانش را به طرف آسمان بلند می‌کند و می‌گوید: «خدایا من به هر خیری که تو برسانی محتاج و فقیرم. چیزی به من برسان.» در روایت آمده است که منظور حضرت موسی فقط نان و غذا بوده است؛ اما خدا همه چیز به او داد: شغل، زن، فرزند و... .

حضرت موسی علیه السلام با آن وضعیت خطرناک و در حال گرسنگی، به مردم خدمت کرد. یکی از دلایل اینکه خدا چنین افرادی را به پیامبری مبعوث



می‌کند، خدمت‌رسانی آنان به مردم است. این ویژگی همه پیامبران بوده است که به محرومان و مستضعفان خدمت می‌کردند. اسحاق بن عمار می‌گوید امام صادق علیه السلام فرمودند:

ای اسحاق! هرکه این خانه (کعبه) را یک بار طواف کند، خداوند برای او هزار حسنه می‌نویسد و هزار سیئه از او محو می‌کند و هزار درجه او را بالا می‌برد و هزار درخت برای او در بهشت می‌کارد و ثواب آزادکردن هزار بنده را برایش می‌نویسد تا به ملتزم می‌رسد، هشت در بهشت را برای او می‌گشاید و سپس به او می‌فرماید: «از هر کدام از آن‌ها که خواستی وارد شو.»

گفتم: «فدایت شوم. همه این‌ها برای کسی است که طواف می‌کند؟»

فرمود: «نَعَمْ أَفَلَا أُخْبِرُكَ بِمَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْ هَذَا؟» (بله، آیا به تو خبر ندهم از چیزی که از این هم بافضیلت‌تر است؟)

عرض کردم: «آری.»

فرمود: «مَنْ قَضَى لِأَخِيهِ الْمُؤْمِنِ حَاجَةً كَتَبَ اللَّهُ لَهُ طَوَافًا وَ طَوَافًا حَتَّى بَلَغَ عَشْرَةَ» (هرکس حاجتی برای برادر مؤمنش برآورده کند، خداوند برای او [ثواب] طوافی و طوافی و طوافی ... می‌نویسد.) [حضرت همین‌طور شمرده] تا به ده طواف رسید.^۱

کسی منکر اهمیت خدمت‌رسانی به مردم نیست؛ اما بعضی خدمات نیز درست نیست. برای مثال، اگر کسانی هزینه حج واجب خود را صرف بیمارستان‌سازی یا مدرسه‌سازی کنند، خدمت به مردم محسوب نمی‌شود. این افراد اگر بمیرند و به حج واجب نرفته باشند، مسلمان از دنیا نرفته‌اند؛ زیرا حج بر آنان واجب بوده است و نرفته‌اند. اما اگر کسی قبلاً حج تمتع رفته است، ضرورتی ندارد دوباره برود و می‌تواند هزینه حج را صرف خدمت‌رسانی به مردم کند. اگر حج تمتع بر کسی واجب شده است، باید برود؛ ولی اگر حج واجب را رفته و رفتن به حج برای او مستحب است، باید اولویت‌بندی کند. خدمت به



محرومان و مستضعفان نیز مصادیق و روش‌های بسیاری دارد. در بیان حضرت موسی بن جعفر علیه السلام آمده است:

«إِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا فِي الْأَرْضِ يَسْعَوْنَ فِي حَوَائِجِ النَّاسِ، هُمْ الْأَمِينُونَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ»^۱

(برای خداوند در روی زمین، بندگانی است که در راه رفع حاجت‌های مردم تلاش می‌کنند. آنان در روز قیامت، ایمن‌اند.)

مردم داری شهداء

شهدای والامقام کشور ما نمونه‌های شاخص خدمت به مردم و محرومان بودند. دغدغه شهدا، علما، بزرگان و عرفا همه در وادی خدمت به مردم و محرومان همیشه بوده و هست. در جبهه نمونه‌های بسیاری از خدمت‌رسانی رزمندگان و حتی فرماندهان به عنوان الگوی نسل امروز وجود دارد:

توی تدارکات لشکر، یکی دو شب می‌دیدم ظرف‌های شام را یکی شسته است. نمی‌دانستیم کار کیست. یک شب، مجش را گرفتیم. آقا مهدی بود. گفت: «من روزها نمی‌رسم کمکتون کنم؛ ولی ظرف‌های شب با من.»^۲

از نحوه خدمت‌رسانی شهید مهدی باکری در زمانی که شهردار ارومیه بود، نقل کرده‌اند:

باران خیلی تند می‌آمد. به من گفت: «من می‌رم بیرون.» گفتیم: «توی این هوا کجا می‌خواهی بری؟» جواب نداد. اصرار کردم. بالاخره گفت: «می‌خواهی بدونی؟ پاشو تو هم بیا.» بالندرو شهرداری راه افتادیم توی شهر. نزدیکی‌های فرودگاه یک حلبی‌آباد بود. رفتیم آنجا. توی کوچه پس‌کوچه‌هایش پر از آب و گل بود و آب وسط کوچه صاف می‌رفت توی یکی از خانه‌ها. در خانه را که



۱. همان، ج ۱۶، ص ۳۶۶.

۲. یادگاران، کتاب شهید زین‌الدین، ص ۴۴.

زد، پیرمردی آمد دم در. ما را که دید، شروع کرد به بدویبراه گفتن به شهردار. می‌گفت: «آخه این چه شهرداریه که ما داریم؟ نمیاد یه سری بهمون بزنه، ببینه چی می‌کشیم!» آقا مهدی بهش گفت: «خیلی خب پدرجان. اشکال نداره. شما یه بیل به ما بده، درستش می‌کنیم؟» پیرمرد گفت: «برید بابا شماهام! بیلم کجا بود؟!» از یکی از همسایه‌ها بیل گرفتیم. تا نزدیکی‌های اذان صبح توی کوچه، راه آب می‌کنیم.^۱

همسر شهید حسن طهرانی مقدم تعریف می‌کند:

توی بخشیدن، به کم راضی نمی‌شد. حاجی نمایندگی مجاز حاتم طائی توی قرن بیست و یکم بود. شب‌ها که خسته و دیر به خانه برمی‌گشت، همیشه یکی دو تا مشتری جلوی خانه‌اش ایستاده بود برای گفتن مشکلات و گرفتن کمک. آن‌ها را که می‌توانست، خودش می‌داد و آن‌ها که از توانش خارج بودند، معرفی می‌شدند به افراد خیر دیگر. کسی دست خالی از در خانه‌اش بر نمی‌گشت؛ حتی اگر کسی نمی‌آمد و چیزی نمی‌گفت هم، حاجی سرش درد می‌کرد برای کمک.^۲

یکی از دوستان ایشان می‌گوید هر موقع با شهید طهرانی مقدم بودم و مستضعفی از ایشان درخواست کمکی داشت کم نمی‌بخشید:

دست خودش نبود انگار. توی بخشیدن هم به کم راضی نمی‌شد. حتی اگر آن پنجاه هزار تومان تنها موجودی کیفش بود، باز هم یک لحظه برای دانش مردد نمی‌شد.^۳

مردم دوستی یک پزشک

کتاب فریاد در تاکستان کتابی است که خاطرات دکتر مرتضی شیخ در آن آمده است. خوب است در دانشگاه‌ها به خصوص در دانشگاه‌های پزشکی، یک

۱. طه فروتن، یادگاران، کتاب شهید مهدی باکری، ص ۱۵.

۲. فائضه غفاری حدادی، مردی با آرزوهای دور برد، ص ۶۵.

۳. همان، ص ۶۵.



واحد درسی به این‌گونه کتاب‌ها اختصاص داده شود. در بخشی از این کتاب آمده است:

ساعت یک نیمه شب بود. همراه دکتر رفتیم برای ویزیت یک مریض. توی کوچه پس‌کوچه‌های پایین شهر به یک خانه رسیدیم که در چوبی کوچکی داشت. پدرم تا کمر خم شد تا توانست وارد خانه شود. من اما هنوز کوچک بودم و راحت‌تر وارد شدم. یک پیرزن نحیف و فرتوت زیر کرسی دراز کشیده بود و ناله می‌کرد. همراهش هم یک زن میان سال بود که سرووضع مناسبی نداشت. پدر، پیرزن را معاینه کرد، خیلی دقیق و باحوصله. زیر لب گفت: «خدا را شکر» و رو به همراه مریض هم گفت: «با اجازه شما.» راه افتادیم طرف در. پدرم خیلی آرام یک مشت سکه گذاشت گوشه سینی مسی بزرگی که روی کرسی بود و از اتاق خارج شد. همراه مریض آمد توی حیاط دنبال ما و گفت: «بخشید آقای دکتر، حال مریض ما خوب می‌شود؟ نسخه اش چی؟ نسخه نمی‌دهید؟» دکتر لبخندی زد و گفت: «به لطف خدا، مریض شما هیچ مشکلی ندارد. فقط دچار ضعف عمومی شده است. آن پول‌هایی که جسارت کردم و گذاشتم توی سینی را ببرید برای مریض، میوه‌های خوب بخرید و خوب بشوید و بدهید بخورد. ان شاء الله خوب می‌شود.» همراه مریض سرش را انداخت پایین و گفت: «خدا عمرتان بدهد دکتر! انگار درد ما را خیلی زود فهمیدید.» دکتر خودش پول که نگرفت، پول میوه‌ها را هم داد...!

چه ایرادی دارد که پزشکان از انسانی که مشکل مالی دارد، پولی برای درمان نگیرند و حتی پولی هم به بیمار بدهند؟ مگر بزرگان پزشکی ما چنین نکردند؟ دکتر شیخ نه تنها از بیمار پول نگرفت، بلکه به او کمک هم کرد.

در داستان دیگری دختر مرحوم دکتر شیخ تعریف می‌کند:

روزی متوجه شدم پدر مشغول شستن و ضدعفونی کردن انبوه سرنوشابه‌های



فلزی است. با تعجب گفتم: «پدر، بازی تان گرفته است؟ چرا سر نوشابه‌ها را می‌شوید؟» و پدر جوابی داد که اشکم را درآورد. او گفت: «دخترم، مردمی که مراجعه می‌کنند، باید از سر نوشابه‌های تمیز استفاده کنند تا آلودگی را از جاهای دیگر به مطب نیاورند. این سر نوشابه‌های تمیز را آخر شب در اطراف مطب می‌ریزم تا مردمی که مراجعه می‌کنند، از این‌ها که تمیز است استفاده کنند. آخر بعضی‌ها خجالت می‌کشند که چیزی داخل صندوق مطب نیندازند!»

ایشان نه مرجع تقلید بودند و نه روحانی و نه انسان عجیب؛ بلکه پزشکی بودند که به وظیفه خودشان خوب عمل می‌کردند. نام ماندگار برای افرادی مانند دکتر شیخ و دکتر قریب است. در جریان زلزله بم نیز پزشکان دلسوز بسیاری به آنجا رفتند و واقعاً جهاد کردند. پزشک‌هایی هستند که به کشورهای آفریقایی می‌روند و در آن فقر عجیب مردم، به آنان خدمت می‌کنند. همه این کارها جهاد اجتماعی محسوب می‌شوند. هرکس در هر شغل و منصبی می‌تواند با خدمت به مردم، این اصل اجتماعی را برقرار نگه دارد. فراموش نکنیم در تمام جهادها علما همیشه پیشگام بوده‌اند.

از قول حاج ملا محمد صالح برغانی نقل شده است که می‌فرمود پدرم گفت:

در خواب دیدم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته‌اند و علما نیز در محضر حضرت نشسته‌اند و مقدم بر همه، ابن فهد حلی جای دارد. تعجب کردم که این همه علما با آن مقامات و شهرت، چگونه است که همه در مقامی پایین‌تر از ابن فهد جای دارند، با اینکه ابن فهد را در میان علما چندان شهرتی نیست! از این‌رو راز موضوع را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم. ایشان فرمودند: «علت این است که دیگر علما هنگامی که فقیر به آنان مراجعه می‌کند، اگر از مال فقرا نزد ایشان بود، به او می‌دادند؛ وگرنه جواب می‌کردند. اما ابن فهد هرگز فقیران را از نزد خود، محروم باز نمی‌گردانید.»^۲



۱. همان، ص ۳۴ (با اندکی تصرف).

۲. اکبر دهقان، هزار و یک نکته اخلاقی از دانشمندان، ص ۳۱۶.

خلاصه تمام دین در این جمله

امام حسن عسکری علیه السلام می فرمایند:

«حَصَلَتَانِ لَيْسَ فَوْقَهُمَا شَيْءٌ إِلَّا الْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَنَفْعُ الْإِخْوَانِ»^۱

(دو خصلت است که بالادست ندارند: ایمان به خدا و نفع رساندن به برادران.)

شاید بتوان گفت تمام دین در این دو جمله جمع شده است: خدامحوری و انسان دوستی. خدمت به مردم از اصولی است که باید بین افراد جامعه ترویج پیدا کند.

یکی از فرماندهان سابق نیروی انتظامی می گوید:

روزی خدمت آیت الله العظمی فاضل لنکرانی شریفاب شدم. ایشان فرمودند: «من پنجاه سال است دارم اسلام می خوانم. بگذار خلاصه اش را برایت بگویم: واجبات را انجام بده، به جای مستحبات تا می توانی کار مردم را انجام بده.» بعد هم گفتند: «اگر در قیامت کسی از شما سؤال کرد، بگو فاضل گفته بود.»^۲

شهید مظلوم دکتر بهشتی درباره مردمی بودن حاج شیخ ابراهیم نجف آبادی می گوید:

خدایش رحمت کند آقای حاج شیخ ابراهیم را. ایشان از فضایی برخاسته از قم بود، عالمی ارزنده و خدوم و مردمی که این مدرسه علمی فعلی نجف آباد را ایشان ساخته و برای اینکه با هزینه کمتر ساخته بشود، سنگ ها و آجرها را می آوردند سر خیابان می ریختند و قبل و بعد نماز خود ایشان با مردم این ها را پای کار می آوردند.

از ویژگی های ایشان مردمی بودنش بود. دوستان نجف آباد برای من نقل



۱. تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، ص ۴۸۹.

۲. سایت حضرت آیت الله فاضل لنکرانی رحمته الله علیه به نقل از محمدباقر قالیباف، فرمانده سابق نیروی انتظامی ۸۶/۴/۱.

می‌کردند که حاج‌شیخ همیشه در خدمت به مردم آماده بود. گاهی اتفاق می‌افتاد که زن و شوهری نصفه شب دعوایشان می‌شد. همه آن‌ها که در منزل هستند حریف نمی‌شوند که دعوا را بخوابانند، بالأخره یک نفر در ساعت دو بعد از نیمه شب می‌آید در منزل حاج‌شیخ را می‌زند و ایشان را بیدار می‌کند و صدا می‌زند: «آهای حاج‌شیخ! خانۀ کربلایی علی دعواست، بین زن و شوهر. برویم این‌ها را آشتی بدهید.»

ایشان نمی‌گفت صبح، [بلکه] می‌گفت برویم. لباسش را می‌پوشید. می‌آمد وارد خانه می‌شد. با رویی گشاده و خندان می‌گفت: «فعلاً چای را درست کنید ببینم.» می‌نشست پای سماور. یک چای خودش می‌خورد یک چای به آن‌ها می‌داد. زن و شوهر را باهم آشتی می‌داد، دعوا را تمام می‌کرد و بلند می‌شد می‌رفت خانه.

اگر روحانی در متن جامعه زندگی می‌کند و با وجدان جامعه رابطه برقرار می‌کند، برای این است که به راحتی با مردم زیست می‌کند.^۱

در بین جهادگران تبیین هر که مردمی تر است موفق تر است، و در بین حکومت‌ها نیز هر حکومتی که مردمی تر مستحکم تر.

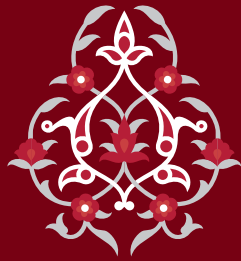


وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ
فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ

فصل دهم

غیرت دینی^۱

۱. این فصل از کتاب «زیبایی ها و زشتی های کربلا» اثر حجت الاسلام راجی استخراج شده است.





انگیزه و عامل ورود انسان به هر جهادی، غیرت دینی است. آغاز حرکت انقلاب و تداوم آن در سایر دوران ها از جمله دوران دفاع مقدس، ناشی از غیرت دینی مردم ما نسبت به مقدسات بوده است.

همان طور که رزمندگان و شهدای ما با یک فرمان امام عَلَيْهِ السَّلَام در جبهه های جهاد حاضر شدند و جان خود را فدا کردند، امروز نیز در جهاد تبیین همان غیرت دینی عامل خیزش جوانان و آحاد مردم برای مقابله با اهداف دشمن است. دشمنی که قصد دارد در فضای باورها و افکار اهداف شوم خود را پیش ببرد. انسان های غیور، رزمندگان این جهاد تبیین خواهند بود.

غیرت یعنی نفی غیر. نفی غیر خدا، نفی غیر ولی خدا؛ بعد تازه جالب این جاست که نفی غیر خدا، راه رسیدن به خداست. یکی از آیاتی که غیرت دینی را برای ما شرح و بسط می دهد این آیه کریمه هست؛ خداوند متعال می فرماید:

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ
الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ﴾

و کسانی که از عبادت طاغوت پرهیز کردند و به سوی خداوند بازگشتند،
بشارت از آن آنهاست؛ پس بندگان مرا بشارت ده!

اول اجتناب از طاغوت، عالی ترین نوع غیرت دینی است. نفی غیر ولی خدا،

نفی حاکمیت غیر ولی خدا. چون اجتناب از عبودیت طاغوت یعنی اجتناب از حاکمیت و اطاعت از طاغوت.^۱ عبودیت اینجا به معنای سجدہ و رکوع و تقدیس طاغوت نیست. اگر این نفی عبادت طاغوت محقق شد، حالا نوبت می‌رسد به بازگشت به سمت خدا. راه بازگشت به سمت خدا، کجاست؟ راه بازگشت به خدا؛ از مسیر نفی طاغوت می‌گذارد. بعضی‌ها حالا می‌خواهند راه را دور بزنند، از بی‌راهه به خدا برسند؛ کسی که غیرت دینی ندارد، نه خداشناس است نه ولی‌شناس.

اهمیت غیرت

«غیرت» یکی از کمالات انسانی است که دست‌پرتوان آفرینش، اسباب آن را در وجود آدمی تعبیه کرده است. از نظر لغوی، غیرت به معنای حساسیت شدید است برای قطع نظر غیر، از آنچه که به انسان تعلق دارد، اعم از ناموس و دین و ...

پیامبر اسلام ﷺ غیرت را جزء ایمان دانسته‌اند و می‌فرمایند: «ان الغیره من الایمان»^۲. غیرت‌ورزی در حدّ عالی آن، لازمه انسانیت آدمیان، مخصوصاً مؤمنان پرهیزکار است. امیرمؤمنان علی ع فرموده‌اند:

«إِنَّ اللَّهَ يَغَارُ لِلْمُؤْمِنِ فَلْيَغِرْ، مَنْ لَا يَغَارُ فَإِنَّهُ مُنْكَوَسٌ

الْقَلْبِ»^۳

(خداوند برای مؤمن، غیرت می‌ورزد، پس او نیز باید غیرت آورد. هر کس غیرت نوزد، دلش وارونه است).

شاید مراد از وارونگی دل این باشد که شخص بی‌غیرت از حالت طبیعی انسان

۱. «مَنْ أَطَاعَ جَبَّارًا فَقَدْ عَبَدَهُ» (تاویل الایات، ص ۵۰۲)

۲. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷۱، ص ۳۴۲.

۳. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۷۹، ص ۱۱۵.

خارج شده و به ورطهٔ پوچی و تباهی سقوط کرده است.

ضرورت‌های غیرت دینی باعث شد، تا امام حسین علیه السلام علی‌رغم آنکه می‌دانستند جنایت بارتترین ظلم عالم علیه ایشان و خانوادهٔ مظلومشان انجام می‌شود؛ اما غیورانه از عزت و شرف اسلام به دفاع و حمایت برخاستند؛ زیرا حضرت بر این مطلب اشراف کامل داشت که وجود غیرت در جامعهٔ انسانی تا آنجا ضروری و حیاتی است که شارع مقدس اسلام، در تشریح احکام نیز به آن عنایت داشته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

«أَلَا وَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ الْحَرَامَ وَحَدَّ الْحُدُودَ وَمَا أَحَدٌ أَغْيَرَ مِنَ اللَّهِ وَ

مِنْ غَيْرَتِهِ حَرَّمَ الْفَوَاحِشَ»^۱

(آگاه باشید که خداوند، محرمات را حرام و حدود را وضع کرد و هیچ‌کس غیورتر از خدا نیست که از روی غیرت، زشتی‌ها را حرام کرده است).

بر همین اساس، خداوند به هر غیرتمندی نظر لطف و مرحمت دارد. همان‌گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ غَيُورٌ يُحِبُّ كُلَّ غَيُورٍ»^۲

(خداوند، غیور است و هر غیرتمندی را دوست دارد)؛

لذا امام حسین علیه السلام به عنوان غیورمرد عرصهٔ دین، به طور خاص محبوب خداوند متعال شد.

ذکر این نکته ضروری است که به طور معمول، انسان با شنیدن واژهٔ غیرت، در ذهنش ناموس و حریم خانواده تداعی می‌شود؛ درحالی‌که مرز غیرت از این حد فراتر رفته است و انواع و اقسام دیگری را نیز شامل می‌شود که گاه اهمیت

۱. بحار الأنوار، محمدباقر مجلسی، ج ۷۳، ص ۳۳۲.

۲. فروع کافی، محمدبن یعقوب کلینی، ج ۵، ص ۵۳۵.



آن‌ها از غیرت ناموسی بیشتر است؛ مانند غیرت دینی که به واسطهٔ دفاع و پاسداری از ارزش‌های دینی، به عنوان بهترین نوع غیرت محسوب می‌شود.

غیرت دینی آن است که انسان در برابر تخلفاتی که در مسیر حق و عدالت و احکام الهی صورت می‌گیرد، خاموش ننشیند و بی‌تفاوت از کنارشان نگذرد؛ بلکه تخلف هرچه شدیدتر شود، باید که جوشش و خروش بیشتری داشته باشد. کسانی که خونسرد و بی‌رمق از کنار این امور می‌گذرند، فاقد غیرت دینی هستند.

تحسین غیرت دینی در قرآن

قرآن مجید دربارهٔ بعضی از جنگجویان با ایمان که فاقد وسایل لازم برای شرکت در میدان جنگ بودند، می‌فرماید:



﴿وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا اتَّوَكَّ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أُجِدُّ مَا
أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيِبُهُمْ تَفِيضٌ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا
يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ﴾^۱

بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند که آن‌ها را [برای میدان جهاد] بر مرکبی سوار کنی و تو گفتی مرکبی که شما را بر آن سوار کنم، ندارم و آن‌ها از نزد تو بازگشتند؛ درحالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود، ایرادی نیست؛ چراکه چیزی که در راه خدا انفاق کنند، نداشتند.

این چه عاملی است که فردی را که ابزار و وسایل جهاد را نمی‌یابد چنان منقلب می‌کند که بی‌اختیار مانند ابر بهار اشک بریزد؟ توجه به این نکته ضروری است که «تفیض» در این آیه به معنای فروریختن فراوان است و آن چیزی جز غیرت دینی نیست.

در خطبه ۲۷ نهج البلاغه نیز به یکی از مظاهر غیرت که در بالاترین حد آن قرار دارد، اشاره شده است. حضرت علی علیه السلام بعد از شنیدن خبر تهاجم سربازان معاویه به شهر انبار در سال ۳۸ هجری و سستی مردم و مقابله نکردن با لشکر معاویه و غارت زیورآلات یک زن مسلمان و یک زن غیر مسلمان در پناه اسلام، بر فراز منبر می فرمایند:

«فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهٍ مَلُومًا
بَلْ كَانَ بِهٍ عِنْدِي جَدِيرًا»^۱

(اگر مسلمانی به خاطر این حادثه [بسیار دردناک] از شدت تأسف بمیرد، جای سرزنش ندارد؛ بلکه به نظر من سزاوار است).

غیرت دینی، عامل بسیار مهمی برای دفاع از حریم قوانین اسلام و احیای معروف و از میان بردن منکر است.

یادگار صفین

شخصی به نام محیی الدین اربلی می گوید:

من و پدرم در قهوه خانه ای نشسته بودیم. فرد مقابل ما در حال چرت زدن بود که کلاهش از سرش افتاد و زخمی بزرگ روی سرش ظاهر شد. از او سؤال کردیم: «جریان این زخم کاری روی سر شما چیست؟» گفت: «این زخم یادگار جنگ صفین است». خنده مان گرفت. از جنگ صفین قرن ها می گذرد، تو کجا و جنگ صفین کجا؟! او گفت: «حق دارید که باور نکنید؛ اما من برای شما تعریف می کنم: زمانی بود که به سمت مقصدی حرکت می کردم. در راه همسفری پیدا کردم. از هر دری صحبت می کردیم. در بین راه کم کم متوجه شدم او دشمن امام علی علیه السلام است؛ چراکه می گفت اگر من در جنگ صفین می بودم، شمشیر خود را با خون علی علیه السلام و یارانش سیراب می کردم! من هم گفتم اگر در جنگ





صفین می بودم، شمشیر خود را به خون معاویہ و یاران او سیراب می کردم. با
همدیگر درگیر شدیم، جنگ و دعوای شدیدی درگرفت. شمشیرها را کشیدیم
و به جان هم افتادیم تا اینکه ضربہ ای به سرم اصابت کرد و بی هوش شدم.
نمی دانم چقدر طول کشید؛ اما وقتی به هوش آمدم، سرم را بر دامن آقای
محترمی دیدم و مشاهده کردم که طرف دعوای من هم به درک واصل شده
است. به صورت آن آقا که نگاه کردم، فرمودند: 'چون تو ما را یاری کردی،
ما نیز تو را یاری کردیم؛ چنان که خداوند کسی را یاری می کند که او را یاری
کرده باشد.' دیدم آقا دست به زخم های بدنم می کشیدند و زخم ها فوری
خوب می شد و وقتی که دست بر سرم کشیدند، زخم سرم التیام یافت و دردی
احساس نمی کردم؛ ولی جای زخم روی سرم ماند و آن آقا فرمودند: 'هرگاه کسی
از تو درباره جای زخم سؤال کرد بگو یادگار جنگ صفین است، چون تو دوست
داشتی در جنگ صفین شرکت کنی. آن آقا وجود نورانی حضرت صاحب الزمان
امام مهدی عَلَيْهِ السَّلَام بودند.'^۱

غیرت دینی این گونه از جانب امام عصر عَلَيْهِ السَّلَام تأیید می شود. به راستی اگر
غیرت دینی نباشد، دینی هم وجود ندارد. در همین راستا، قرآن مجید با لحن
تحریک آمیزی تلاش می کند غیرت مسلمانان را برافروزد تا از اسلام و مسلمانان
بی یاور دفاع کنند:

﴿وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ
الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ...﴾^۲

(شما را چه شده است که در راه خدا و مردان و زنان و کودکان مستضعف
نمی جنگید...).

واقعه عاشورا نمادی از غیرت دینی

واقعه عاشورا نیز نمادی دیگر از غیرت دینی است. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام به این

۱. نک: بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۵۲، ص ۷۵.

۲. سوره نساء، آیه ۷۵.

حقیقت اصیل پی بردند و با اهدای جان خود در این راستا تلاش کردند تا دین خداوند را زنده کنند. در واقع، علت برجستگی و ارزشمندی واقعه کربلا، به همین جهت است که امام از هر چه داشتند، برای خدا گذشتند و حاضر به شهادت مردان و اسارت زنان و خانواده خود شدند. اسارت و درد و رنج‌های بسیاری که خانواده امام حاضر به تحمل آن شدند، از همین غیرت دینی است که باعث شده است حضرت زینب علیها السلام پس از آن واقعه بگویند:

«ما رأیت الا جمیلاً»^۱

(چیزی جز زیبایی ندیدم).

رفتار یاران اباعبدالله علیه السلام در روز عاشورا نیز از جلوه‌های زیبای غیرت دینی بود. آنان به واسطه این غیرت، امام خود را تنها نگذاشتند و با شنیدن ندای امام مظلومشان، ندای لیک سردادند.

به طور کلی می‌توان گفت که تمام جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله، جنگ‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، صلح امام حسن علیه السلام و جنگ امام حسین علیه السلام به خاطر همین غیرت دینی معصومین علیهم السلام بوده است.

دفاع مقدس و دفاع از حرم حضرت زینب علیها السلام نیز اوج غیرت دینی شیعه در زمان ماست و باعث شده است که رزمندگان راهی جبهه‌ها شوند.

مُرَدَّةُ زنده‌نما

غیرت دینی فریضه‌ای است که در هیچ وضعیتی ترک‌شدنی نیست؛ حتی اگر انسان نتواند عملاً جلوی متجاوزان به حریم دینی را بگیرد، موظف است قلباً از آنان نفرت داشته باشد که این هم جلوه‌ای از غیرت دینی است و آنانی که حتی این مرحله از غیرت را در جان خود راه نداده‌اند، «مُرَدَّةُ زنده‌نما» هستند.

۱. اللهوف علی قتلی الطفوف، علی بن موسی ابن طاووس، ص ۲۰۱.



امام صادق علیه السلام می فرمایند:

خداوند متعال، دو فرشته را مأمور کرد تا شهری را با اهلش ویران کنند. زمانی که به شهر رسیدند، فردی را یافتند که در حال دعا و تضرع در برابر خداوند بود. یکی از آن دو فرشته به دیگری گفت: «این فرد عابد رانمی بینی؟ [آیا می خواهی شهر را با او ویران کنی؟]» آن دیگری گفت: «می بینمش؛ ولی آنچه را که خدا به من دستور داده است، انجام می دهم». آن ملک گفت: «ولی من تا زمانی که از خداوند متعال کسب تکلیف نکنم، دست به کاری نمی زنم». پس به خداوند متعال عرض کرد: «در آن شهر فردی را دیدم که در حال عبادت و تضرع بود. [آیا با وجود او شهر را ویران سازیم؟]» خداوند فرمود: «به آن چیزی که دستور دادم عمل کنید: «فَإِنَّ ذَلِكَ رَجُلٌ لَّمْ يَتَغَيَّرْ وَجْهَهُ غَضَبًا لِي قَطُّ» (چون آن فرد، به هیچ عنوان به خاطر من [بر هیچ گناه و خطایی] غضبناک و خشمگین نشده است [و هیچ اقدامی در تغییر آن گناهان انجام نداده است]).^۱

مؤمن واقعی اهل غیرت است و هر کجا که ببیند علنی به جنگ خدا رفته اند، نمی تواند آرام بگیرد.

نمونه‌هایی از غیرت دینی کوکتل مولوتوف

در پادگان سرباز بودم. روزی مهدی باکری به من گفت: «امشب بیا با تو کار دارم. باید کمی بنزین تهیه کنیم و با آن کوکتل مولوتوف درست کنیم». نفهمیدم آن‌ها را برای چه می خواهد. مدتی گذشت خبر رسید که تمام مشروب‌فروشی‌های شهر یکی پس از دیگری آتش می‌گیرد. آنجا بود که



۱. بحار الأنوار، محمد باقر مجلسی، ج ۹۷، ص ۸۶، حدیث ۶۰: «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مَلَكَ إِلَى أَهْلِ مَدْيَنَةَ لِيَقْلِبَ أَعْلَىٰ أَعْلَاهَا فَلَمَّا انْتَهَبَا إِلَى الْمَدْيَنَةِ وَجَدَا رَجُلًا يُدْعُو اللَّهَ وَيَتَضَرَّعُ إِلَيْهِ فَقَالَ أَحَدُهُمَا لِأَخْرَأ مَا تَرَىٰ هَذَا الدَّاعِيَ فَقَالَ قَدْ رَأَيْتُهُ وَلَكِنْ أَمْضِي لِمَا أَمَرَنِي بِهِ رَبِّي فَقَالَ وَ لِكَيْ لَا أُحَدِثُ شَيْئًا حَتَّىٰ أَرْجِعَ إِلَىٰ رَبِّي فَعَادَ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَىٰ فَقَالَ يَا رَبِّ إِنِّي انْتَهَيْتُ إِلَى الْمَدْيَنَةِ فَوَجَدْتُ عَبْدَكَ فَلَمَّا يُدْعُوكَ وَيَتَضَرَّعُ إِلَيْكَ فَقَالَ امْضِ لِمَا أَمَرْتُكَ فَإِنَّ ذَلِكَ رَجُلٌ لَّمْ يَتَغَيَّرْ وَجْهَهُ غَضَبًا لِي قَطُّ».

فهمیدم مهدی باکری چه کار می‌خواست بکند.^۱

این حرکت نشان از غیرت دینی فوق‌العاده این شهید بزرگوار دارد. در دورانی که قانون شاهنشاهی فساد را ترویج می‌کرد، می‌بایست این عزیزان، آتش به اختیار جلو می‌رفتند.

پزشک یهودی

سلیمان برجیس پزشکی یهودی بود که بعدها بهایی شد. او در کاشان علاوه بر کار طبابت، داروخانه هم داشت و به مسلمانانی که ضد بهائیت بودند، داروی اشتباهی می‌داد و آنان را می‌کشت. به وسیله این شخص، حدود صد نفر از مسلمانان در آن زمان کشته شده بودند. حقیقت کم‌کم به گوش عده‌ای از مسلمانان باغیرت و متعهد کاشان رسید و چون چاره‌ای نداشتند و از طرف دولت هم ناامید بودند، تصمیم به قتل او گرفتند. آن‌ها پی‌فرصت می‌گشتند تا تصمیم خود را عملی کنند. هشت نفر هم پیمان شدند تا این کار را انجام دهند و سلیمان برجیس را به سزای اعمالش برسانند. بالاخره موفق شدند و به بهانه طبابت، وی را به منزلی کشانده و او را به قتل رساندند. و سپس خودشان را در اختیار مأموران انتظامی قرار دادند. به مجرد دستگیری آن‌ها و اطلاع مردم، بازار کاشان بسته شد و مردم از علمای شهر تقاضای آزادی آن‌ها را کردند. شهربانی کاشان برای رهایی از دست مردم آن هشت نفر را به تهران منتقل کرد.

آیت‌الله بروجردی و چند تن از علمای دیگر، اقداماتی را برای آزادی آن‌ها انجام دادند. بهایی‌ها و کیلی به نام دکتر عبدالله رازی داشتند. وی به دفاع از دکتر برجیس می‌پرداخت. چند روز جریان محاکمه طول کشید. روزی که بنا بود دادگاه رأی خود را صادر کند، ناگهان سه نفر از گروه فدائیان اسلام وارد دادگاه شدند. شهید نواب صفوی به متهمان گفت: «مطمئن باشید تا برادران شما زنده هستند، این دادگاه هیچ غلطی نمی‌تواند بکند». با حضور نواب صفوی،



۱. یادگاران، ج ۳ (کتاب مهدی باکری)، طه فروتن، ص ۳.



جلسه دادگاه به هم ریخت و زدو خورد بین مأموران و هوادان نواب درگرفت. جست و جوی مأموران برای دستگیری نواب تا بازار ادامه یافت؛ اما موفق به دستگیری وی نشدند. بالاخره در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۲۹، دادگاه با شنیدن دفاعیات وکلای طرفین، رأی به تبرئه این مسلمانان با غیرت و متعهد داد.^۱

شهید نواب صفوی و یارانش غیرت دینی بسیار عجیبی داشتند. به عنوان مثال، شهید نواب صفوی پول جمع کرد و اسلحه‌ای خرید تا با آن کسروی، همان شخصی که به پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام توهین کرده بود را بکشد تا دیگر کسی نتواند به این راحتی به مقدسات اهانت کند. این نمونه غیرت دینی است.

غیرت امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ به معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام

علاقه امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ به اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام وصف ناشدنی بود. عشق ایشان به خاندان رسالت، زبان زد خاص و عام بود. همه نزدیکان امام، این را از ویژگی‌هایشان به شمار آورده‌اند.

او که در سهمگین‌ترین مصائب و بلاها، از جمله مرگ فرزند جوان و دانشمندش، مثل کوه استوار بود و حتی اشکی بر گونه‌های مبارکش جاری نشد؛ ولی در عزای سالار شهیدان و ذکر مصیبت اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام شدیداً گریه می‌کرد.

با اینکه مردم دنیا بر گریه امام تفسیرهای مختلفی داشتند و تبلیغات سوء انجام می‌دادند؛ اما امام باکی نداشت که حتی تصویرش در حالی که غمگین است و گریه و ناله جانسوز برای ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَام دارد، در معرض دید همگان قرار بگیرد. به همین مقدار در دفاع از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام حساس بود. هیچ گاه به کسی اجازه نمی‌داد که به پیامبر و خاندان ایشان کوچکترین اهانتی کند.

۱. غیرتمندی و آسیب‌ها، محمود اکبری، ص ۱۲۱.

حساسیت امام رحمته الله عليه در زمانه کنونی در دفاع از مقام شامخ ائمه عليهم السلام محتاج بیان نیست. موضع‌گیری ایشان در برابر مسئله سلمان رشدی، بر همگان روشن است. امام راحل رحمته الله عليه در جریان سلمان رشدی تا مرز رودررویی با استکبار غرب پیش رفت و در ضمن فتوای تاریخی خود، از همه مسلمانان غیور دعوت به قیام علیه این توطئه استکباری کرد:

به اطلاع مسلمانان غیور سراسر جهان می‌رسانم که مؤلف کتاب آیات شیطانی که علیه اسلام و پیامبر و قرآن تنظیم و نشر شده است، همچنین ناشرین مطلع از محتوای آن، محکوم به اعدام می‌باشند. از مسلمانان غیور می‌خواهم تا در هر نقطه که آنان را یافتند، سریعاً آن‌ها را اعدام نمایند تا دیگر کسی جرأت نکند به مقدسات مسلمین توهین نماید و هرکس در این راه کشته شود، شهید است!

پس از صدور فرمان قتل سلمان رشدی، مسئولان سیاست خارجی کشور، خدمت حضرت امام رحمته الله عليه رسیدند عرض کردند: «آقا این فتوای شما با قوانین دیپلماسی و موازین بین‌المللی سازگار نیست». امام فرمودند: «به درک. آبروی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رفت، هرچه می‌خواهد به هم بخورد. ای کاش خودم جوان بودم، می‌رفتم او را می‌کشتم!»^۲

ماجرای کتاب کشف الاسرار

مرحوم حاج سیداحمد خمینی، از قول پدر بزرگوارشان امام خمینی رحمته الله عليه درباره تدوین کتاب کشف الاسرار می‌گویند: «در حال رفتن به مدرسه فیضیه بودم که مشاهده کردم عده‌ای دارند راجع به کتاب اسرار هزارساله بحث می‌کنند. ناگهان به ذهنم آمد ما داریم درس اخلاق می‌گوییم و حال آنکه این بحث‌ها در حوزه‌ها، نفوذ کرده است».

امام، از همانجا تصمیم می‌گیرند که به مدرسه فیضیه برگردند و از آن زمان

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۶.

۲. خاطرات حجت الاسلام قرائتی، ج ۲، ص ۱۰۱.





دیگر به درس نرفتند. در طول مدتی حدود یک ماه الی چهل روز، همه کارهای خود را کنار گذاشتند و کتاب کشف الاسرار را در پاسخ به کتاب اسرار هزارساله حکمی زاده نوشتند. این کتاب در سال ۱۳۳۲ نوشته شد. امام فرمودند که نام ایشان در پشت کتاب نوشته نشود؛ بلکه به عنوان پاسخ حوزه علمیه این کتاب منتشر شود. تا مدت زیادی کسی نمی دانست نویسنده این کتاب کیست؟^۱

حاج احمد آقا می گویند خدمت امام عرض کردم در این کتاب عصبانی هستید؟ فرمودند: «در آن موقع نبودی که چه توهین هایی به اسلام می شد!»^۲

غیرت علوی حضرت امام رحمته اللہ علیہ باعث شد که بعد از آن کسی نتواند این گونه به پیامبر صلی اللہ علیہ وسلم و ائمه اطهار علیہم السلام توهین کند.

در جلسه ای امام رحمته اللہ علیہ همراه با عده ای از روحانیت و طلاب حضور داشتند. امام نزدیک سماور نشسته بود. شخصی سخنی را بر زبان راند که مشعر به توهین به مقام ائمه علیہم السلام بود. امام چنان برآشفتم که سماور را برداشت و به طرف گوینده پرتاب کرد.^۳

البته این غیرت مثال زدنی حضرت امام خمینی رحمته اللہ علیہ به واسطه شجاعت بالای ایشان به دست آمده بود؛ همان طور که امام علی علیہ السلام می فرمایند:

«ثَمَرَةُ الشَّجَاعَةِ الْغَيْرَةُ»^۴

(غیرت، ثمره و حاصل شجاعت و قهرمانی است).

غیرت دینی در پاسخ به اعلی حضرت

در دوران کشف حجاب، در تهران، مدارس را مختلط کرده بودند و زنان و دختران را مجبور می کردند کشف حجاب کنند. روحانیون را نیز مجبور

۱. فصلنامه حضور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته اللہ علیہ، ج ۱، ص ۱۲.

۲. پایه پای آفتاب، امیررضا ستوده، ج ۱، ص ۶۰.

۳. سرگذشت های ویژه از امام خمینی رحمته اللہ علیہ، مصطفی وجدانی، ج ۲، ص ۵۶.

۴. عبد الواحد تمیمی آمدی، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۶۰.

می‌کردند که در این چنین مجالسی شرکت کنند؛ خصوصاً با همسرانشان. حضرت امام علیه السلام تعریف می‌کردند که یکی‌شان رفته بود پیش مرحوم آقای کاشانی گفته بود که «فرمودند» شما باید در آن مجلسی که چیز است، شرکت کنید. ایشان فرموده بودند «فلان خوردند». او گفته بود که آن بالایی‌ها گفتند. گفته بودند من هم همان بالایی‌ها را می‌گویم.^۱

قدرت شیعه در قرن حاضر، مدیون مجاهدت‌ها، شجاعت و غیرت دینی مراجع و علماست که با این ابهت و قدرت به دست ما رسیده است. آنان هر کجا که احساس کردند نقشه‌ای برای تضعیف شیعه کشیده شده است، با تلاش طاقت‌فرسا، آن را خنثی می‌کردند.

سه عالم در مقام دفاع از حریم شیعه

جرجی‌زیدان، نویسنده و مورخ مشهور، بدون غرض یا با غرض، در کتاب مشهور خود، *تاریخ آداب اللغه العربیه*، درباره شیعه سخنی بدین مضمون گفته است: «شیعه، طایفه‌ای بود کوچک و آثار قابل اعتنائی نداشت و اکنون شیعه‌ای در دنیا وجود ندارد». این شد که آقابزرگ تهرانی و دو هم‌ردیف و دوست علمی‌اش، سیدحسن صدر و شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء، هم‌پیمان شدند تا هر یک در باب معرفی شیعه و فرهنگ غنی تشیع کاری را برعهده گیرند و سخن این نویسنده جاهل را به دهان او باز پس بکوبند.

قرار شد علامه سیدحسن صدر درباره حرکت علمی شیعه و نشان دادن سهم آنان در تأسیس و تکمیل علوم اسلامی تحقیق کند. ثمره کار او، کتاب «تاسیس الشیعه لفنون الاسلام» شد. این کتاب به سال ۱۳۷۰ هـ ق در ۴۴۵ صفحه چاپ شد. شیخ آقابزرگ در چاپ آن نیز دخالت داشت؛ اما علامه شیخ محمدحسین کاشف‌الغطاء قرار شد کتاب تاریخ آداب اللغه العربیه جرجی‌زیدان را نقد کند و اشتباهات وی را بازگوید و این کار را کرد و نقدی جامع و علمی بر هر چهار جلد آن کتاب نوشت و مطالب مشتبه را به اصول اصلی آن‌ها بازگردانید و مؤلف



۱۹۳۶
فصل
هم
عبارت
در
تی



را به اشتباهات و خطایش حتی خطابه‌های املایی متوجه کرد؛ البته پس از آن، به دستور این آیه قرآن «لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ...»^۱ اکوشش مؤلف را در تألیف آن کتاب ستود. اما شیخ آقابزرگ از میان این سه یار علمی متعهد شد، فهرستی برای تألیفات شیعه بنویسد و کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» را فراهم آورد. مجموعه ۲۵ جلدی الذریعه که به صورت الفبایی تدوین شده است، شامل بیش از ۱۱ هزار صفحه است و در آن بیش از ۵۳ هزار کتاب تألیفی و ترجمه از علمای شیعه در موضوع‌های گوناگون معرفی شده است.^۲

الغدیر حاصل غیرت دینی

علامه امینی شنیده بود که مخالفان شیعه می‌گویند: «حدیث غدیری که شیعیان می‌گویند، سند ندارد. ایشان در مدت ۴۰ سال از ۳۶۰ عالم اهل سنت سند غدیر را آورده است که در ۱۱ جلد تنظیم شده است. علامه امینی حدیث غدیر را یقین‌آورترین و متواترترین حدیث منقول از پیامبر ﷺ می‌داند. وی بدین منظور، سند حدیث را از صحابه و تابعان تا علمای قرن چهاردهم قمری با تکیه بر منابع اهل سنت ذکر می‌کند. ایشان برای نوشتن این کتاب، به کتابخانه‌های کشورهای مختلف از جمله هند، مصر و سوریه سفر کرده است. ایشان می‌فرماید: «برای نوشتن این کتاب، ۱۰ هزار کتاب را از بام بسم‌الله تا تمامت خوانده ام و به بیش از ۱۰۰ هزار کتاب مراجعه مکرر کرده‌ام». هزاران نفر در همان زمان، با خواندن این کتاب شیعه شده‌اند.^۳

بی‌غیرتی شاه

در مقابل غیرت بالای مراجع و بزرگان، بسیاری از پادشاهان ایران، خصوصاً خاندان پهلوی، فاقد کوچک‌ترین حد غیرت، مخصوصاً غیرت دینی بودند.

به‌هنگام برگزاری جشن هنر شیراز در سال ۱۳۵۶، نمایش‌های بسیار شرم‌آوری

۱. سوره شعراء، آیه ۱۸۳.

۲. نک: شیخ آقا بزرگ طهرانی، محمدرضا حکیمی، ص ۲۴.

۳. قدح نوش، محمد لک علی آبادی، ص ۲۹.

انجام شد. بعدها آنتونی پارسونز سفیر وقت انگلیس در ایران گفته بود: «من به خاطر دارم این موضوع را با شاه در میان گذاشتم و به او گفتم: «اگر چنین نمایشی، به طور مثال در شهر منچستر انگلستان اجرا می‌شد، کارگردانان و هنرپیشگان جان سالم به در نمی‌بردند». شاه فقط خندیده بود!»^۱

غیرت دینی در برخورد با رئیس ساواک

رئیس ساواک به دیدن آیت‌الله قاضی طباطبایی آمده بود. مسئولین همه نشسته بودند. یکی از آن‌ها گفت: «اعلی‌حضرت به روحانیت خیلی علاقه‌مند است، فقط یک سید یاغی‌ای هست که قیام کرده [منظورش امام خمینی رحمه‌الله علیه بود]. تا آیت‌الله قاضی این جمله را می‌شنوند، بلند می‌شوند و می‌خواستند صندلی را به سمت او پرت کنند.»^۲

اینکه انسان نتواند ببیند به مرجع تقلید و مقدسات توهین می‌شود، همان غیرت دینی است.

عکس‌العملی در برابر توهین به حضرت زهرا علیها السلام

یکی از فیلم‌سازان تعریف می‌کرد:

احتمالاً زمستان سال ۶۸ بود که در تالار اندیشه فیلمی را نمایش دادند که اجازهٔ اکران از وزارت ارشاد نگرفته بود. سالن پر بود از هنرمندان، فیلمسازان، نویسندگان و... در جایی از فیلم، آگاهانه یا ناآگاهانه، به حضرت زهرا علیها السلام بی‌ادبی می‌شد. من این را فهمیدم. لابد دیگران هم همین‌طور؛ ولی همه لال شدیم و دم بر نیاوردیم. با جهان بینی روشنفکری خودمان قضیه را حل کردیم. طرف هنرمند بزرگی است و حتماً منظوری دارد و انتقادی است بر فرهنگ مردم؛ اما یک نفر نتوانست ساکت بنشیند و داد زد: «خدا لعنتت کند! چرادرای توهین می‌کنی؟! همهٔ سرها به سویش برگشت. در ردیف‌های وسط آقایی بود چهل و چندساله با سیمایی بسیار جذاب و نورانی. کلاهی مشکی بر سرش بود.

۱. خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، ص ۱۰۶.

۲. سایهٔ طوبا؛ نگاهی به زندگی شهید مهربان آیت‌الله قاضی طباطبایی، سعید لواسانی، ص ۵۰.



اورکتی سبز بر تنش. از بغل دستی ام سعید رنجبر پرسیدم: «آقا را می‌شناسی؟»
گفت: «سیدمرتضی آوینی است».^۱

غیرت یک ارزش است؛ از غیرت به ناموس گرفته تا غیرت دینی. حضرت
علی علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«غَيْرَةُ الْمُؤْمِنِ بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ»^۲

(غیرت مؤمن به خاطر خداست).

شهید غیرت

طلبه شهید، علی خلیلی که در راه غیرت دینی به شهادت رسید، الگوی غیرت
برای همه ماست. این شهید بزرگوار قبل از نائل شدن به درجه رفیع شهادت،
درباره درگیری خود با اشراری که سال ۹۰ قصد تجاوز به دو خانم را داشتند،
می‌گوید:

...دیدیم که پنج الی شش نفر دارند دو تا خانم را اذیت می‌کنند. شرح ماجرا
یادم نیست. بچه‌ها می‌گویند که داشتند به زور سوار ماشینشان می‌کردند که ما
رسیدیم. بچه‌های همراه من، کوچک بودند. آن موقع سوم راهنمایی بودند.
آن‌ها ایستادند و من از موتور پیاده شدم و رفتم به آن‌ها تذکر دادم؛ ولی گلاویز
شدیم. آن دو سه نفر که همراه من بودند هم کتک خوردند. در این حین یک
چاقو، نمی‌دانم از پشت بود یا از جلو، نثار ما شد. من همان‌جا افتادم. چاقو در
ناحیه گردن و نزدیک شاه‌رگم خورد. من همان‌جا افتادم. آن‌هایی که چاقو
زده بودند، همگی فرار کردند. یکی از این دانش‌آموزهایی که همراه من بود،
موتورسواری بلد بود و دنبال آن‌ها رفت. شماره پلاک آن‌ها را برداشت. من
حدود نیم‌ساعتی در خیابان افتاده بودم. بعد از نیم‌ساعت، دو نفر از بچه‌های
شمال شهر داشتند از آنجا رد می‌شدند. ما را دیدند و سوار کردند و به اورژانس



۱. افلاکیان زمین، ج ۱۴ (سیدمرتضی آوینی)، محمدحسین عباسی ولدی، ص ۱۲.

۲. تصنیف غررالحکم و دررالکلم، عبدالواحد تمیمی آمدی، ص ۹۱، حدیث ۱۵۶۳.

فلکۀ سوم تهرانپارس بردند....

بالاخره علی خلیلی بعد از حدود سه سال و نیم در ۳ فروردین ۱۳۹۴ بر اثر جراحات وارده در آن حادثه، به شهادت رسید و به همه انسان‌ها غیرت دینی را عملاً نشان داد.^۱

خلیلی و خلیلی‌ها شهید می‌شوند اما نمی‌گذارند دست ناپاکی به ناموس شیعه دراز شود.

بوکسور با غیرت

از دیگر انسان‌های با غیرت، می‌توان از محمدعلی کلی، قهرمان مسلمان پرآوازه بوکس آمریکا نام برد که غیرت دینی و تعصب خاص او به اسلام، زبان زد خاص و عام قرار داشت. او نه تنها در رینگ بوکس قهرمان بود؛ بلکه در میان مردم شخصیتی والاتر از یک قهرمان داشت.

در منطقه هالیوود لس‌آنجلس، خیابانی به اسم «خیابان نامداران» یا «پیاده‌روی مشاهیر هالیوود»^۲ وجود دارد که در کف این خیابان، نام افراد مشهور را برای قدردانی از آنان با رنگ طلایی داخل یک ستاره صورتی‌رنگ می‌نویسند و مردم و گردشگران هر روز اسم آن‌ها را می‌بینند. این پیاده‌رو، یک جاذبه توریستی است که بین بولوار هالیوود و خیابان وین قرار دارد. در کف این پیاده‌رو، نام بیش از ۲۵۰۰ بازیگر، کارگردان، موسیقی‌دان، تهیه‌کننده، ورزشکار، گروه‌های تئاتری و شخصیت‌های تخیلی نوشته شده است.

زمانی که به محمدعلی کلی، بوکسور افسانه‌ای و مسلمان شده آمریکایی پیشنهاد دادند که ستاره‌ای نیز برای وی بگذارند تا اسمش در این خیابان ثبت شود و مردم هر روز اسمش را با خط طلایی در داخل یک ستاره ببینند، به انجام این کار راضی نشد!

هالیوودی‌ها از اینکه محمدعلی راضی نشده بود اسمش در این خیابان ثبت



فصل
مهم
غیرت
دینی

۱. به نقل از خبرگزاری فارس، تاریخ درج خبر: ۴ فروردین ۱۳۹۳، شماره: ۰۴۰۰۰۲۳۹۰۴۰۳۰۱۳۹۳.

2. Hollywood Walk of Fame.



شود، خیلی تعجب کرده بودند؛ زیرا این اولین باری بود که شخصی از انجام این کار سر باز زده است و این کار آن قدر بین ستارگان خواهان داشت و دارد که کمیته‌ای برای انتخاب نام‌ها تشکیل شده است.

زمانی که از او پرسیدند چرا راضی به انجام این کار نشده است، قاطعانه در پاسخ گفت: «اسم من، همان نام پیامبرم محمد ﷺ است و من به هیچ وجه حاضر نیستم که به نام پیامبر اسلام ﷺ بی احترامی شود و بر روی زمینی نوشته شود که هر روز مردم بر روی آن پا می‌گذارند».

بنابراین از جانب هالیوود تصمیم گرفته شد که ستاره‌ای را بر روی دیوار مزین به نام محمد علی کلی ایجاد کنند. این اولین ستاره‌ای بود که برای شخصی بر روی دیوار نصب می‌شد؛ درحالی‌که نام دیگر افراد بر روی زمین نقش می‌یست.^۱

آری، شیعیان با الگوگیری از مقتدایشان حسین بن علی علیه السلام در قله غیرتمندی قرار دارند. آنان از اباعبدالله علیه السلام و یاران باوفایش درس غیرت دینی را آموخته‌اند. یارانی که بارها و بارها مورد امتحان قرار گرفتند و روسفید بیرون آمدند. امام علیه السلام برای آزمودن آنان در شب عاشورا نور خیمه را کم کرد و بیعت از آنان برداشت و آن دلاوران با خطبه‌های غرأ بیعت خود را تجدید کردند؛ تا آخرین قطره خون کنار امام خویش ایستادند و در کلاس غیرت و ایمان، بالاترین نمره را گرفتند و رستگار شدند؛

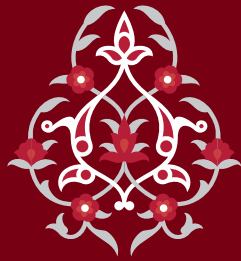
﴿طُوبَىٰ لِّهٖمَّ وَحَسَنُ مَاٰبٍ﴾^۲

۱. به نقل از خبرگزاری فارس، تاریخ درج خبر: ۱۶ خردادماه ۱۳۹۵.

۲. پاکیزه‌ترین [زندگی] نصیبشان است؛ و بهترین سرانجام‌ها. سوره رعد، آیه ۲۹.

فهرست منابع^۱

۱. این بخش، طبق فرموده حضرت علی علیه السلام که می فرماید: «أُنظِرَ لِي مَا قَالُوا لَا تَنْظُرَ لِي مَنْ قَالَ» (به کلام نگاه کنید و نه به گوینده آن) نام کتاب بر گوینده مقدم شده است.





منابع

١. قرآن كريم.
٢. نهج البلاغه.
٣. ٢٥ سال در كنار پادشاه، خاطرات اردشير زاهدى، داماد محمدرضا شاه، وزير اسبق امور خارجه، آتاباى، ابوالفضل، تهران، عطائى، ١٣٨١.
٤. الإحتجاج على أهل اللجاج، طبرسى، احمد بن على، مصحح: موسى خرسان، محمد باقر، چاپ اول، نشر مرتضى، مشهد، ١٤٠٣ ق.
٥. إرشاد القلوب إلى الصواب، ديلمى، حسن بن محمد، قم، الشريف الرضى، ١٣٧١.
٦. الاستيعاب في معرفة الأصحاب، ابن عبدالبر القربطى المالكى، يوسف بن عبدالله، دارالجيل، بيروت، ١٤١٢ ق.
٧. أسد الغابة في معرفة الصحابة، ابن اثير، عزالدين ابوالحسن على بن محمد بن عبدالكريم، دارالكتاب العربى، بيروت، ١٤٢٧ ق.
٨. اسرار موقفيت، مجتهدى سيستانى، سيد مرتضى، چاپ هشتم، ناشر: الماس، ١٣٨٨.
٩. اصول الكافى (ط - الإسلامية)، محمد بن يعقوب شيخ كلينى، تهران، دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامى، ١٤٢١ ق.
١٠. اعترافات، عطائى اصفهانى، محمدعباس، قم، نشر حضرت عباس، ١٣٩٣.
١١. اعتقادات الامامية، محمد بن على بن بابويه (شيخ صدوق)، مترجم محمد علي ابن سيد محمد الحسنى، تهران، علميه اسلاميه، ١٣٧١.
١٢. اعيان الشيعه، امين عاملى، سيد محسن، بيروت: دارالتعارف، ١٤٠٦ ق.
١٣. افلاكيان زمين، سيد مرتضى آوينى و محمد حسين عباسى ولدى، نشر شاهد، ١٣٨٤.
١٤. الأمالي، طوسى، محمد بن الحسن، قم، دارالثقافة، ١٤١٤ ق.



۱۵. امام علی علیه السلام خورشید بی غروب، سراج، محمد ابراهیم، ویرایش محمد هادی خالقی، تهران، نبوی، ۱۳۷۶.
۱۶. امواج اراده‌ها (گوشه‌ای از اراده و توان ایرانی به سمت خودکفایی و پیشرفت)، عزیزی، راضیه، گردآوری و تدوین: میلاد حبیبی و پژمان عرب، انتشارات راه یار، ۱۳۹۹.
۱۷. اندکی صبرفرج نزدیک است، صادقی، علیرضا، مشهد، موسسه فرهنگی پیوند با امام علیه السلام، ۱۳۸۶.
۱۸. آداب الطلاب، برخوردار فرید، شاکر، چاپ هشتم، نشر لاهوت، ۱۳۹۳.
۱۹. بحار الأنوار، مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، چاپ دوم: ناشر: دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۲۰. برداشت‌هایی از سیره امام خمینی علیه السلام، به‌کوشش رجایی، غلامعلی، چاپ ششم، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام، تهران، ۱۳۷۸.
۲۱. به سوی محبوب (دستورالعمل‌ها و راهنمایی‌های حضرت آیت الله بهجت علیه السلام)، ساعی، سید مهدی، قم، دفتر آیت الله العظمی بهجت علیه السلام، ۱۳۸۶.
۲۲. پایه‌های آفتاب، ستوده، امیررضا، چاپ هفتم، پنجره، تهران، ۱۳۹۱.
۲۳. پاسخ به تاریخ، پهلوی، محمدرضا، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، چاپخانه رخ، ۱۳۷۱.
۲۴. پندهایی از تاریخ، محمدی اشتیاردی، محمد، قم، دارالکتاب، ۱۳۷۵.
۲۵. تا دانشگاه هویزه، علوی، سید علی اصغر، چاپ اول، ناشر: بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۲.
۲۶. تا شهادت، گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، چاپ سوم، نشر ابراهیم هادی، تهران، ۱۳۹۸.
۲۷. تاریخ تمدن اسلام، جرجی زیدان، ترجمه علی جواهرکلام، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۲.
۲۸. تاریخ مصور تکنولوژی اسلامی، حسن، احمد یوسف و رهیلا، دانالد، ترجمه ناصر موفقان، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
۲۹. تحف العقول عن آل الرسول علیهم السلام، ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، مترجم صادق حسن زاده، قم، آل علی علیهم السلام، ۱۳۸۲.
۳۰. تربیت فرزند از نظر اسلام، مظاهری، حسین، چاپ هجدهم، انتشارات بین المللی، ۱۳۹۵.
۳۱. تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، مصحح: درایتی، مصطفی، چاپ اول، دفتر تبلیغات، قم، ۱۳۶۶.
۳۲. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام، حسن بن علی، مدرسه الامام

۳۳. تفسیر برهان، بحرانی، سید هاشم، ۵ جلدی، قم، مؤسسه البعثه، مرکز الطباعة والنشر، ۱۴۱۵ ق.
۳۴. تفسیر نمونه، مکارم شیرازی، ناصر، نوبت چاپ: اول، ناشر: دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۴.
۳۵. تقویم شیعه، نیشابوری، عبدالحسین، قم، موسسه احیاء التراث الشیعی، ۱۳۸۴.
۳۶. تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه سید هاشم حسینی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۸.
۳۷. تمدن اسلام و عرب، گوستاو لوبون، ترجمه سید هاشم حسینی، تهران، اسلامیه، ۱۳۵۸.
۳۸. تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، دار صادر، بیروت، ۱۳۲۵ ق.
۳۹. تهذیب نفس و سیر و سلوک از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه، خمینی، روح الله، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۹۱.
۴۰. تهذیب تاریخ دمشق، ابن عساکر، علی بن حسن، موسسه دار احیاء التراث اعربی، بیروت ۱۴۰۷ ق.
۴۱. جامع السعادات، ملا مهدی نراقی، تعلیق و تصحیح سید محمد موسوی کلانتر، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت - لبنان، ۱۴۱۱ ق.
۴۲. جزوه درس اخلاق، انتشارات نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران، خرداد ۷۱.
۴۳. جلوه آفتاب، احمدی خواه، علی، قم، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، معارف، ۱۳۹۴.
۴۴. جهاد با نفس (ترجمه کتاب جهاد النفس وسائل الشیعه)، مولف حرعاملی، محمد بن حسن، ترجمه علی افراسیابی، نشر نهاوندی، ۱۳۸۰.
۴۵. حرفی از هزاران (مجموعه مقاله‌ها، مصاحبه‌ها، سخنرانی‌ها، گفت‌وگوها و خاطرات دکتر علی اکبر ولایتی)، تهران، بین الملل، ۱۳۹۱.
۴۶. حکایت سلاله زهراء علیها السلام، صدری مازندرانی، حسن، چاپ چهارم، ناشر: مشهور، قم، ۱۳۸۹.
۴۷. الحیة، محمدرضا حکیمی، ترجمه احمد آرام، چاپ ششم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، قم، ۱۳۸۴ ش.
۴۸. خاطرات ارتشبد حسن طوفانیان، ضیاء صدقی، زیبا، ۱۳۸۱.
۴۹. خاطرات آیت الله مسعودی خمینی، جواد امامی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۵۰. خاطرات حجت الاسلام قرائتی، سید جواد بهشتی، نوبت چاپ: ششم، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، ۱۳۸۹.





۵۱. خاطرات عزت شاهی، کاظمی، محسن، شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۸.
۵۲. خاطراتی از آیین‌های اخلاق، عطایی، مرتضی، نوبت چاپ: چهارم، نشر الف، مشهد، ۱۳۸۵.
۵۳. داستان دوستان، محمدی اشتهاردی، محمد، نوبت چاپ: دوم، ناشر: موسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۷۸.
۵۴. داستان‌ها و پندها، آیت‌الله محمدی اشتهاردی، محمد، نشر پیام عدالت، ۱۳۸۷.
۵۵. داستان‌ها و حکایت‌های مسجد، غلامرضا نیشابوری، قم، ناشر: سید جمال الدین اسدآبادی، ۱۳۷۷.
۵۶. داستان‌های مثنوی، محمد محمدی اشتهاردی، موعود اسلام، ۱۳۹۲.
۵۷. در سایه آفتاب (یادها و یادداشت‌هایی از زندگی امام خمینی رحمته الله علیه)، رحیمیان، محمد حسن، سوره مهر، ۱۳۸۸.
۵۸. الدرجات الرفیعه، سید علی خان شیرازی، بصیرتی المطبعة الحیدریه و مکتبته‌ها، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۹۸۳ م.
۵۹. درس‌نامه عفاف محمدی مقدم، فرید، نوبت چاپ: اول، ناشر: اعتقاد ما، مشهد، ۱۳۹۴.
۶۰. درس‌هایی از قرآن، محسن قرائتی، تهران: مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۶۷.
۶۱. درسی که حسین علیه السلام به انسان‌ها آموخت، عبدالکریم هاشمی نژاد، مشهد، به نشر، ۱۳۹۳.
۶۲. زندگانی و شخصیت شیخ انصاری، انصاری، مرتضی، فارس الحجاز، ۱۳۸۴.
۶۳. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، قمی، شیخ عباس، دارالمرتضی.
۶۴. سلام بر ابراهیم، گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، پیام آزادی، ۱۳۹۱.
۶۵. سیدالشهداء علیه السلام، پرچمدار پیروزی خون بر شمشیر، حسینی، نعمت‌الله، انتشارات عصر انقلاب، چاپ اول، ۱۳۸۱.
۶۶. السیره النبویه، ابن هشام، عبدالملک بن هشام، ادیب مصطفوی، ۱۳۶۹.
۶۷. سیمای فرزندگان، مختاری، رضا، بوستان کتاب قم، ۱۳۷۵.
۶۸. شرح أصول الکافی، مازندرانی، ملا صالح، کلینی، محمد بن یعقوب، صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی (پژوهشگاه)، تهران، ۱۳۶۶.
۶۹. شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و دررالکلم، آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، چاپ پنجم، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶.
۷۰. شرح مصباح الشریعة، گیلانی، عبدالرزاق، پیام حق، ۱۳۸۷.

۷۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد معتزلی، به تحقیق و تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، لایقی، غلامرضا، کتاب نیستان، ۱۳۹۳.
۷۲. شیخ آقابزرگ طهرانی، حکیمی، محمدرضا، تهران، نوبت چاپ: پنجم، ناشر: دلیل ما، قم، ۱۳۸۲.
۷۳. صحیفه نور، امام خمینی رحمته الله علیه، ۲۲ جلدی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۸۹.
۷۴. العقد الفرید، ابن عبدربه اندلسی، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۶ م.
۷۵. علل الشرایع، ابن بابویه، محمد بن علی، مترجم محمد جواد ذهنی طهرانی، قم، مومنین، ۱۳۸۰.
۷۶. عوالم العلوم و المعارف، بحرانی اصفهانی، عبد الله بن نور الله، چاپ دوم، مدرسه الامام المهدي، قم، ۱۴۲۵ ق.
۷۷. عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد لیثی واسطی، قم، موسسه علمی فرهنگی دار الحدیث، ۱۳۷۶.
۷۸. غبارروبی از چهره صمصام، مجید هوشنگی، قم: عطر یاس، ۱۳۸۸.
۷۹. الغدير فی الكتاب و السنة و الادب، امینی عبدالحسین، نوبت چاپ: اول، ناشر: مرکز الغدير للدراسات الاسلامیة، بیروت، ۱۴۱۶ ق.
۸۰. غررالحکم و دررالکلم، تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، قم، دار الكتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.
۸۱. غیرتمندی و آسیب‌ها؛ اکبری، محمود، نوبت چاپ: اول، ناشر: گلستان ادب، قم، ۱۳۹۰.
۸۲. الفتوح، ابن اعثم کوفی، محمد بن علی؛ محقق: شیری، علی ناشر: دار الاضواء، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
۸۳. فرهنگ اسلام در اروپا هونکه، زیگرید، ترجمه مرتضی رهبائی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۰.
۸۴. فریاد در تاجکستان، خسروی راد، محمد، چاپ دوم، نشر عیدگاه، ۱۳۹۶.
۸۵. قرآن و تبلیغ، قرائتی، محسن، تهران، چاپ هفتم، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، ۱۳۸۸.
۸۶. فققنوس و آتش: شهید حاج رضا شکرى پور، سجادی پور، حسن، عابد، تهران، ۱۳۸۳.
۸۷. الکامل فی التاریخ، علی ابن محمد ابن اثیر، ۱۳ جلدی، بیروت، دار صادر، ۱۳۸۵.
۸۸. کتاب ۴۰ تدبیر (مروری بر مقاطع بحرانی تاریخ جمهوری اسلامی ایران)، الفت، محمد علی، نشر پرستا (وابسته به موسسه فرهنگی هنری پرستای حق)، ۱۳۸۹.





۸۹. کراماة العلویہ، میرخلف زادہ، علی، قم، مہدی یار، ۱۳۸۰.
۹۰. کنز الفوائد، ابوالفتح کراچکی، قم، دارالذخائر، ۱۴۱۰ ق.
۹۱. کیمیای محبت، محمدی ری شہری، محمد، چاپ چہل و سوم، دارالحدیث، قم، ۱۳۹۲.
۹۲. گزیدہ سیمای فرزندگان، مختاری، رضا، نوبت چاپ: چہارم، ناشر: بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۶.
۹۳. اللہوف علی قتلی الطفوف، ابن طاووس، علی بن موسی، ترجمہ: عزیز، عباس؛ نوبت چاپ: نہم، انتشارات صلاہ، ۱۳۸۶.
۹۴. مجموعہ آثار شہید مطہری مطہری، مرتضی، نوبت چاپ: نہم، انتشارات صدرا، تہران؛ ۱۳۷۸.
۹۵. محیط ادب، طباطبائی، سید محمد، یغما، ۱۳۵۷.
۹۶. مردی با آرزوہای دور برد، فائضہ غفاری حدادی، نشر شہید کاظمی، ۱۳۹۱.
۹۷. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، نوبت چاپ: اول، ناشر: مؤسسۃ آل البیت (ع)، قم، ۱۴۰۸ ق.
۹۸. مشہور آسمان، حیدری، عزیزاللہ، انتشارات لیلۃ القدر، قم، ۱۳۹۵.
۹۹. مصباح المتہجد و سلاح المتعبد، طوسی، محمد بن الحسن، ۲ جلدی، تہران، المکتبۃ الاسلامیۃ.
۱۰۰. مقاتل الطالبیین، أبو الفرج الاصفہانی، قم، مکتبہ الحیدریہ، ۱۴۲۳.
۱۰۱. مناقب آل أبي طالب، ابن شہر آشوب، محمد بن علی، ناشر: المطبوعۃ الحیدریۃ، نجف، ۱۳۷۶.
۱۰۲. منظومہ جہاد، راجی، سید محمد حسین، قم، معارف، ۱۳۹۸.
۱۰۳. منہاج الکرامۃ فی معرفت الامامۃ، علامہ حلّی، حسن بن یوسف، علی حسینی میلانی، انتشارات الحقایق، قم، ۱۴۳۷.
۱۰۴. میراث اسلام (یا آنچه مغرب زمین بہ ملل اسلامی مدیون است)، آرنولد، توماس واکر و گیوم، آلفرد، ترجمہ مصطفی علم، تہران، کتابفروشی مہر، ۱۳۲۵.
۱۰۵. میزان الحکمہ، محمدی ری شہری، محمد، مترجم: شیخی، حمیدرضا، موسسہ علمی فرہنگی دارالحدیث، قم، ۱۳۸۹.
۱۰۶. ناسخ التواریخ (زندگانی پیامبر ﷺ)، لسان الملک سپہر، محمد تقی، تہران، نشر اساطیر، ۱۷ جلد، ۱۳۸۰.
۱۰۷. نفع الطیب من غصن الأندلس الرطیب، المقری، احمد بن محمد، ۱۰ جلدی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۹.

۱۰۸. النوادر، حسینی راوندی، فضل‌الله بن علی، قم، دارالحدیث، ۱۳۷۷.
۱۰۹. نوید شاهد، پایگاه جامع فرهنگ ایثار و شهادت (<https://navideshahed.com>).
۱۱۰. نهج الفصاحه، پاینده، ابوالقاسم، چاپ چهارم، ناشر: دنیای دانش، تهران، ۱۳۸۲.
۱۱۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، نوبت چاپ: اول، مؤسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۰۹ ق.
۱۱۲. وفيات الاعیان و ابناء ابناء الزمان، ابن خلکان، احمد بن محمد، منشورات شریف رضی، قم، ۱۳۶۴.
۱۱۳. وقعة الطف، ابومخنف کوفی، لوط بن یحیی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۷.
۱۱۴. هاله‌ای از نور، خاطراتی از سرلشکر شهید یوسف کلاهدوز، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۶.
۱۱۵. هزار و یک نکته اخلاقی از دانشمندان، دهقان، اکبر، نوبت چاپ: اول، حرم، قم، ۱۳۹۳.
۱۱۶. هزارویک حکایت تاریخی، محمود حکیمی، تهران: قلم، ۱۳۶۶.
۱۱۷. هنر تحریم‌ها، نگاهی از درون میدان، نفیو، ریچارد، ترجمه سید علی صادقی، انتشارات پیام محراب، ۱۳۹۹.
۱۱۸. یادگاران، ج ۳، کتاب مهدی باکری، طه فروتن، روایت فتح، ۱۳۸۱.
۱۱۹. یادگاران، ج ۱۰، کتاب شهید مهدی زین‌الدین، احمد جبل عاملی، روایت فتح، ۱۳۸۱.
۱۲۰. یادگاران، ج ۱۲، کتاب شهید محمد بروجدی، عباس رضانی، روایت فتح، ۱۳۸۱ ش.
۱۲۱. یادگاران، ج ۲، کتاب شهید محمد ابراهیم همت، مریم برادران، روایت فتح، ۱۳۸۱.
۱۲۲. یادگاران، ج ۴، کتاب شهید حسن باقری، فرزانه مردی، روایت فتح، ۱۳۸۱.
۱۲۳. یادگاران، رسم خوبان ج ۱۹، غیرت دینی و تقیید به ضوابط شرعی، مؤسسه فرهنگی هنری قدر ولایت، تهران، ۱۳۸۹.
۱۲۴. یک صد موضوع ۵۰۰ داستان، اثر سید علی اکبر صداقت، قم، تهذیب ناصر، ۱۳۸۹.
۱۲۵. فصلنامه حضور، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمته الله علیه، ۱۳۷۰.
۱۲۶. خبرگزاری رجانیز.
۱۲۷. خبرگزاری فارس.
۱۲۸. پایگاه خبری جام جم آنلاین.
۱۲۹. روزنامه اطلاعات.
۱۳۰. روزنامه آلمانی زود دوپچه تُسایتونگ (Süddeutsche Zeitung).
۱۳۱. روزنامه رسالت.
۱۳۲. روزنامه شهرآرا.



۱۳۳. روزنامه فرهیختگان.
۱۳۴. روزنامه کیهان.
۱۳۵. ماهنامه فرهنگی همشهری.
۱۳۶. مجله آسمان ایران.

منابع اینترنتی

137. <https://farsi.khamenei.ir/>
138. <http://fna.ir>
139. <http://qudsonline.ir>
140. <http://www.lankarani.com>
141. <https://farsi.khamenei.ir>
142. <https://irdc.ir>
143. <https://www.the-american-interest.com>
144. www.mizan.news
145. www.namanews.com
146. www.tasnimnews.com/fa/news/
147. <https://www.jamran.news>
148. <http://shohadayeiran.com/>



تبیین با نور قرآن

موضوعات نیازمند تبیین

اصول و امهات تبیین

- ۳۵ بیبئه؛ ۵
- ۶ نساء؛ ۵۶
- ۱۷ انبیاء؛ ۱۵۵
- ۱۲ هود؛ ۱۱۳
- ۳ بقره؛ ۲۵۹
- ۳۵ زکرف؛ ۲۶
- ۲۹ جهاد اقتصادي؛ ۲۰
- ۲۲ كرامت زن؛ ۳۵
- ۲۱ خانواده و فرزند آوري؛ ۱۱
- ۲۸ عزت و استقلال؛ ۸
- ۹ امر به معروف؛ ۱۵۷

لوازم تبیین

- ۲۵ جهاد اکبر؛ ۸۳
- ۲۶ دشمن شناسي؛ ۳۰
- ۲۴ استقامت؛ ۳۰
- ۷ بصيرت؛ ۱۴
- ۲ ايتار و شهادت؛ ۲۵۷
- ۴ وحدت؛ ۶۳
- ۱۶ شجاعت؛ ۶۶
- ۱۱ خوش اخلاق؛ ۱۲۸
- ۱۹ مردم داري؛ ۲۱۵
- ۲۳ غيرت ديني؛ ۱۷

واقعیت‌های میدان

- ۱ بقره؛ ۷۵
- ۲۷ حدید؛ ۱۲
- ۵ مائده؛ ۱۵۴
- چالش‌ها
- تحریف
- نفاق
- ظرفیت‌ها
- جوانان

نقاط امید بخش

- ۱۳ ابراهیم؛ ۲۲
- ۸ اعراف؛ ۱۶
- ۱۵ توبه؛ ۲۶
- ۱۵ اسراء؛ ۸۱
- ۱۸ نساء؛ ۵۵
- نمريت الهی
- دستاوردهای نظام
- عبور از بحران‌ها
- افول دشمن
- تأثیر انقلاب بر تحولات

نقشه ذهنی کتاب
«تبیین با نور قرآن»
 تبیین در پرتوی ۳۰ آیه از ۳۰ جزء قرآن کریم
shabaketabligh.ir
soada.ir



جلد اول

جلد دوم

جلد سوم

جزء قرآن